

سلام!

این گونه باش...

دریافتی از خطبه متقین نهج البلاغه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

اللهم كن لوليِّك الحجَّةِ بن
الحسن، صلواتك عليه و على آبائه،
في هذه السَّاعة و في كلِّ ساعة، وليّاً و
حافظاً، وقائداً و ناصراً، و دليلاً و
عيناً، حتى تسكنه أرضك طوعاً، و
تُمتَّعهُ فيها طويلاً

فهرست مطالب

.....	سخن نخست	۲۱
.....	* همام، در محضر مولای متقیان	۲۳
.....	علت خودداری امام علیه السلام	۲۴
.....	* دو شاه کلید رستگاری	۲۶
.....	تقوا تئوری نیست	۲۶
.....	آیا کافی است دل پاک باشد؟	۲۷
.....	محوریت تقوا با آراستگی به فضایل	۲۸
.....	تقوا و توانمندی روح	۲۸
.....	* روح تشنه‌ی همام	۳۰
.....	* بی‌نیازی پروردگار	۳۱
.....	* خدا از نافرمانی بندگان زیان نمی‌بیند	۳۳
.....	* مشخص بودن روزی‌ها و جایگاه‌ها	۳۴
.....	در تقسیم روزی و جایگاه‌ها حکمتی نهفته است	۳۴
.....	داستان سنگتراش	۳۵
.....	* انسان‌های آراسته	۳۷
.....	تأثیر اخلاق در جذب مخالفان	۳۸
.....	نمره‌ی اخلاق	۴۰
.....	* شیواترین سخن	۴۲
.....	کلیدی بودن نقش زبان در دستیابی به تقوا	۴۲
.....	سخن بیهوده	۴۳

- ۴۳.....چهار زندان زبان.....
- * پوشش مناسب..... ۴۵
- ۴۶.....امام صادق علیه السلام و مرد صوفی.....
- * نهد شاخ پربار سر بر زمین..... ۴۷
- ۴۷.....تکبر، مهم‌ترین عامل سقوط.....
- ۴۸.....رده‌بندی تواضع.....
- ۴۸.....۱. تواضع در برابر پروردگار.....
- ۴۸.....۲. تواضع در برابر احکام الهی.....
- ۴۹.....۳. تواضع در برابر علم و دانش.....
- ۵۰.....۴. فروتنی در برابر مردم.....
- * چشمها را باید شست..... ۵۲
- ۵۲.....کنترل ورودی‌های بدن.....
- ۵۲.....تأثیر ورودی‌ها بر عملکرد فرد.....
- ۵۳.....این رده‌بندی چه تأثیری بر عملکرد فرد دارد؟.....
- * کنترل شنوایی..... ۵۵
- ۵۵.....ورودی دوم: شنوایی.....
- ۵۶.....دانش بی‌بهره.....
- * مدیریت نفس در آسایش و گرفتاری..... ۵۷
- ۵۷.....سختی‌ها ریشه در حکمت پروردگار دارد.....
- ۵۸.....فقر یا ثروت.....
- ۵۹.....گفت‌وگوی گنجشک با خدا.....
- ۵۹.....کوره‌ی آهنگر.....
- * در شوق دیدار یار..... ۶۱
- ۶۱.....دو بال ترس و امید.....
- ۶۲.....درخواست دیدار ملک‌الموت.....
- ۶۳.....آخرین لحظه‌ها.....
- * خوشا آنان که الله یارشان بی..... ۶۴

فهرست مطالب / ۷

۶۵	تصحیح دیدگاه نسبت به دنیا (دید واقع‌بینانه به دنیا).....
* ۶۶	بهشت و دوزخ در نگاه متقین.....
۶۶	مراحل یقین.....
* ۶۸	قلبی آمیخته با غم.....
۶۸	تفاوت خوف و حزن (بیم و اندوه).....
* ۷۰	ز او خلق عالم در آسایش‌اند.....
* ۷۲	کالدهایی نحیف.....
۷۳	تألیف دوره‌ی ۱۱۰ جلدی.....
* ۷۴	خواسته‌هایشان اندک.....
* ۷۶	نفسی عفیف و پاک.....
۷۹	میرداماد و چشم‌پوشی از گناه.....
* ۸۰	اندکی صبر.....
۸۴	بی‌حدومرز بودن پاداش صبر.....
* ۸۸	تجارتی پر سود.....
* ۹۰	تجارتی که خدا آسایش نموده.....
* ۹۴	گریزان از دنیا.....
۹۵	روی‌گردانی امیر مؤمنان علیه السلام از دنیا.....
۹۶	اعراض شیخ انصاری از مظاهر مادی.....
* ۹۸	رها از دام دنیا.....
* ۹۹	شبانگاهان.....
۱۰۰	بیدار نمودن طفلی برای نماز شب!.....
۱۰۱	گفتگوی خدا با بنده‌اش.....
* ۱۰۳	انس با قرآن.....
۱۰۳	غربت قرآن در جامعه‌ی اسلامی.....
۱۰۶	۱. فضیلت تلاوت قرآن.....
۱۰۷	۲. ترتیل (يُرْتَلَوْنَهَا تَرْتِيلاً).....

۳. تأثیرپذیری قلبی (يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسُهُمْ)..... ۱۰۷
- نمونه‌هایی از تلاوت کنندگان حقیقی قرآن..... ۱۰۹
۴. درمان بیماری‌های روحی (يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ)..... ۱۰۹
- درمان بیماری‌های روحی با قرآن..... ۱۱۰
- * شب‌های قرآنی متقین: آیه‌های امید..... ۱۱۳
- * شب‌های قرآنی متقین: آیه‌های بیم..... ۱۱۵
- سقوط از بلندای نگاه امام زمان (عج)..... ۱۱۵
- * شب‌های متقین: جبهه بر خاک سائیدن..... ۱۱۸
- سجده از دیدگاه علمی..... ۱۲۰
- * و اما روزها..... ۱۲۱
- علم پارسایان چه علمی است..... ۱۲۳
۱. دانش روز..... ۱۲۳
۲. علمی که به آفرینش و آخرت انسان ارتباط دارد..... ۱۲۳
۳. آگاهی از رخدادها و جریان‌های فکری جامعه..... ۱۲۴
- دانش‌آموزی در زبان روایات..... ۱۲۴
- عابدی با چشم بسته..... ۱۲۵
- شصت سال وضوی اشتباه..... ۱۲۶
- بردباران..... ۱۲۶
- چگونه از خشم الهی در امان باشیم..... ۱۲۷
- * تو نیکی می‌کن و در دجله انداز..... ۱۲۸
- سارقی در لباس پارسایی..... ۱۲۹
- دو برادر با کرامت..... ۱۳۰
- تالی قرآن و نبرد با قرآن ناطق!..... ۱۳۱
- تکرار واژه‌ی تقوا..... ۱۳۲
- * از کرده‌ی خویش ترسانند..... ۱۳۳
- فرشتگان نیز ترسانند..... ۱۳۴
- هراس مردگان از برپایی قیامت..... ۱۳۴

فهرست مطالب / ۹

۱۳۵	* رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر نهان.....
۱۳۶	امری بس بزرگ.....
۱۳۸	* نه به اندک راضی‌اند و نه کثیر را زیاد شمرند.....
۱۳۸	عرب بادیه‌نشین در پیشگاه پادشاه.....
۱۳۸	هیچ کار نکرده‌ایم.....
۱۴۱	* مدام در کار سرزنش نفس.....
۱۴۱	دیدگاه متقین: به خود و دیگران.....
۱۴۳	عبادت‌ی آمیخته با غرور.....
۱۴۳	بنده‌ی مقرب حق.....
۱۴۴	دمی فروتنی.....
۱۴۵	* ترسان از کردار خویش.....
۱۴۸	* در هراس از ستایش دیگران.....
۱۵۲	* توانمندی در دین.....
۱۵۳	توانمندی در دین.....
۱۵۵	* که نرمی کُند تیغ برنده کُند.....
۱۵۵	نرم‌خویی و انعطاف‌پذیری در زندگی مشترک.....
۱۵۷	* ایمان آمیخته با یقین.....
۱۵۸	آنان که یقین نمودند رفتنی هستند.....
۱۶۰	* حرص‌ورزی در کسب دانش.....
۱۶۱	آموزش؛ فدیة رهایی اسیران کافر.....
۱۶۱	نمونه‌هایی از حرص ورزی عالمان در طلب علم.....
۱۶۲	شیخ عباس قمی در مسیر قم - تهران.....
۱۶۳	حرص در چه علمی.....
۱۶۳	آمیختگی علم با حلم.....
۱۶۳	۱. علم غرورآفرین است؛.....
۱۶۴	۲. عمل به علم سخت است و به بردباری زیادی نیاز دارد؛.....
۱۶۵	۳. بردبار در برابر جهل جاهلان؛.....

- ۱۶۶ * توانمندی میانه رو.....
- ۱۶۸ * عبادتی خاشعانه.....
- ۱۶۹ خضوع و خشوع.....
- ۱۶۹ تلاش شیطان برای سلب حضور قلب از انسان.....
- ۱۷۰ یافتن کیف پول در حین نماز.....
- ۱۷۰ نماز یا بازار.....
- ۱۷۱ دو رکعت نماز با حضور قلب!.....
- ۱۷۲ راهکارهایی برای دستیابی به خشوع.....
- ۱۷۲ الف) مانع اول: آلودگی به گناه؛.....
- ۱۷۳ ب) مانع دوم: دنیادوستی و وابستگی به مادیات؛.....
- ۱۷۵ * آراستگی به گاه فقر.....
- ۱۷۵ خویشتن داری شاگرد شیخ انصاری.....
- ۱۷۷ * اندکی صبر! سحر نزدیک است.....
- ۱۷۷ صبر حضرت داود علیه السلام در فقدان فرزند.....
- ۱۷۸ هر مصیبتی در خود مصلحتی نهفته دارد.....
- ۱۷۹ ناشکیبی در فقدان فرزند.....
- ۱۸۰ * در جست و جوی رزق حلال.....
- ۱۸۱ تأثیر پاکی غذا بر لطافت روح.....
- ۱۸۲ حاجیان اندکند.....
- ۱۸۲ تأثیر لقمه‌ی حرام بر عدم استجابت دعا.....
- ۱۸۳ مال آمیخته به حرام برکت ندارد.....
- ۱۸۴ * نشاط در هدایت.....
- ۱۸۵ نمونه‌هایی از نشاط در هدایت.....
- ۱۸۶ نمونه‌هایی از تلاش دشمنان در راه باطل.....
- ۱۸۸ * به دور از آزمندی.....
- ۱۸۹ ذوالقرنین و پند الهی.....
- ۱۹۱ * نیکوکارند و هراسان.....

فهرست مطالب / ۱۱

۱۹۲	* شکرگزاران.....
۱۹۲	۱. مرحله‌ی قلبی: بدانیم هر آنچه داریم، از سوی خداست.....
۱۹۳	۲. بهره بردن از نعمت، در مسیر صحیح (در راه حلال).....
۱۹۳	۳. بهره‌مند نمودن دیگران از نعمت.....
۱۹۵	اظهار درماندگی از شکرگزاری.....
۱۹۶	* همیشه در یاد دوست.....
۱۹۷	به‌دوراز دمی غفلت.....
۱۹۸	لب‌های مترنم به ذکر حق.....
۱۹۹	* شامگاه و صبحگاه.....
۱۹۹	دو بال ترس و امید.....
۱۹۹	غفلت: نعمت یا نقمت.....
۲۰۰	چشم دوخته بر فضل و رحمت الهی.....
۲۰۲	* عنان نفس در دست گرفته‌اند.....
۲۰۲	خواسته‌های دل.....
۲۰۳	چرا هوای نفس.....
۲۰۳	تا دیر نشده.....
۲۰۵	مادر بته‌ها بت نفس شماسه.....
۲۰۶	مقام والای سلمان.....
۲۰۷	شکل خواسته‌های دل.....
۲۰۸	جهاد اکبر.....
۲۱۰	تاکتیک‌هایی برای مبارزه با نفس.....
۲۱۱	۱. برخورد صریح و قاطع.....
۲۱۱	۲. فرار کردن.....
۲۱۱	۳. فریفتن هوای نفس.....
۲۱۲	درنگ در پذیرش حق.....
۲۱۳	شتاب در پذیرش حق.....
۲۱۳	تسویف: کاری‌ترین ابزار شیطان.....

- ۲۱۴..... قانون تسریع
- ۲۱۴..... ۴. تنبیه نفس
- ۲۱۵..... ایستگاه‌های مبارزه با هوای نفس
- ۲۱۵..... ۱. تکالیف
- ۲۱۶..... ۲. تقدیرات الهی
- ۲۱۶..... ۳. مدیریت فردی
- ۲۱۸..... * روشنایی چشمان پارسایان
- ۲۱۸..... صیغه‌های مختلف این واژه در قرآن
- ۲۱۹..... روشنی چشم متقین در چیست
- ۲۲۰..... * بی‌میلی به آنچه فناپذیر است
- ۲۲۱..... زهد به چه معناست
- ۲۲۱..... ۱. وارستگی از مادیات
- ۲۲۱..... کدام زاهدترند
- ۲۲۱..... شهری با مردمانی متفاوت
- ۲۲۳..... ای کاش عبرت بگیریم
- ۲۲۴..... اگر خوب فکر کنیم
- ۲۲۴..... ۲. بهره‌برداری کمتر از مادیات
- ۲۲۵..... * حلم آمیخته با علم
- ۲۲۶..... * علم آمیخته با عمل
- ۲۲۶..... بهشت تنها از آن ماست
- ۲۲۷..... نمونه دوم
- ۲۲۸..... اگر ما را شناختی
- ۲۳۰..... * کوتاه آرزو
- ۲۳۲..... نمونه‌ای از آرزوهای بلندمدت
- ۲۳۳..... چرا در دنیا آرزوها دست نیافتنی‌اند
- ۲۳۳..... الف) بزرگی روح (وسعت روح)
- ۲۳۳..... ب) ناهماهنگی انرژی بدن و انرژی روح

فهرست مطالب / ۱۳

۲۳۵	* لغزش‌های آنان اندک است.....
۲۳۶	دمی اندیشه.....
۲۳۷	* قلب‌های خاشع.....
۲۳۷	راهکاری برای دستیابی به خشوع.....
۲۳۹	* قناعت نفس.....
۲۴۱	* کم‌خوردن.....
۲۴۱	تأثیر غذا بر سلامتی.....
۲۴۲	آثار کم‌خوراکی بر سلامت جسم.....
۲۴۲	تقویت حافظه.....
۲۴۳	شادابی چهره.....
۲۴۴	آثار کم‌خوراکی بر سلامت روح و روان.....
۲۴۶	* آسان گرفتن.....
۲۴۶	سخت‌گیری در دین.....
۲۴۷	سخت‌گیری در آداب و رسوم اجتماعی.....
۲۴۷	سخت‌گیری در اهداف و خواسته‌ها.....
۲۴۷	نظام باورها.....
۲۴۸	محال است.....
۲۴۸	حفظ قرآن در هفتادسالگی.....
۲۴۸	مراسم تدفین نمی‌توانم.....
۲۵۱	* پناهگاه استوار دین.....
۲۵۱	قهر با امام علیه السلام
۲۵۲	پرستش شیطان.....
۲۵۲	دوری از محیط‌های ضد دین.....
۲۵۴	* شهوت نفس را میرانده‌اند.....
۲۵۶	* خشم.....
۲۵۶	خشم ممدوح.....
۲۵۷	خشم ناپسند و مذموم.....

- ۲۵۸..... ریشه‌ی خشم
- ۲۵۸..... مرنج و مرنجان
- ۲۵۹..... شیطان را در خشم کنم
- ۲۶۰..... * به نیکی‌اش امیدوارند و از شرش در امان
- ۲۶۰..... قدم برداشتن در راه برآورده نمودن نیاز دیگران
- ۲۶۲..... * در جمع غافلان، ذاکر است؛ و در جمع ذاکران، ناغافل
- ۲۶۵..... * بخشایش، بر آنان که بدو ستم کرده‌اند
- ۲۶۶..... از کوزه همان برون تراود که در اوست
- ۲۶۷..... حکیم و عقرب
- ۲۶۸..... دو دوست
- ۲۷۰..... * بخشایش: بر آنان که محرومشان کرده‌اند
- ۲۷۰..... تفاوت عطا و جود
- ۲۷۱..... آموزش سوره‌ی حمد
- ۲۷۲..... * وصل روابط گسیخته
- ۲۷۲..... افراد عناصر تشکیل دهنده جامعه
- ۲۷۳..... قطع رحم مساوی است با بارش گرفتاری‌ها
- ۲۷۳..... صله‌ی رحم مساوی است با افزایش عمر
- ۲۷۴..... افزایش و کاهش روزی
- ۲۷۵..... * شیواترین سخن
- ۲۷۶..... مرغابی یا عقاب
- ۲۷۸..... زیبا سخن گفتن (لَيْتَا قَوْلُهُ)
- ۲۷۸..... نیک‌سیرتی و نیکوگفتاری متقین از چه روی است
- ۲۷۸..... بدگفتاری و عدم اجابت دعا
- ۲۷۹..... فرمان اهل بیت علیهم‌السلام در برخورد با دیگران
- ۲۷۹..... قانون ۶ به ۱
- ۲۸۰..... تأثیر معکوس گفتار تند
- ۲۸۱..... * بدی‌اش غایب است و نیکی‌اش حاضر

فهرست مطالب / ۱۵

۲۸۴	* اقبال نیکی‌ها، ادبار بدی‌ها.....
۲۸۴	خودسانسوری.....
۲۸۶	* استوار و شکیبیا در طوفان.....
۲۸۷	فلسفه وجودی مشکلات.....
۲۸۸	دریا باشیم.....
۲۹۰	* بردبار در ناگواری‌ها.....
۲۹۱	توفیق دیدار یار.....
۲۹۱	صبر بر مشکلاتی که از ذاتشان تراوش می‌کند.....
۲۹۲	* شکرگزاران به گاه آسایش.....
۲۹۳	مثبت اندیشی در زندگی.....
۲۹۵	* عدالت در روابط اجتماعی.....
۲۹۷	* پیش‌قدم در اعتراف به حقیقت.....
۲۹۷	دادگاه‌های ده‌گانه.....
۲۹۷	۱. دادگاه وجدان.....
۲۹۷	۲. دادگاه بدن.....
۲۹۸	۳. دادگاه تاریخ.....
۲۹۸	۴. دادگاه اجتماع.....
۲۹۸	۵. دادگاه قضات.....
۲۹۸	۶. دادگاه آثار.....
۲۹۹	۷. دادگاه زمان.....
۲۹۹	۸. دادگاه محیط طبیعی.....
۳۰۰	۹. دادگاه قبر.....
۳۰۰	۱۰. دادگاه قیامت.....
۳۰۲	* امانتداری.....
۳۰۲	حفظ امانت‌های مادی.....
۳۰۲	حفظ امانت‌های معنوی.....
۳۰۴	* به یاد می‌آورند.....

- * از لقب ناپسند به دورند ۳۰۶
- * الجار ثم الدار..... ۳۰۸
- * در برخورد با مصیبت زدگان ۳۰۹
- * در چهارچوب حق..... ۳۱۱
- * زیباترین سکوت ۳۱۳
- حکایت لقمان حکیم..... ۳۱۵
- * خنده‌های آنان..... ۳۱۶
- * صبر در برابر بغی..... ۳۱۷
- * ز او خلق عالم در آسایشند ۳۲۰
- بهشت را ضامنم اگر..... ۳۲۰
- * نفس خویش را خسته کرده‌اند..... ۳۲۲
- تا فرصت باقیست..... ۳۲۲
- * به دور از تکبر، پاک از نیرنگ ۳۲۴
- معیارهای جاذبه و دافعه..... ۳۲۴
- معیار خداست یا گروهک‌ها و احزاب ۳۲۶
- * فرجام نیکوی همام..... ۳۲۸
- علت عدم تأثیرگذاری موعظه‌های حضرت در موت ایشان ۳۲۹
- چرا امام این پاسخ را به آن شخص پرسشگر بیان ننمودند ۳۳۰
- کتابنامه:..... ۳۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم

من خطبة له ﷺ يصف فيها المتقين:

رُوي أَنَّ صَاحِباً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ، كَانَ رَجُلًا عَابِداً. فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ. فَتَثَاقَلَ عَلَيْهِ عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ ﷺ: يَا هَمَّامُ اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنْ، فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ. فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ قَالَ ﷺ:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَهُ فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَاشِهِمْ وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ، فَاَلْتَقَوْا فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَمَشِيَّتُهُمُ التَّوَاضُعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ هُمْ نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّذِي نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ.

قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً تِجَارَةً مُرَبِحَةً يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ، أَرَادَتْهُمْ

الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا وَاسْرَتَهُمْ فَقَدُوا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهَا تَرْتِيلًا يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبَ أَعْيُنُهُمْ، وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ فَهُمْ حَائُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ مُفْتَرِشُونَ لِحَبَاهِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَالِكَ رِقَابِهِمْ.

وَأَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءِ أَزْوَاجٍ أَتَقِيَاءُ قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرِي الْقَدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ قَدْ خُولِطُوا وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ. لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَ لَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ، فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ. إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يَقَالُ لَهُ فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، اللَّهُمَّ لَا تَوَاحِدْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَطْنُونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ.

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ وَ حَزْمًا فِي لِينٍ وَ إِيمَانًا فِي يَقِينٍ وَ حِرْصًا فِي عِلْمٍ وَ عِلْمًا فِي حِلْمٍ وَ قَصْدًا فِي غِنَى وَ خُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ وَ صَبْرًا فِي شِدَّةٍ وَ طَلَبًا فِي حَلَالٍ وَ نَشَاطًا فِي هُدًى وَ تَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَى وَجَلٍ يُمَسِّي وَ هُمُّهُ الشُّكْرُ وَ يُصْبِحُ وَ هُمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيتُ حَذِرًا وَ يُصْبِحُ فَرِحًا حَذِرًا لِمَا حُدِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ إِنْ اسْتَضَعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا يَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ قُرَّةَ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى.

يَمُزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ، تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ قَلِيلاً زَلَّهُ خَاشِعاً قَلْبُهُ
قَانِعَةً نَفْسُهُ مَنُوراً أَكَلَهُ سَهْلاً أَمَرُهُ حَرِيزاً دِينُهُ مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ مَكْظُومَةً غَيْظُهُ الْخَيْرُ
مِنْهُ مَأْمُورٌ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ وَإِنْ كَانَ فِي
الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ يَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ وَيَصِلُ مَنْ
قَطَعَهُ بَعِيداً فَحْشُهُ.

لَيْنًا قَوْلُهُ غَائِبًا مُنْكَرُهُ حَاضِرًا مَعْرُوفُهُ مُقْبِلًا خَيْرُهُ مُدْبِرًا شَرُّهُ فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٌ
وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ وَفِي الرِّخَاءِ شُكُورٌ لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ
يُحِبُّ يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ. لَا يُضِيعُ مَا اسْتَحْفِظَ وَلَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ وَ
لَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ وَلَا يَشْتُمُ بِالْمَصَائِبِ وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ
وَلَا يُخْرِجُ مِنَ الْحَقِّ.

إِنْ صَمَتَ لَمْ يَعْمَهُ صَمْتُهُ وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى
يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ، نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ أَتَعَبَ نَفْسُهُ
لَاخِرَتِهِ وَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ، بَعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ وَدُنُوهُ مِمَّنْ
دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ لَيْسَ تَبَاعَدُهُ بِكِبَرٍ وَعَظَمَةٍ وَلَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ.

قَالَ فَصَعِقَ هَمَامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَمَا وَاللَّهِ
لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا؟ فَقَالَ لَهُ
قَائِلٌ فَمَا بِأَلْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ عليه السلام: وَيُحْكُ إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ وَ
سَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ فَمَهْلًا لَا تَعُدُّ لِمِثْلِهَا فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ.

سخن نخست: غربت بی‌پایان

سخن از ابرمردی است که در اوج عظمت، مظلوم‌ترین فرد تاریخ است؛ سخن از دشمنان وی نیست، دشمنان را به حال خویش وانهیم. سخن از مظلومی است که در میان دوستان خود نیز غریب و مظلوم است. به‌راستی این همه مظلومیت از چه روی و این همه غربت برای چیست؟ سال‌هاست که اندک شماری از دوستانش دم از مظلومیت وی می‌زنند، و بی‌شمار دوستان وی، در غفلت و بی‌خبری به دنیای خود پرداخته و خواسته یا ناخواسته، به غربت وی دامن می‌زنند. به‌راستی اگر تمامی دوستان وی که بی‌شمارند، همه در شناخت و شناساندن وی به دیگران گامی هرچند کوچک برمی‌داشتند، این مظلومیت این همه ادامه می‌یافت؟ به‌راستی ما چه اندازه ایشان را شناختیم؟ و چه گام‌هایی برداشتیم تا جهان را، با این اقیانوس بی‌کران علم، دانش و معرفت آشنا نماییم؟ بارها بر فراز منبر ندا داد: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»^۱، ولی افسوس و هزاران افسوس که نبودند کسانی، که قدر این گوهر ناشناخته را بدانند و عطش خویش را، با زلال معارف وی سیراب سازند. همو که در تاریک شبی، با یکی از معدود یاران مخلص خویش به درد دل می‌نشیند و با آهی جانسوز، به سینه اشاره کرده، می‌فرماید: «براستی که دانشی فراوان در اینجا نهفته است، اگر دانش جویانی لایق می‌یافتم!»^۲ افسوس که نبودند آنان که از این اقیانوس علم بهره گیرند و تلاطمات دانش او را به گوش جهانیان برسانند؛ ننگ بر این روزگار، که

۱. اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۱، ص ۳۰۱؛ امالی صدوق، ص ۱۳۳ و ۳۴۱؛ نهج البلاغه

(صبحی صالح)، ص ۲۸۰.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۹۶.

مولا راز دل خویش را با چاه نجوا می کند!

ما اگر چه نبودیم تا حضور پرفیض او را درک کنیم، ولی از همان اندک کلام گهرباری که به ما رسیده است، تا چه اندازه بهره برده ایم و چقدر این سخنان را چراغ راه آینده‌ی خود ساخته ایم؟ یکی از اندیشمندان غیرمسلمان گفته بود: اگر امروز علی علیه السلام در مسجد کوفه حضور یابد، تمامی مسجد مملو خواهد شد از دانشمندان ما و حتی جای یک نفر را برای مسلمانان خالی نخواهیم گذاشت!

به راستی چرا «نهج البلاغه»، این گنج گران قدر شیعه، بدین سان در میان شیعیان غریب است؟ چرا این کتاب گهربار، مظلوم ترین کتاب در میان دوستان مولا است؟ آیا این خود حکایت از غربت و مظلومیت مولای متقیان ندارد؟ این است که می گویم دشمنان علی را واگذار؛ این است که از درد جانکاه غربت وی در میان دوستان باید سخن گفت.

کتاب پیش رو گامی است کوچک در راستای آشنایی با او و سخنانش. باشد که این ناقابل در چشم مولایم امیر مؤمنان علیه السلام جلوه کند و آن را به بزرگی و کرم خویش از من پذیرا باشد که:

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجَنَّا بِيضَاعَةَ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»؛

از سرور و سالار مؤمنان خواستارم که پاداش مرا به وسعت جود و سخای خویش، رضایت امام زمان و خشنودی ایشان، نسلی پاک و پربرکت تا روز قیامت و مجاورت اهل بیت علیهم السلام در دنیا و عقبا قرار دهند؛ انه سمیع مجیب.

و آخر دعوانا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ

* همام، در محضر مولای متقیان

«رُويَ أَنَّ صَاحِباً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ، كَانَ رَجُلًا عَابِداً. فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ»

روایت شده یکی از یاران امیرمؤمنان علیه السلام که مردی عابد و پرهیزکار بود، به آن حضرت عرض کرد: ای امیرمؤمنان پرهیزکاران را برایم آن چنان توصیف کن که گویا آنان را با چشم می‌نگرم.

یکی از یاران حضرت علی علیه السلام «همام» نام داشت. وی که از پارسایان روزگار و موالیان امیر مؤمنان علیه السلام به شمار می‌رفت، از ایشان خواست که سیمای کاملی از پارسایان را برای او ترسیم کنند.

او که تشنه‌ی معرفت و شناخت است، کاملاً به این معنا آگاه است که از غیرسرچشمه، نباید نوشید و جز از دریای خروشان عرفان، شناخت و معرفت، نباید لب‌تر نمود. او معرفت را از سرچشمه می‌طلبد و از حضرت علیه السلام خواستار است که سخنی در بیان حالات پارسایان بگویند، تا روح تشنه‌ی او را سیراب نموده و عطش معنوی وی را فروکاهند.

صَاحِباً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

صاحب در زبان عربی در دو معنا به کار رفته است: گاه تنها به مصاحب و همراه گفته می‌شود و گاهی به یار نزدیک و صحابی خاص اطلاق می‌گردد. به عنوان مثال در آیه‌ی شریفه:

﴿ثَانِيَانِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^۱

زمانی که هر دو در غار بودند، و او به همراهش گفت: اندوه به خود راه مده که خداوند با ماست!

صاحب به معنای یار و همراه انسان است، حال این همراه «هرچه» یا «هر که» باشد تفاوتی نمی کند.

گاهی صاحب به معنای یار و صحابی نزدیک است، برای مثال در رجال کشی، از ابان بن تغلب با عنوان صاحب الامام الصادق علیه السلام یاد شده است، یعنی یار نزدیک حضرت. همچنین از محمد بن مسلم با عنوان صاحب امام باقر علیه السلام نام برده شده است، چرا که ایشان از یاران و صحابیان نزدیک حضرت علیه السلام بوده است.

امام علیه السلام اندکی درنگ نمودند و پاسخ وی را ندادند: «فَتَنَاقَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ»؛ «تناقل» به معنای خودداری و تعلل در مقابل اصرار و ابرام شنونده بوده و گویای اهمیت و سنگینی کلام حضرت است؛ پاسخی که به دلیل تحمل ناپذیری همام از شنیدنش، حضرت از بیان آن خودداری می نمود.

علل احتمالی خودداری امام علیه السلام

شارحین نهج البلاغه در بیان علت خودداری امام علیه السلام احتمالات متعددی داده اند، از جمله:

۱. مصلحتی در تأخیر کلام نهفته بود و حضرت علیه السلام به جهت آن مصلحت درنگ نمودند.

۲. حضرت علیه السلام برای این که شوق و رغبت و اشتیاق همام بیشتر شود، لحظاتی درنگ کردند.^۲

۳. برخی نیز احتمال داده اند که در آن جمع، شخصی حضور داشته که در حضور او، حضرت مصلحت ندانسته اند سخن آغاز کنند، لذا درنگ نموده اند تا پس از

۱. توبه / ۴۰.

۲. شرح نهج البلاغه، سیدعباس موسوی، ج ۳، ص ۳۵۶.

همام، در محضر مولای متقیان / ۲۵

خروج نامحرمان لب به سخن گشایند؛ البته دلیل و مؤیدی برای این احتمال وجود ندارد.

۴. از آنجا که امام علیه السلام می دانستند روح تشنه‌ی همام، در برابر سیل خروشان آن کلام شیوا تاب نیاورده و پس از شنیدن این موعظه جان به جان آفرین تسلیم می کند، تمایل به پاسخ گویی نداشتند.^۱
با توجه به آگاهی امام از سرانجام همام این دلیل، موجه تر به نظر می رسد.

۱. منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، میرزا حبیب الله خویی، ج ۱۲، ص ۱۱۴.

*** دو شاه کلید رستگاری**

حضرت پس از اندک درنگی، پاسخ همام را در دو جمله‌ی کوتاه بیان نمودند:
«يَا هَمَّامُ اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»
ای همام از خدا بترس و نیکی کن که خدا با کسانی است که تقوا پیشه می‌کنند و نیکوکارند.

پاسخ حضرت دربرگیرنده‌ی دو نکته‌ی مهم و کلیدی است؛ اگر کسی بتواند این دو شاه کلید را در اختیار گیرد، سعادت دنیا و آخرت خویش را رقم زده و به جرگه‌ی پارسایان پیوسته است؛ آن دو اصل اساسی که انسان را در مسیر وصول به زهد و پارسایی یاری نموده و در کلام حضرت مورد اشاره قرار گرفته است، چیزی نیست جز تقوا و عمل صالح.

انسان دارای دو بعد است: روح و جسم. آنکس می‌تواند پله‌های کمال را طی کند که هر دو بعد را همزمان پرورش داده و علاوه بر تزکیه‌ی روح، به تربیت رفتار جسم خود نیز پردازد. «تقوا» و «عمل صالح» که در این عبارت بدان اشاره شده است، به پرورش این دو بعد اشاره دارد؛ «تقوا» به پرورش روح و «عمل صالح» به پرورش جسم اشاره دارد.

تقوا تئوری نیست

تقوا تنها یک تئوری نیست، دانشی نیست که فقط به قلب محدود شده و بر کالبد آدمی بی‌تاثیر باشد. تقوا بینش عمیق قلبی است که بر کالبد انسانی، به صورت «عمل صالح» ظهور می‌یابد. قلب به منزله‌ی رهبر و روشنگر راه انسان است و در صورتی که

رهبر بیشی را بپذیرد، رهروان که - اعضا و جوارح اند - باید به این ینش ترتیب اثر داده و همگان به آن عمل نمایند. ایمان قلبی بدون عمل صالح، بیانگر عدم نهادینه شدن و صوری بودن ایمان است. برای مثال، اگر انسان بداند این غذا آلوده به سمی مهلک است، حتی در صورت گرسنگی حاضر نیست لقمه‌ای از آن به دهان برد، چراکه به کشنده بودن آن ایمان دارد. اگر ایمان نیز در درون انسان نهادینه شده باشد، به هیچ وجه حاضر نیست دامن خویش را به گناه بیالاید، چراکه به آثار مخرب آن در دنیا و آخرت کاملاً واقف است.

آیا پاکی دل کافی است؟

آنان که می‌گویند «دل باید پاک باشد»، سخنی می‌گویند که خود نیز به نادرستی آن واقف بوده، عمل به این شعار را در زندگی شخصی خود نمی‌پذیرند.

آیا مدیر قبول دارد که کارکنان تا سر حد مرگ او را دوست داشته باشند، ولی در مقام عمل از او نافرمانی کنند؟!

آیا پدر خانواده می‌پذیرد فرزندان اظهار لطف و محبت کنند، ولی گوش به فرمان او نباشند و با او ساز مخالفت بزنند؟!

آیا رئیس شرکت قبول دارد که کارمندانش ادعای مهر و محبت کنند و در عین حال، در سرقت و دزدی از شرکت کوتاهی نکنند؟!

مسلماً خیر. پس اگر ما «پاکی دل» منهای «ابراز آن» را در امور شخصی خویش قبول نداریم، چگونه آن را در مورد پروردگار و دین خود بپذیراییم؟!

از سوی دیگر مگر پاک‌سازی قلب، جز با عمل نیک ممکن است؟ اگر عمل انسان ناپاک و بد باشد، قلب چگونه پاک گردد؟ قلب از اعضا و جوارح تاثیر می‌پذیرد، در صورت پاک بودن عمل، قلب نیز پاک و زلال می‌گردد و در صورت آلودگی اعمال، قلب نیز آلوده می‌شود. قلب رنگ خود را از ورودی‌های بدن دریافت می‌کند، اگر این ورودی‌ها به ویروس آلوده شوند، بی‌شک قلب را نیز

و بررسی می‌کنند. در حقیقت رابطه‌ی میان قلب و اعضا رابطه‌ای دوسویه است: سلامت قلب، بر نیکی و درستی رفتار و رفتار نیک، بر سلامت قلب تأثیرگذار است.

محوریت تقوا در آراستگی به فضایل

با بررسی کوتاهی در آیات قرآن، می‌توان به این نکته دست‌یافت که تقوا نقشی محوری در شکل‌گیری رفتار انسان ایفا کرده و تمامی فضایل وابسته به آن است؛ به عبارت دیگر تقوا کلیدواژه‌ی دستیابی به دیگر فضیلت‌هاست. برای مثال در قرآن به بندگان دستور داده شده است که با صادقان همنشینی کنند^۱، لیکن همراهی صادقان جز با بهره‌بردن از تقوا امکان‌پذیر نیست. یا در جایی دیگر از انسان‌ها خواسته شده است که برای پیوند با پروردگار، از «وسیله»‌هایی بهره‌برند؛^۲ اما تنها کسانی امکان بهره‌برداری از «وسیله‌های» الهی را دارند که به تقوا آراسته باشند. علم حقیقی تنها در سینه‌هایی جریان دارد، که تقوا پیشه سازند؛^۳ همچنین تنها کسانی از سخنان لغو و بیهوده اجتناب ورزیده سخنان استوار و منطقی بر زبان جاری می‌کنند که ابتدا جان و اندرون خویش را با تقوا آراسته باشند.^۴

تقوا و توانمندی روح

«وقی» یعنی نگهداری؛ تقوا نیز که از ریشه وقی گرفته شده است، به معنای «خود نگهداری» است پس متقی یعنی خود نگه دار؛ چرا که انسان متقی افسار نفس خویش را به دست گرفته و از سقوط در ورطه‌ی گناه حفظ می‌شود. برخی از اندیشمندان در بیان تقوا چنین می‌گویند: تقوا برگرفته از «قوی» است که بر قدرت و توان روح دلالت دارد و «متقین» افرادی هستند، که از روحی قوی و

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» توبه / ۱۱۹.

۲. «اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» مائده / ۳۵.

۳. «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» بقره / ۲۸۲.

۴. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» احزاب / ۷۰.

با اراده برخورد دارند. افرادی که از تقوا بهره‌ای نبرده و به قدرت و نفوذ ظاهری خود می‌بالند، در واقع بر قدرتی پوشالی و دروغین پشت گرم‌اند. مقتدر راستین کسی است که بر خواسته‌ها، بایدها و نبایدها و نفس خویش سیطره دارد، زمام اختیار خود را به دست گرفته و مطیع شهوت‌ها و خواسته‌های نفسانی خویش نیست.^۱ هر گناه بیانگر ضعفی است که در درون انسان است و متقین، از چنان قدرت و توان روحی برخوردارند که در ورطه‌ی گناه سقوط نمی‌کنند.

یکی از شاگردان آیت‌الله العظمی میرزا عبدالهادی شیرازی، در بیان شرح حال ایشان چنین می‌گوید: «من چهل سال با ایشان زندگی کردم، در این مدت نه تنها گناهی از او ندیدم، بلکه حتی ندیدم مرتکب عمل مکروهی شوند» امری که بیانگر توان روحی بالای ایشان است.

لازم به ذکر است که حفظ نیروی تقوا، نیازمند پرورش و بهره‌برداری مستمر از آن است. دستیابی به درصدی از تقوا به تنهایی کافی نیست، چراکه این توان روحی به مرور زمان و رفته‌رفته رنگ می‌بازد؛ همچنان که واگذاری و عدم استفاده بهینه از حافظه و دیگر نیروهای بدن، موجبات ضعف و سستی آن نیروها را فراهم می‌نماید. تقوا نیز اگر مورد بهره‌برداری و پرورش قرار نگیرد، اندک‌اندک به سستی می‌گراید^۲ و این پرورش جز در سایه‌ی عمل صالح امکان‌پذیر نیست.

۱. دریافتی از آیت‌الله سیدحسن شیرازی، خاطری عن القرآن، دارالعلوم لبنان، ج ۱، ص ۳۱۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۹.

* روح تشنه‌ی همام...

«فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ».

همام به این سخن بسنده نکرد تا آن که ایشان را سوگند داد.

واژه‌شناسی:

عَزَمَ عَلَيْهِ: ایشان را سوگند داد

همام که روح تشنه‌اش جویای معارف و شناخت بیشتری است، به این مقدار بسنده نکرد و بر درخواست خود اصرار نمود؛ حضرت عَلَيْهِ السَّلَام را سوگند داد و درخواست کرد سیمای کاملی از پارسایان را به تصویر بکشد. حضرت عَلَيْهِ السَّلَام پس از پافشاری و سوگند وی، لب به سخن گشودند. کلام خود را با نام و یاد الهی و حمد و ثنای پروردگار آغاز نمودند، چرا که بی‌نام و یاد او کارها نافرجام است و بی‌ارزش و با نام و یاد اوست که سخن رنگ خدایی می‌گیرد و برکت پیدا می‌کند. پس از مدح و ثنای پروردگار، سخن را با نام و یاد پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت طاهرینش مزین نمودند و سپس آغاز به سخن نمودند:

فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام:

* بی‌نیازی پروردگار

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ»

اما بعد: خدای سبحان مخلوقات را آفرید، درحالی که از اطاعتشان بی‌نیاز و از معصیت آنان

ایمن بود.

حضرت در ابتدای کلام به نکاتی کلیدی اشاره می‌نماید:

خدا هیچ نیازی به عبادت ما ندارد

او غنی و بی‌نیاز مطلق است؛ این گونه نباشد که عبد با اندک عبادتی، گمان کند که منتی بر خدا داشته و حقی بر او پیدا کرده است. در ابتدای بعثت برخی نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و بر او منت می‌نهادند که از روی اختیار و بدون پیکار، به او گرویده و اسلام آورده‌اند؛ آیه‌ای نازل شد و آنان را از این کار ناپسند نهی نمود:

﴿يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامُكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱

اینان بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند، به آنان بگو بر من منت نگذارید، بلکه

خدا بر شما منت گذارده که شما را به اسلام هدایت نموده است...^۲

خدا بی‌نیاز مطلق است؛ سپاهیان آسمان‌ها و زمین در ید قدرت اوست.^۳ عبادت تمامی بندگان ذره‌ای به ملک او نمی‌افزاید و طغیان و سرکشی آنان، اندکی از سلطنت او کم نمی‌کند. پس در نخستین گام تقوا، باید اندیشه را تصحیح نمود تا

۱. حجرات / ۱۷.

۲. احتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحار الأنوار)، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۳.

۳. ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ الفتح / ۴.

مبادا به اندک عبادت خویش غره شده و گمان بریم فضلی پیدا کرده ایم. گاه برداشتن کوچک ترین قدم در راه عبودیت و بندگی، انسان را فریفته و می‌پندارد که حق بر خدا پیدا کرده است. چنین فردی فلسفه‌ی عبادت را نفهمیده و در نخستین گام‌ها و امانده است. لذا مولانا رحمته‌الله در دیباچه و مطلع کلام خود به این نکته‌ی کلیدی اشاره می‌نمایند، تا از همان ابتدا سیر اندیشه‌ی خود را اصلاح نموده و راه خود را به درستی و با اندیشه‌ای صحیح آغاز نماییم. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

إِذَا أَقَامَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَتَمَطَّانَ كَأَنَّهُ يَمْنُ عَلَى اللَّهِ، قَالَ: ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمْنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱؛^۲

اگر یکی از شما (برای عبادت) برخاست، با غرور - چنانکه گویی بر خدا منت نهاده - قدم بر ندارد. سپس این آیه را تلاوت نمودند: از اسلام آوردنتان را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت دارد که شما را به ایمان راهنمایی کرده است.

۱. الحجرات / ۱۷.

۲. الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث)، ص ۳۷۶.

* خدا از نافرمانی بندگان زیان نمی‌بیند

«أَمِنَّا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ. لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ، وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ»

و از معصیت آنان در ایمن بود، چرا که نه نافرمانی گناهکاران به او آسیب می‌رساند، و نه اطاعت مطیعان به او سودرسان است.

خدای عز و جل از گناه بندگان ضرری نمی‌بیند:

﴿وَلَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا﴾^۱

کسانی که شتابان خود را در دامن کفر می‌اندازند تو را غمگین نکنند، آنان ابداً هیچ زیانی به خدا نمی‌رسانند.

اگر تمام بندگان به عبادت پردازند، سودی برای خدا ندارد و اگر همگی در فسق و فجور و معصیت هم‌دست شوند، ضرری به ذات اقدس او وارد نخواهد شد؛ بلکه تمام سود و زیان به خود بندگان بازمی‌گردد؛ آنان با انتخاب صحیح، درهای رحمت، خیر و آرامش را به روی خود می‌گشایند و با انتخاب نادرست، خود را از تمامی خیرات و برکات محروم ساخته، خسران و شقاوت دنیا و عقبا را برای خویشتن رقم می‌زنند.

برای مثال؛ خورشید از زمینیان بی‌نیاز است. اگر تمام انسان‌ها پنجره خانه‌های خود را به سوی آفتاب ببندند، از درخشندگی خورشید کاسته نمی‌شود و اگر همه پنجره‌ها را به سوی آفتاب بگشایند، سودی به خورشید نمی‌رسانند. این انسان‌ها هستند که با انتخاب درست یا نادرست، خوشبختی یا شقاوت خویش را رقم می‌زنند.

* مشخص بودن روزی‌ها و جایگاه‌ها

«فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ»

پس روزی بندگان را در میان آنان تقسیم کرد و جایگاه آنان را مشخص نمود.

حضرت علیه السلام پس از بیان نکته‌ی کلیدی اول، که هدف از عبادت را بیان می‌کرد و به اصلاح اندیشه اشاره داشت، به بررسی یکی از مهم‌ترین موانع دستیابی به تقوا می‌پردازد و مردم را به از میان برداشتن این مانع و ادامه‌ی راه تشویق می‌کند. جلوه‌های فریبده‌ی دنیا آنچنان برخی از انسان‌ها را مفتون خود می‌کند که از سیر معنوی بازمانده، تقوا و خود سازی را به فراموشی می‌سپارند و جز زرق و برق دنیا، به چیز دیگری نمی‌اندیشند. در این بخش امام علیه السلام این نکته را یادآور می‌شوند که رزق و روزی انسان‌ها تضمین شده، جایگاه ایشان در دنیا مشخص است و تلاش بیش از حد و سرمایه‌گذاری بیش از اندازه، آن موقعیت را تغییر نمی‌دهد. اگر فرد به این باور رسید، تلاش خود را برای دستیابی به دنیا و مادیات، در حد معقول و ضروری معطوف نموده، برای دنیا - بیش از حد ضرورت - سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی نمی‌کند.

در تقسیم روزی و جایگاه‌ها حکمتی نهفته است

مسئلاً تقسیم روزی‌ها و جایگاه‌ها، بر اساس مصلحتی است که خدا می‌داند و ممکن است راز این حکمت و مصلحت بر فرد پوشیده و پنهان باشد؛ به عبارت دیگر هر فردی در هر جایگاهی که قرار دارد، مصلحت وی نهفته در همین است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

عَجِبْتُ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ لَا يَقْضِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ قَضَاءً إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ إِنَّ

قُرْضَ بِالْمَقَارِضِ كَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ مَلَكَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا كَانَ خَيْرًا لَهُ^۱

از مؤمن در شگفتم: خدا هیچ تقدیری را برایش رقم نمی زند، مگر آن که همان برایش بهتر است؛ اگر با قیچی تکه‌تکه شود، (کنایه از شدت و فراوانی مشکلات و سختی‌ها) همین برای او بهتر است و اگر مالک شرق و غرب زمین باشد، همین برای او بهتر است. همچو باغبانی که به خوبی می‌داند کدام بذر در کدام زمین قابلیت رشد دارد و هر بذر را در مکان شایسته‌ی خود می‌کارد؛ خدا نیز می‌داند که هر انسانی در چه شرایطی می‌تواند به کمال برسد و همان شرایط را برای او مهیا می‌کند. داستانی که در ذیل می‌آید، به خوبی بیانگر این نکته است:

داستان سنگتراش

روزی سنگتراشی که از کار خود ناراضی بود و احساس حقارت می‌کرد، از نزدیکی خانه‌ی بازرگانی رد می‌شد. در باز بود و او خانه‌ی مجلل، باغ و نوکران بازرگان را دید؛ به حال او غبطه خورد و با خود گفت: این بازرگان چقدر قدرتمند است! و آرزو کرد که مانند بازرگان باشد.

در چشم به هم زدنی تبدیل به بازرگانی با جاه و جلال شد. او که خود را قدرتمند ترین مرد شهر می‌پنداشت، روزی که حاکم شهر را در حال گذر دید و احترام و تکریمی که همه‌ی مردم، از جمله بازرگانان نسبت به او می‌نمودند مشاهده کرد. با خود اندیشید: کاش من هم یک حاکم بودم، آن وقت از همه قوی‌تر می‌شدم!

بار دیگر آرزوی او به واقعیت تبدیل شد و وی در جایگاه حاکم مقتدر شهر قرار گرفت. درحالی که روی تخت روان خود نشسته بود و مردم، همه به او تعظیم می‌کردند، از تابش خورشید آزرده شد و با خود فکر کرد که خورشید چقدر قدرتمند است؛ آرزو کرد که به خورشید بدل گردد و با تمام نیرو سعی کرد که به

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۵۰.

زمین بتابد و آن را گرم کند.

پس از مدتی ابری بزرگ و سیاه جلوی تابش او را گرفت؛ پس با خود اندیشید که نیروی ابر از خورشید بیشتر است و تبدیل به ابری بزرگ شد. کمی نگذشته بود که بادی آمد و او را به این طرف و آن طرف کشاند؛ این بار آرزو کرد که باد شود و تبدیل به باد شد؛ ولی وقتی به نزدیکی صخره‌ی سنگی رسید، دیگر قدرت تکان دادن آن را نداشت. با خود گفت که قوی‌ترین چیز در دنیا، صخره‌ی سنگی است و به سنگی بزرگ و عظیم تبدیل شد. همان‌طور که با غرور ایستاده بود، ناگهان صدایی شنید و احساس کرد که در حال خرد شدن است. نگاهی به پایین انداخت و سنگتراشی را دید که با چکش و قلم به جان او افتاده است!

گرچه این مثال، افسانه‌ای بیش نیست، ولی بیانگر این نکته است که اگر انسان‌ها حکمت وقایعی را که در زندگی با آن روبرو می‌شوند بدانند، نهایتاً به همان چیزی می‌رسند که خدا برایشان مقدر نموده است.

با توجه به آنچه گذشت، حضرت ﷺ پیش از غور و بررسی در صفات و خوی و منش پارسایان، به سه نکته‌ی کلیدی اشاره می‌نمایند و با بررسی این عوامل، ما را از خطر گرفتار شدن در این سه دام و سه آفت آگاه می‌کنند. این سه نکته‌ی کلیدی عبارتند از:

۱. منت‌گذاری بر خدا؛
۲. دنیا و مادیات؛
۳. موقعیت‌های اجتماعی.

* انسان‌های آراسته

«فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ»

پرهیزکاران در دنیا به تمامی فضایل آراسته‌اند.

«الفضایل» جمع فضیلت است. این واژه که همراه با «الف و لام» آمده، به جامعیت فضایی اشاره دارد که پارسایان به آن آراسته‌اند. آنان چنان نفس خویش را پرورانده‌اند و به اندازه‌ای به تهذیب و ریاضت، اهتمام می‌ورزند که به یک یا چند فضیلت اکتفا نمی‌کنند، بلکه تلاش آنان بر این است که تمام صفات و ویژگی‌های نیک اخلاقی را با هم درآمیزند.

علی بن ابی‌زیاد می‌گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که عیسی بن عبدالله قمی وارد شد. امام علیه السلام با گرمی از او استقبال نمودند؛ او را به جایگاه جلوس خود نزدیک کردند و فرمودند:

«ای عیسی بن عبدالله! از ما نیست کسی که در شهری باشد که در آن صدهزار تن یا بیشتر زندگی می‌کنند و در آن شهر یک نفر از او پارسا تر باشد».^۱

آراستگی شیعیان به اخلاق نیک و صفات شایسته، یکی از مهم‌ترین راه‌های جذب غیرمسلمانان به اسلام و تشیع است و فطرت بشر چنان سرشته شده، که به کامل‌ترین و والاترین‌ها گرایش دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از تمامی جهات در اوج بودند؛ ایشان در علم، قدرت، نسب و خانواده (چه از نظر معنوی و چه از جهت شخصیت اجتماعی)، ولایت تکوینی و تشریعی و... در بالاترین مراتب قرار داشتند. ولی قرآن کریم هیچ‌یک از این امور را موجب گرایش و علاقه‌ی مردم به حضرت نمی‌داند، بلکه اخلاق والای ایشان را عامل جذب مردم برشمرده است:

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۷۸، باب الورع...

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۱

فقط به سبب رحمتی از سوی خداوند به آنان مهربان و نرم خوی شدی، اگر درشت خوی و سنگدل بودی از پیرامونت پراکنده می‌شدند.

«کونت هندریک» یکی از اندیشمندان غربی می‌گوید:

«مسلمانان به مسالمت و آزادی در افکار و نیک‌رفتاری با مخالفان‌شان تمایز یافتند. رفتار آنان ما را به تصدیق سخنان «روبنسن» وامی‌دارد که می‌گوید: شیعیان تنها گروهی هستند که بین رفتار نیک و اخلاق شایسته، جمع کرده و بدین ترتیب دیگران را به دین خویش فراخواندند»^۲

ما نیز موظف هستیم با الگوپذیری از سیره‌ی رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام، زمینه را برای گرایش افراد به مذهب اهل بیت فراهم نماییم.

تأثیر اخلاق در جذب مخالفان

مرجع عالیقدر آیت‌الله‌العظمی میرزا مهدی شیرازی، بر آن شدند که برای برطرف نمودن غربت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما‌السلام به سامرا هجرت کنند و حوزه را به این شهر مقدس منتقل نمایند؛ چراکه اکثر ساکنان سامرا از مخالفان سرسخت اهل بیت علیهم‌السلام بودند. ایشان به همراه عده‌ای از طلاب، به آنجا رفتند و به همگی آنان توصیه نمودند که بنا را بر مدارا و اخلاق نیک گذارند و در برابر اهانت و توهین مخالفان، جز با نیکی، روی گشاده و سعه‌ی صدر برخورد نکنند. مخالفان که دیدگاهی منفی به شیعه و تشیع داشتند، از هیچ‌گونه توهین، بی‌احترامی و اهانت به شیعیان کوتاهی نمی‌کردند؛ ولی شیعیان در راستای عمل به فرامین و سفارش‌های مکرر میرزای شیرازی، هیچ‌گونه عکس‌العمل منفی نشان نمی‌دادند. در میان آنان

۱. آل عمران / ۱۵۹.

۲. فقه السلم و السلام، آیت الله العظمی سید محمد شیرازی، مرکز الرسول الاعظم للتحقیق و النشر، بیروت، ۱۴۲۵ق، ص ۴۱.

جوانی بود که در توهین، گوی سبقت را از همه ربوده و خصوصاً میرزا را آماج حملات و اهانت‌های خود قرار می‌داد. پس از مدتی این جوان تصمیم به ازدواج گرفت و چون از نظر مالی در تنگنا بود، نزد شیخ قبیله‌ی خود رفت و از او تقاضای مساعدت نمود. شیخ او را به میرزای شیرازی ارجاع داد و گفت: خواسته‌ی خود را با میرزا مهدی شیرازی در میان گذار. او در پاسخ گفت: من توهین‌های زیادی به او نموده‌ام و امید ندارم که دست یاری خود را به سوی من دراز کند؛ ولی سرانجام از روی ناچاری، به میرزا مراجعه نمود. ایشان با رویی گشاده، از او استقبال کردند و پس از شنیدن تقاضای وی، همان‌دم حاجت او را برآورده ساختند. همین سعه‌ی صدر و اخلاق نیک میرزای شیرازی، موجب شد که بینش آن جوان، شیخ قبیله و تعداد زیادی از مردم منطقه، نسبت به شیعیان دستخوش تغییر شده و بغض و کینه از دلهای آنان رنگ بازد. شیخ امر نمود که دیگر هیچ کس متعرض شیعیان نشود و از آن پس مردم با احترام بسیار با شیعیان برخورد نمودند. این نتیجه‌ی آراستگی میرزای شیرازی و اطرافیان او به اخلاق نیک، مدارا و مردم‌داری بود.

نمونه‌ی دیگر

وکیل یکی از بازرگانان معروف در نجف اشرف، روایت می‌کند که شخصی یهودی، یکی از مغازه‌های آن تاجر را اجاره کرده بود. تاجر قصد داشت پس از پایان مدت اجاره، از تمدید قرار داد امتناع ورزیده مغازه را از مستأجر پس بگیرد. همان شب در عالم خواب امیر مؤمنان علیه السلام را مشاهده کرد که به وی فرمودند: آن مرد را رها کن و او را از دکان خود نران، چرا که او اسلام آورده ولی اسلام خود را پنهان می‌کند.

روز بعد جریان را به آن مرد یهودی بازگو کرد، مرد یهودی به گریه افتاده، گفت: این نیز شاهد صدقی است بر حقانیت اسلام، من مدت‌هاست که اسلام را پذیرفته‌ام، اما هیچ کس حتی زن و فرزندم، از این موضوع آگاه نیستند. چون از یهودی علت گرایش او را به اسلام جويا شد، گفت: اخلاق نیکو و خوش رفتاری

اهل نجف، سبب شد که من به این دین علاقه مند شوم و اسلام را بپذیرم.^۱

نمره‌ی اخلاق...

روزی نظر دانشمندی ریاضیدان را درباره‌ی زن و مرد پرسیدند، او جواب داد:

اگر زن یا مرد دارای (اخلاق) باشند، مساوی هستند با عدد یک = ۱.

اگر دارای (زیبایی) هم باشند، یک صفر جلوی عدد یک می‌گذاریم = ۱۰.

اگر (ثروت) هم داشته باشند، صفر دیگری را در جلوی عدد قبلی اضافه می‌کنیم = ۱۰۰.

اگر دارای (علم) هم باشند، پس باز هم صفر دیگری را در جلوی عدد قبلی اضافه می‌کنیم = ۱۰۰۰.

اگر دارای (اصل و نسب) هم باشند، همچنان صفر دیگری را در جلوی عدد قبلی اضافه می‌کنیم = ۱۰۰۰۰.

ولی اگر عدد یک (اخلاق) از بین رفت، چیزی به جز صفر باقی نمی‌ماند و صفر هم به تنهایی هیچ است!

پس انسان بدون (اخلاق) ارزشی نخواهد داشت.

تطبیق قانون یک درصد در آراستگی به فضایل

ممکن است برخی چنین بیندیشند که آراستگی به تمام فضایل، امری است بس سخت و دشوار و ما نمی‌توانیم خود را به تمام جلوه‌های نیکی، بیاراییم. برای این که بتوان خود را به تمام فضایل آراست، قانونی را بیان کرده‌اند که با عمل به آن می‌توان، رفته‌رفته صفات نیک را در وجود خود نهادینه ساخت. شاید ما نتوانیم به یک‌باره تمام فضایل اخلاقی را در خود ایجاد نموده و به تمام صفات پارسایان که در این خطبه مورد اشاره قرار گرفته است، مزین شویم، ولی با پیروی از این قانون

۱. موسوعة القصص و الحکایات، آیت الله العظمی سید محمد شیرازی، دارالعلوم، لبنان، ۲۰۰۶م، ص ۷۰.

می‌توانیم در درازمدت به آن هدف والا دست یابیم.
این قانون به ما می‌گوید: هر روز سعی کنیم یک گام و فقط یک گام^۱ در راستای رسیدن به این هدف برداریم. برداشتن تنها یک گام در روز، علاوه بر اینکه مستلزم تلاش و سخت‌کوشی بسیار نیست، به مرور موجب نهادینه شدن فضایل در وجود انسان خواهد شد.

۱. البته این اشاره به حداقل تلاشی است که ما باید در راستای متقی شدن داشته باشیم.

* شیواترین سخن

«مَنْطَقُهُمُ الصَّوَابُ»

گفتار آنان راست، درست و نیک است.

واژه‌شناسی:

صَوَاب: راست، درست، حق. صواب گفتن: یعنی درست گفتن، صحیح گفتن.

کلیدی بودن نقش زبان در دستیابی به تقوا

اولین نکته‌ای که مورد اشاره قرار گرفته است، کنترل زبان است که نشان از کلیدی بودن نقش زبان در تقوا دارد. نخستین گام در مسیر پارسایی، این است که شخص مالک زبان خویش باشد و گفتار خود، را با توجه به رضایت خدا و اهل بیت علیهم‌السلام پالایش نماید.

آیت‌الله العظمی سیدصادق شیرازی می‌فرمایند: «کنترل زبان نسبت به تقوا، مانند آب است نسبت به حیات و زندگی انسان. همان‌گونه که بدون آب زندگی ناممکن است، بدون بازداشتن زبان از گناه، دستیابی به ملکه‌ی تقوا ممکن نیست.»^۱ ممکن است شخص مدت مدیدی غذا نخورد و زنده بماند، ولی بیش از سه روز نمی‌تواند بی‌آبی را تحمل نماید. شاید به همین جهت است که حضرت در طلعه‌ی سخن خویش، در وصف پارسایان از نیک‌گفتاری و صواب بودن منطق آنان سخن می‌گویند.

۱. در ستامه‌ی امام صادق علیه‌السلام، آیت‌الله العظمی سیدصادق شیرازی، انتشارات یاس زهرا، چاپ نینوا، قم، ۱۳۸۵ش، ص ۵۱.

سخن بیهوده

سخن متقین جز راستی و درستی نیست. آنان نه تنها زبان را به گناه نمی‌آلایند و از لطائلات اجتناب می‌ورزند، بلکه از هر سخنی که بار مثبت ندارد، نیز مبرایند. گفتار آنان رنگ خدایی دارد و از هرگونه لغو و بیهودگی به دور است. در یکی از جنگ‌ها جوانی به شهادت رسید. مادر، فرزند شهید خود را مورد خطاب قرار داد و گفت: بهشت بر تو گوارا باد! پیامبر ﷺ به او فرمودند:

«مَهْ (أَوْ نَحْوَهَا) لَعَلَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ»^۱

این گونه نیست که تو بهشت را بر او حتمی فرض نموده‌ای، شاید فرزند تو راجع به مسائلی که به او مربوط نمی‌شد سخن می‌گفت...

لقمان حکیم حضرت داود علیہ السلام را در حال ساختن زره مشاهده کرد. بر آن شد که پرسد در حال ساختن چه چیزی است، اما سکوت کرد. چون حضرت داود علیہ السلام از ساختن آن فارغ شد و آن را بر تن نمود لقمان بدون پرسش، پی برد که داود چه ساخته است.^۲

چهار زندان زبان

از همین رهرو خدا زبان را در ۴ زندان (فک‌ها و لب‌ها) دربند کرده، تا زبان را قدری، از گزافه‌گویی باز دارند.^۳

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵، ص ۱۰۵.

۲. إرشاد القلوب إلى الصواب، الدیلمی، ج ۱، ص ۱۰۴، الباب السابع والعشرون فی الصمت. «وَرُوي أَنَّ لُقْمَانَ رَأَى دَاوُدَ يَعْمَلُ الزَّرَدَ فَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَهُ ثُمَّ سَكَتَ فَلَمَّا لَيْسَ بِهَا دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَفَ لُقْمَانَ حَالَهَا بَغَيْرِ سَوْأَلٍ وَقَالَ مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ سَقَطُهُ وَمَنْ كَثُرَ سَقَطُهُ كَثُرَ لَغْوُهُ وَمَنْ كَثُرَ لَغْوُهُ كَثُرَ كَذِبُهُ وَمَنْ كَثُرَ كَذِبُهُ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَمَنْ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ قَالَتِ النَّارُ أُولَى بِهِ»..

۳. إرشاد القلوب إلى الصواب، الدیلمی، ج ۱، ص ۱۰۴، الباب السابع والعشرون فی الصمت. «وَقَدْ حَجَبَ اللَّهُ اللِّسَانَ بِأَرْبَعِ مَصَارِيحَ لِكَثْرَةِ ضَرَرِهِ الشَّفَتَانِ مِصْرَعَانِ وَالْأَسْنَانُ مِصْرَعَانِ».

میرزای قمی صاحب کرامات بسیار بود و آنگونه که برخی گفته‌اند، راز این کرامت‌ها چیزی نبود جز سکوت و نگاه داشتن زبان.^۱

روایت شده است که در سپیده‌ی هر صبح، اعضا و جوارح آدمی به زبان او خطاب می‌کنند و می‌گویند: تو را به خدا خاموش باش! چرا که تا تو در سکوت هستی، ما در آسایشیم...^۲

به راستی سخن سعدی برخاسته از حکمت است که:

دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی.

۱. درسنامه‌ی امام صادق (علیه السلام)، آیت الله العظمی سیدصادق شیرازی، ص ۶۴.

۲. دیلمی، حسن بن محمد، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، آل البيت (علیهم السلام)، قم، ۱۴۰۸ق، ص ۴۲۸. «أَنَّ جَوَارِحَ الْإِنْسَانِ تَقُولُ لِللِّسَانِ فِي صَبِيحِهِ كُلِّ يَوْمٍ نَاشِدُنَاكَ اللَّهُ إِلَّا مَا سَكَتَ فَإِنَّا مَا نَزَّالٌ بِخَيْرٍ مَا دُمْتَ سَاكِتًا».

* پوشش مناسب

«وَمَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ»

پوشش آنان میانه‌روی است.

واژه‌شناسی:

مَلْبَسُهُمُ: آنچه انسان خود را با آن می‌پوشاند و جمع آن ملابس است.
الْاِقْتِصَادُ: میانه‌کاری، میانه‌روی در هر کار، به‌اندازه خرج کردن و تعادل دخل و خرج را حفظ نمودن.

ویژگی دیگر متقین، میانه‌روی در نوع لباس پوشیدن است؛ نه لباس‌های ژنده و مندرس می‌پوشند که انگشت‌نما شوند و نه لباس‌های بسیار قیمتی که جلوه کنند؛ بلکه میانه‌روی و اعتدال را در پیش می‌گیرند.

سفیان ثوری امام صادق علیه‌السلام را درحالی که لباس خوبی به تن داشتند، ملاقات نمود و بی‌درنگ روش ایشان را به انتقاد گرفته، گفت:

«إِنَّ هَذَا اللَّبَاسَ لَيْسَ مِنْ لِبَاسِكَ»

این لباس شایسته شما نیست.

حضرت علیه‌السلام فرمودند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در زمانی به‌سر می‌بردند که فقر بر جامعه سایه افکنده بود، اما اگر دنیا روی آورد، نیکان، مؤمنان و مسلمانان، شایسته‌اند که از آن بهره‌برند، نه بدکاران، منافقان و کافران.^۱

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۹ «أَخْبَرُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كَانَ فِي زَمَانٍ مُقْفَرٍ جَدِبَ فَأَمَّا إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا فَأَحَقُّ أَهْلِهَا بِهَا أَثَرُهَا لَا فُجَارُهَا وَ مُؤْمِنُهَا لَا مُنَافِقُوهَا وَ مُسْلِمُهَا لَا كُفَّارُهَا - فَمَا أَنْكَرْتَ يَا تَوْرِي قَوْلَ اللَّهِ إِنِّي لَمَعَ مَا تَرَى مَا أَتَى عَلَيَّ مُذْ عَقَلْتُ صَبَاحٌ وَلَا مَسَاءٌ وَلِلَّهِ فِي مَالِي حَقٌّ أَمَرَنِي أَنْ أَضَعَهُ مَوْضِعاً إِلَّا وَضَعْتُهُ»..

سفیان در یکی انگاشتن زمان پیامبر ﷺ و معصومان پیشین، با زمان امام صادق علیه السلام در اشتباه بود و امام علیه السلام جهت زدودن ابهام و اصلاح کج فهمی وی پاسخی درخور دادند.

امام صادق علیه السلام و مرد صوفی

فردی «صوفی مسلک» به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

خدا تو را اصلاح نماید، یادآوری کردی که علی بن ابی طالب علیه السلام لباس خشن و زبر می پوشید، پیراهنی به قیمت چهار درهم به تن داشت که نمایانگر اعراض از زخارف دنیا و نشانه‌ی زهد است، اما می بینم شما لباسی نو بر تن کرده اید؛ آیا این تضاد عملی در سیره‌ی شما، شگفت انگیز نیست؟

امام صادق علیه السلام فرمودند: جدّم امیر مؤمنان علیه السلام در زمانی می زیست که با پوشیدن آن لباس، در آن زمان بر او خرده نمی گرفتند و بر وی ایرادی نبود، زیرا شرایط زندگی جامعه‌ی آن روز، همان نوع پوشش را می طلبید و اگر بهتر از آن لباس می پوشید، مورد انتقاد قرار می گرفت. سخن امام صادق علیه السلام، گویای اصل کلی تطبیق با جامعه است و بهترین لباس هر زمان، لباس مردم آن زمان است که با اجتماع مطابقت دارد.

* نهد شاخ پر بار سر بر زمین

«وَمَشِيَهُمُ التَّوَّاضِعُ»

با تواضع و فروتنی گام برمی دارند.

واژه‌شناسی:

مَشَى: رفتن، راه رفتن؛ خط مشی: روش کار و نحوه‌ی اجرای امور؛

التَّوَّاضِعُ: فروتنی؛

از تندروری که نشانه‌ی سبک‌سری است و از کندروی به سبک خاص که علامت تکبر و خودپسندی است، اجتناب کرده و با فروتنی راه می‌روند.

تکبر، مهم‌ترین عامل سقوط

در قرآن و روایات، به شرح حال افراد بسیاری که پایان کار آنان به تیره‌بختی انجامید، اشاره شده است. با بررسی و ریشه‌یابی تاریخی زندگی این افراد، پی می‌بریم که عامل سقوط ایشان تکبر بوده است و خودبرتربینی آنان را به روگردانی از خدا و دین واداشته است.

ابلیس که سالیان سال همراه با فرشتگان، خدا را پرستش می‌کرد، تنها به این دلیل سقوط کرد که خود را برتر از حضرت آدم عليه السلام انگاشت و معترضانه گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾^۱.

قابیل زمانی که خود را برتر از برادرش هابیل دانست، نگون‌بختی دنیا و زیان آخرت را برای خویش خریداری نمود.

هر چه مقام معنوی انسان بیشتر باشد، در برابر خدا و عظمت وی بیشتر احساس

حقارت می کند.

رده بندی تواضع

آنچه از مفهوم تواضع برداشت می شود، معمولاً خشوع و فروتنی در برابر مردم است، درحالی که تواضع مفهومی وسیع تر داشته و مصادیق دیگری را نیز شامل می شود:

۱. تواضع در برابر پروردگار

خدا به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد: آیا می دانی چرا تو را به مقام کلیم الله انتخاب نمودم؟ حضرت علیه السلام عرض نمودند: چرا ای پروردگار من؟ پاسخ آمد: «من قلب های بندگان را مورد ارزیابی قرار دادم، قلبی متواضع تر از قلب تو نیافتم، تو آن هنگام که سجده می کنی، صورت خود را بر خاک می سایی...»^۱

به درستی که انسان در برابر شکوه و عظمت این جهان سترگ، موجود خرد و بی ارزشی بیش نیست؛ پس چه جای این همه تکبر ورزیدن و فخر فروشی؟

دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست

روی دریا خس نشیند قعر دریا گوهر است

ناکسی گر بر کسی پیشی بگیرد عیب نیست

پشت چشم ابرو نگیرد گر چه او بالاتر است

۲. تواضع در برابر احکام الهی

انسان موجودی بسیار پیچیده و دارای نیازهای مختلف و فراوان جسمی، روانی و اجتماعی است. از آنجا که اسلام منظومه ای است متکامل، تمام نیازها و خواسته های

۱. کافی، محدث کلینی، (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۱۲۳، باب التواضع. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى عليه السلام أَنْ يَا مُوسَى أَتَدْرِي لِمَ اصْطَفَيْتُكَ بِكَلَامِي دُونَ خَلْقِي قَالَ يَا رَبِّ وَلِمَ ذَلِكَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي قَلَّبْتُ عِبَادِي ظَهْرًا لِبَطْنٍ فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحَدًا أَذَلَّ لِي نَفْسًا مِنْكَ يَا مُوسَى إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ خَدَّكَ عَلَى التُّرَابِ أَوْ قَالَ عَلَى الْأَرْضِ».

انسان را در شرایط و ظرفیت‌های گوناگون پاسخگوست. فلسفه‌ی بسیاری از احکام ممکن است برای ما ناشناخته باشد، ولی این بدان معنی نیست که آن احکام را زیر سؤال بریم و در صحت آنها تشکیک وارد کنیم، بلکه باید در برابر این قوانین به‌طور کامل تسلیم باشیم و سخنی که بیانگر اعتراض به احکام الهی باشد، بر زبان نرانیم که مصداق تکبر در برابر احکام الهی است. ممکن است فلسفه‌ی احکامی چون:

- نصف بودن ارثیه زن؛

- دادن حق طلاق تنها به مردان؛

- مجاز بودن مردان به داشتن چهار همسر؛

- جواز صیغه یا ازدواج موقت؛

- حرمت موسیقی؛

- وجوب حجاب بر زنان؛

- و...

بر ما پوشیده بوده و یا باب میل ما نباشد، ولی این به مراد نبودن، حق انتقاد، اشکال وارد نمودن و زیر سؤال بردن احکام الهی را بر ما باز نمی‌گذارد.

۳. تواضع در برابر علم و دانش

گونه‌ی دیگر تواضع، فروتنی در برابر کسب علم و دانش است. افرادی هستند که دوست ندارند مردم آنان را نادان انگارند، از این رو از پرسش دریغ می‌کنند و گاهی خود را بالاتر از آن می‌دانند که در کلاس‌های آموزشی حضور یابند. این افراد به دلیل غرور خود، تا ابد در جهل مرکب خویش باقی می‌مانند.

در احوال یکی از علما نقل شده که ایشان به یکی از کتاب‌های علمی نیاز داشت. در آن زمان امکانات چاپ کتاب نبود و نسخه‌های کتاب‌ها خطی و کمیاب بود. او نزد یکی از استادان خود که می‌دانست آن کتاب را دارد، رفت و تقاضا کرد آن

کتاب را امانت به وی بدهد؛ اما استاد نپذیرفت، شاید بدان روی که خود به آن کتاب نیاز داشت.

آن شخص گفت: حال که چنین است اجازه بفرمایید هر روز در ساعت مشخصی به منزل شما بیایم و به مطالعه بپردازم. استاد نپذیرفت. وی گفت: اجازه بفرمایید به درب منزل شما بیایم و در کنار درب منزل، به مطالعه بپردازم. سرانجام استاد پذیرفت و از آن پس مرد عالم هر روز به منزل استاد می‌رفت و ساعاتی در کنار درب منزل او می‌ایستاد و به مطالعه می‌پرداخت. آری، فروتنی زیاد وی در برابر دانش بود که او را به تحمل چنین کاری وامی‌داشت.

۴. فروتنی در برابر مردم

امام سجاده علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق می‌فرمایند:

«وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا»^۱

مرا در پیشگاه مردم بالا نبر، مگر آنکه به همان نسبت مرا در نفس خودم کوچک گردانی و عزت ظاهری برای من به وجود نیاور، مگر آنکه به همان نسبت مرا در پیشگاه نفسم ذلیل گردانی.

شاعر چه زیبا سروده است:

تواضع تکن کالنجم لاح لناظر	علی طبقات الماء و هو رفیع
و لا تک کالدخان یعلو بنفسه	الی طبقات الجو و هو وضع

گر فروتن باشی چونان ستاره‌ای خواهی بود، اگرچه خود را کوچک کرده و بر روی سطح آب ظاهر نموده است؛ ولی بلندمرتبه است و جایگاه بلندی دارد. چون دود نباش، که خود را بزرگ می‌انگارد و بالا و بالاتر می‌رود، درحالی که بی‌ارزش و

۱. صحیفه‌ی سجادیه، ص ۹۲، «و کان من دعائه فی مکارم الأخلاق و مرضی الأفعال».

بی مقدار است.

سعدی چنین می‌سراید:

خجل شد چو پهنای دریا بدید
گر او هست حقا که من نیستم
صدف در کنارش به‌جان پرورید
که شد نامور لؤلؤ شاهوار
در نیستی کوفت تا هست شد
نهد شاخ پر میوه سر بر زمین^۱

یکی قطره باران ز ابری چکید
که جایی که دریاست من کیستم
چو خود را به‌چشم حقارت بدید
سپهرش به جایی رسانید کار
بلندی از آن یافت کو پست شد
تواضع کند هوشمند گزین

۱. بوستان سعدی، باب چهارم در تواضع.

*** چشم‌ها باید شست...**

«غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»

دیدگان خویش را از آنچه بر آنان حرام نموده است، فرومی‌بندند.

واژه‌شناسی:

غَضُّوا: چشم بستن، دیده فرونهادن.

أَبْصَارَهُمْ: جمع بصر، دیده، چشم.

کنترل ورودی‌های بدن

آنچه ما را به جهان پیوند می‌زند و کانال ارتباطی انسان و عالم خارج به‌شمار می‌آید، چشم و گوش انسان است که داده‌ها را دریافت کرده و آن را به مغز انسان ارسال می‌کند و بدین ترتیب پل ارتباطی میان انسان و جهان خارج است. آنچه انسان با چشم و گوش خود دریافت می‌کند، بر نوع اندیشه و سلامت قلب او تأثیرگذار است. اگر داده‌ها رنگ مثبت و الهی داشته باشد، تأثیر مثبتی بر قلب و روح انسان می‌گذارد و قلب انسان نیز رنگ خدایی می‌گیرد؛ ولی اگر داده‌ها منفی بوده، رنگ شیطانی داشته باشد، قلب نیز رنگ شیطانی به خود می‌گیرد.

از این رو بر کنترل این ورودی‌ها تأکید فراوانی شده و از ما خواسته شده است که بر آنها فیلتر و ویروس‌یاب نصب کرده و از ورود کوچک‌ترین گناه جلوگیری کنیم؛ چرا که هر گناه به منزله‌ی ویروسی است که نقشی مخرب بر روح و روان آدمی ایفا می‌کند.

تأثیر ورودی‌ها بر عملکرد فرد

مغز، تمامی دریافتی‌های چشم و گوش را با توجه به پیشینه‌ی مذهبی، فرهنگ خانوادگی و باید‌ها و نبایدهای محیطی که شخص در آن پرورش یافته، دسته‌بندی

می‌کند. به این ترتیب که داده‌های مثبت را در یک بخش، داده‌های منفی را در بخشی دیگر و دریافتی‌هایی که ویژگی چندان منفی یا مثبتی ندارند را در بخش سوم قرار می‌دهد.

این رده‌بندی چه تأثیری بر عملکرد فرد دارد؟

زمانی که شخص در محیط گناه آلود قرار گرفته، زمینه‌ی ارتکاب فعل حرام بر او میسر می‌گردد، بین نفس، شیطان، عقل و بینش‌های دینی او درگیری و کشمکشی روی می‌دهد. نفس و شیطان او را وسوسه کرده، به گناه تشویق می‌کند ولی عقل و آموزه‌های دینی او را ارتکاب گناه باز می‌دارد. در این برخورد و کشمکش بین قوای خیر و شر، نقش تقسیم بندی‌های صورت گرفته در ذهن مشخص می‌گردد؛ اگر بخش مثبت، داده‌های بیشتری داشته باشد قدرت روحی انسان بیشتر شده و او را از انجام گناه باز می‌دارد؛ اما اگر دریافتی‌های بخش منفی افزون بود، روح دچار ضعف شده و در مقام تصمیم‌گیری، به‌سوی گناه تمایل می‌یابد. به همین خاطر در روایات از ما خواسته شده است که به هر نگاه خود بها داده و بکوشیم، داده‌های مثبت و باارزش را در ذهن ناخودآگاه خود ذخیره سازیم، بدین ترتیب بسیاری از نگاه‌ها عبادت محسوب خواهد شد. برای مثال نگرستن به خانه‌ی کعبه، به سیمای عالم، نگاه مهرآمیز به والدین و همسر، نگرستن به درب منزل عالم و ... عبادت انگاشته شده است،^۱ چرا که تمامی این دریافت‌ها، رنگ مثبتی به شالوده تفکرات و نظام باورهای انسان خواهد داد. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند: «الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ»؛^۲ قلب انسان همچون پرونده‌ای است که تمامی داده‌های چشم را ثبت و ضبط می‌کند؛

۱. الکافی، (ط - الإسلامیه)، ج ۴، ص ۲۴۰، باب فضل النظر إلى الكعبة. «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: النظر إلى الكعبة عبادة والنظر إلى الوالدین عبادة والنظر إلى الإمام عبادة وقال من نظر إلى الكعبة كُتِبَ له حسنة و مُجِبَتْ عنه عشر سيئات»؛ روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، (ط - القديمة)، محمدتقی مجلسی، ۱۰۷۰ق، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، قم، ۱۴۰۶ق، ج ۴، ص ۴۷.

۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، ص ۵۴۸.

این کلام شاید اشاره‌ای به همین نکته باشد.^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَعَيْنٌ سَهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَعَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛

روز قیامت تمام دیده‌ها گریان‌اند مگر سه دیده: چشمی که از مشاهده گناه اجتناب ورزد، چشمی که شب‌ها را در اطاعت پروردگار شب‌زنده‌داری کند و دیده‌ای که از ترس خدا گریان شود.

امام باقر علیه السلام در بیان شأن نزول آیهی ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾^۲ به مردان مؤمن بگو دیده (از نگاه به نامحرم‌ان) فرونهند. می‌فرماید: جوانی از انصار، در مدینه به راهی می‌رفت، چشمش به زنی افتاد که صورت او باز بود و از روبه‌رو می‌آمد. او همچنان به زن نگاه می‌کرد، زن از کنار او گذشت ولی جوان چشم از او برنداشت و مرتب به پشت سر نگاه می‌کرد، در آن حال استخوان یا شیشه‌ای که در دیوار بود به صورت او اصابت کرد و خون جاری شد؛ اما متوجه نشد و زمانی به خود آمد و جامه خود را غرق خون دید که زن از دید او پنهان شده بود. این رویداد، او را به شگفتی واداشت و با خود گفت: به‌خدا سوگند! نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌روم و حادثه را برای او بازگو می‌کنم. پس به حضور رسول الله صلی الله علیه و آله شرفیاب شد؛ همین که چشم پیامبر به او افتاد، فرمود: این چه حالتی است؟ چرا بدنت خون‌آلود است؟ جوان جریان را از اول تا آخر برای پیامبر تعریف کرد، در آن هنگام جبرئیل نازل شد و آیه‌ی فوق نازل گردید.^۳

برخی گفته‌اند که منظور از «چشم بستن بر گناه»، تنها بستن آن بر گناهان چشم نیست، بلکه این عبارت کنایه از این است که از هر حرامی چشم می‌پوشند.

۱. این سخن را از آیت الله سیدمرتضی شیرازی شنیده‌ام.

۲. نور / ۳۰.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۵۲۱.

* کنترل شنوایی

«وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ»

شنوایی خود را بر دانش مفید وقف نموده‌اند.

واژه‌شناسی:

وَقَفُّوا: وقف کرده‌اند.

أَسْمَاعَهُمْ: جمع سمع، به معنای شنوایی و گوش.

ورودی دوم: شنوایی

ورودی دیگر قلب شنوایی است، که داده‌ها را از محیط بیرونی دریافت کرده و به مغز و اندیشه‌ی شخص انتقال می‌دهد. تأثیر شنیده‌ها بر انسان به حدی است که گوش جان سپردن به سخنان یک گوینده، همچون آن است که معبود آن گوینده را پرستش نموده‌ایم. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ

عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ»^۱

هر که به سخنان گوینده‌ای گوش فرا دهد، گویی (معبود) او را پرستش کرده است. اگر آن گوینده سخنان الهی می‌گوید، خدا را پرستش کرده و اگر سخنان او شیطانی باشد، گویی شیطان را عبادت نموده است.

پارسایان، شنوایی خود را برای شنیدن سخن نیکو و پرفایده وقف نموده‌اند. همانگونه که اموال موقوفه، در یک‌جا متوقف می‌شود و قابل نقل و انتقال نیست، حس شنوایی اهل تقوا نیز، در انحصار علم سودمند قرار گرفته است. آنان نه تنها از شنیدن سخنان حرام به دورند، بلکه از شنیدن سخن لغو و بی‌فایده نیز روی گردانند.

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴.

دانش بی بهره

روزی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد مسجد شدند؛ مسلمانان را دیدند که گرد مردی حلقه زده‌اند و از او پرسش می‌کنند. حضرت فرمودند: «این شخص کیست؟» گفتند: «وی علامه است.»^۱

فرمودند: «چه علمی را داراست؟»

پاسخ دادند: «انساب عرب را نیک می‌شناسد و در این دانش از همه بیشتر می‌داند.» حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «این دانشی است که دانستن آن سود و بهره‌ای ندارد و ناآگاهی از آن، زیانی به انسان نمی‌رساند.»^۲

سپس در بیان علم سودمند، فرمودند:

«إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ».

علم فقط بر سه قسم است؛ آیه‌ی محکمه، فریضه‌ی عادلّه و سنت قائمه و آنچه غیر از اینهاست زیادت و فضل است.

آیه‌ی محکمه اشاره است به اصول عقاید، منظور از فریضه‌ی عادلّه، علم اخلاق است و سنت قائمه، به شرایع احکام و مسائل حلال و حرام اشاره دارد.^۳

یکی از ادیبان در لحظه مرگ خود می‌گفت: عمر خود را پایان یافته دیدم، درحالی که نفهمیدم (حتی) حرف است یا اسم. امروزه برای جوانان دانستن شرح زندگی هنرمندان، بازیگران، ستارگان سینما و ... جذابیت دارد در حالی که اینها مسائلی هستند که دانستن یا ندانستن آن سود و زیانی به دنبال ندارد. متقین شنوایی خود را وقف شنیدن و آموختن علوم می‌کنند که برایشان مفید است. علم مفید را می‌توان در سه بخش خلاصه نمود: علم عقاید؛ احکام و فروع دین؛ علم اخلاق.

۱. صیغه مبالغه عالم.

۲. وقعة الطف، ص ۵.

۳. اصول الکافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، انتشارات اسوه، قم، ج ۱، ص ۵۱۲.

* مدیریت نفس در آسایش و گرفتاری

«نُزِلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِلَتْ فِي الرَّخَاءِ»

نفس آنان در بلا و گرفتاری، چنان است که در گشایش و آسودگی.

سختی‌ها ریشه در حکمت پروردگار دارد

قلب از آن رو قلب نام گرفته است که بسیار دگرگون می‌شود، گاه شاد است و گاه غمگین؛ گاه آرزومند است و گاه ناامید؛ گاه افسرده‌خاطر است و گاه سرشار از هیجان. اما پارسایان چنان زمام نفس خویش را به دست گرفته‌اند، که در تمامی این حالات بر خویشتن مسلطند و دنباله‌رو دگرگونی‌های احساسات خویش نیستند. آنان چه در آسایش و تنعم و چه در سختی‌ها و مشکلات، شخصیت خود را حفظ می‌کنند؛ نه در آسایش مست نعمت می‌شوند و نه در سختی‌ها صبر از کف داده، بی‌تابی می‌کنند. این ویژگی ریشه در ایمان ژرف و باور آنان به حکمت الهی دارد. بی‌شک خدایی که خالق انسان است و سر و نهان بر او آشکار، مصلحت بنده خود را بهتر از او می‌داند، پس هر گرفتاری و مشکل که بر او پیش آید، برگرفته از حکمت نهان الهی است.

گویند عالمی تک‌فرزند خویش را از دست داد؛ در فقدان او بسیار اندوهگین بود. شبی در خواب دید که فرزندش جوان بالغی شده، ولی به اندازه‌ای شرور است که همگی می‌گویند: «خدا پدرش را لعنت کند! چه بد پسری تربیت کرده است!». چون از خواب برخاست، دانست که مرگ فرزندش برای او خیر بوده است، چرا که اگر می‌ماند، فرزند ناخلفی می‌شد و مایه‌ی ننگ وی بود.

همچنین روایت شده، عابدی از بنی‌اسرائیل فرزندی داشت که به وی بی‌نهایت عشق می‌ورزید و بیشتر از همه کس دلبسته‌ی او بود، اما دست تقدیر او را از پدر

گرفت. عابد در فقدان او بسیار بی تاب بود؛ خدا دو فرشته را به صورت انسان نزد وی فرستاد. یکی از آنان به او گفت: همسایه‌ای داشتم، روزی نزد من آمد و گردن‌بندی بس گران‌بها را نزد من امانت گذاشت. ماه‌ها این گردن‌بند پیش من بود، تا این که همسایه آمده، امانت خویش را باز پس گرفت و گفت: همسر من در باز گرداندن آن امانت بسیار بی‌تابی می‌کند.

عابد گفت: همسر تو حق بی‌تابی ندارد، چرا که آن گردن‌بند تنها یک امانت بوده و او هیچ‌وقت مالک آن نبوده است.

فرشته گفت: ای عابد! پس تو چگونه به خود حق می‌دهی که در فقدان فرزندت بی‌تابی کنی؟ این فرزند امانت الهی نزد تو بوده و اکنون امانت خود را بازستانده است!

عابد با شنیدن این سخنان به خود آمد و دریافت آنان، فرستادگان الهی بوده‌اند؛ از آن‌پس هرگز بی‌تابی نکرد.

فقر یا ثروت

به امام حسن علیه‌السلام عرض شد: ابوذر می‌گفت من در حالی هستم که فقر را بر ثروت، مرگ را بر زندگانی و بیماری را بر تندرستی ترجیح می‌دهم. حضرت علیه‌السلام فرمودند: خدا ابوذر را رحمت کند، اما من می‌گویم:

«مَنْ اتَّكَلَّ عَلَى حُسْنِ الْاِخْتِيَارِ مِنَ اللَّهِ لَهُ لَمْ يَتَمَنَّ أَنْهُ فِي غَيْرِ الْحَالِ الَّتِي اخْتَارَهَا اللَّهُ لَهُ»؛

اگر بنده‌ای بر انتخاب نیکوی خدا توکل کند، حالتی غیر از آنچه خدا برایش خواسته و مقدر نموده، تمنا نمی‌کند.^۱

داستان زیر گفتگویی خیالی میان پروردگار و یکی از آفریدگان کوچک اوست؛ این داستان گرچه، تخیلی بیش نیست ولی گاهی بسیاری از ما همچو آن گنجشک

۱. تحف العقول، ص ۲۳۴.

لب به اعتراض می گشاییم و از مشکلات و سختی های خود شکوه و شکایت می کنیم، حال آنکه این مشکلات سرچشمه گرفته از حکمت الهی و مصلحت بندگان است.

گفت و گوی گنجشک با خدا

روزها گذشت و گنجشک با خدا هیچ نگفت؛
فرشتگان سراغش را از خدا گرفتند؛
و خدا هر بار به فرشتگان این گونه می گفت: می آید!
من تنها گوش می هستم که غصه هایش را می شنود و یگانه قلبی که دردهایش را در خود نگه می دارد. سرانجام گنجشک روی شاخه ای از درخت نشست؛ فرشتگان چشم به لب های او دوختند، ولی او هیچ نگفت!
و خدا لب به سخن گشود:
با من بگو از آنچه سنگینی سینه توست؛
گنجشک گفت: لانه ی کوچکی داشتم، آرامگاه خستگی هایم بود و سرپناه بی کسی ام؛ توهان را هم از من گرفتی. این طوفان بی موقع چه بود؟ چه می خواستی از لانه ی محترم؟ کجای دنیا را گرفته بود؟
خدا گفت: ماری در راه لانه ات بود؛ خواب بودی؛ باد را گفتم تا لانه ات را واژگون کند. آنگاه تو از کمین مار پرگشودی؛ و چه بسیار بلاها که به واسطه ی محبت من از تو دور کردم و تو ندانسته به دشمنی ام برخاستی....

کوره ی آهنگر

آهنگری بود که با وجود بیماری و رنج های بسیار به خدا باوری عمیق داشت. روزی یکی از دوستانش که اعتقادی به خدا نداشت، از او پرسید: تو چگونه می توانی به خدایی مهر ورزی که بهره ی تو را از دنیا، جز رنج و بیماری قرار نمی دهد؟ آهنگر، سر به زیر افکند و گفت: وقتی می خواهم وسیله ای آهنی بسازم،

تکه‌ای آهن در کوره قرار می‌دهم؛ سپس آن را روی سندان می‌گذارم و می‌کوبم تا به شکل دلخواهم درآید. اگر حاصل کار مورد پسندم واقع شد، می‌دانم که وسیله‌ی مفیدی خواهد بود؛ اگر نه آن را کنار می‌گذارم. در پایان هفته، قطعات آهنین زیادی را که مناسب نیستند دور می‌ریزم و تنها از قطعاتی استفاده می‌کنم که در برابر کوره‌ی داغ و ضرباتی که به آن وارد می‌شود، مقاوم اند.

حال ما بندگان نیز چنین است، خدا ما را در کوره‌ی مشکلات می‌آزماید و پس از آن است که خوبی هر شخص آشکار می‌شود.

* در شوق دیدار یار...

«وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً
عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ»

اگر خدا، اجل و زمان مشخصی را برای آنان تعیین نکرده بود، روح آنان به اندازهی چشم
بر هم زدنی در کالبدشان آرام نمی یافت، به دلیل شوق به ثواب و بیم از عقاب.

اجل به دو معناست:

- مدت زمان معین؛

- آخرین فرصت.^۱

به پایان عمر انسان اجل گفته می شود، یا به این دلیل که آخرین فرصت است، یا
به دلیل این که زمان تعیین شده برای او به پایان می رسد.

دو بال ترس و امید

اگر شب را در مکانی سپری کنید و بدانید که در آن محله قاتلی است که هر
شب به منزلی هجوم برده و قربانی می گیرد، بی شک اگر خیلی خسته هم باشید، از
ترس توان خوابیدن ندارید.

اما اگر شب را در همان محله بگذرانید و از وجود این قاتل بی اطلاع باشید، یا
وجودش را باور نداشته باشید، شب تا صبح در نهایت آرامش چشم بر هم گذاشته و
به خوابی عمیق فرومی روید.

بنابراین نوع باورها و دیدگاه های ماست که بینش ما را رقم می زند. ما اگرچه
نسبت به آخرت دانش و آگاهی داریم، ولی چنان رفتار می کنیم که گویی در

۱. شرح الصحیفه السجادیه، آیت الله سید محمد شیرازی، قم، ۱۴۲۴ق، شرح دعای اول، ص ۱۷.

ژرفای وجودمان به آن ایمان نداریم. امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می فرماید:

«وَلَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ يَقِينًا لَا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهَ بِشَكِّ لَا يَقِينَ فِيهِ مِنَ الْمَوْتِ»^۱

خدا هیچ چیزی را چون مرگ خلق نکرده است؛ امری است یقینی که هیچ شکی در آن نیست، ولی بندگان چنان‌اند که گویی حتمی نیست و یقین در آن راه ندارد.

تنها گروه پارسایان‌اند که آخرت را باور کرده و درک نموده‌اند. بینش آنان نسبت به آخرت بینشی سطحی نیست؛ بلکه این مفهوم در ژرفای وجود آنان ریشه دوانده است. آنان آخرت را هر لحظه و هر آن احساس می‌کنند و بهشت و جهنم در وجود آنان حضور دارد. نگرش آنان یک‌سویه نیست، نه به ترسی خالی از امید چنگ زده‌اند و نه امید آنان بر ترس‌شان غلبه دارد؛ هر دو را با هم آمیخته‌اند که وجود هر دو با هم برای تکامل انسان ضروری است. امید بدون ترس انسان را به سرمستی و ترسی که با امید آمیخته نیست، فرد را به انزوا و افسردگی می‌کشاند، از این رو آمیخته‌ای یکسان از هر دو معجون برای رهایی به کمال ضروری است.

لقمان حکیم به فرزندش گفت: فرزندم! اگر قلب مؤمن را بشکافند، در آن دو نور خواهند دید، نور ترس و نور امید؛ که هر دو به یک اندازه در قلب او وجود دارد، نه ترس بر امید غلبه دارد و نه امید بر ترس و اگر آن دو را وزن نمایند، به‌اندازه‌ی ذره‌ای وزن آنان تفاوت ندارد.

«يَا بُنَيَّ لَوْ اسْتُخْرِجَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فَسُقِّ لَوْجَدَ فِيهِ نُورَيْنِ نُورًا لِلْخَوْفِ وَنُورًا لِلرَّجَاءِ لَوْ وَزَنَّا لَمَّا رُجِحَ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ»^۲.

درخواست دیدار ملک‌الموت

حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا خواهش نمودند که ملک‌الموت را با سیمایی که برای قبض روح مؤمن می‌رود، مشاهده کند. به او وحی شد که تاب دیدار او را

۱. تحف العقول، ص ۳۶۴.

۲. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، قرن سوم هجری، دارالکتاب، قم، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۶۵.

نداری. درخواست خویش را دوباره بیان نمود؛ در این هنگام جوانی در نهایت زیارویی و خوشبویی مشاهده نمود که از زیبایی او مدهوش شد. چون به خود آمد درخواست نمود عزرائیل را با سیمایی که برای قبض روح کافر می‌رود، مشاهده کند. وحی شد: تاب دیدار او را در آن منظر نداری. دوباره درخواست نمودند و چون ملک الموت را در آن چهره مشاهده نمود، بی‌هوش شد. چون به هوش آمد، فرمود:

«اگر هیچ پاداشی برای نیکوکار مرقوم نبود جز این که فرشته‌ی مرگ را در این رخسار نیکو مشاهده کند، برای او کافی بود (و شایسته بود انسان عمری نیکوکار باشد تا تنها برای لحظه‌ای، فرشته‌ی مرگ را در آن قالب زیبا ببیند) و اگر عقابی بر کافر تعلق نمی‌گرفت جز این که یک لحظه فرشته‌ی مرگ را در آن سیما ببیند، برایش کافی بود (و شایسته بود انسان عمری از گناه دوری کند تا این لحظه را نبیند)».^۱

آخرین لحظه‌ها

یکی از علما در آخرین لحظات احتضار، چشم گشود و گفت: اگر متقین بدانند خدا برای آنان در آن جهان چه فراهم نموده، از شدت شوق حتی لحظه‌ای زنده نمی‌ماندند و هر آینه قالب تهی می‌کردند. عظمت آن دنیا بر ما نهان است، اما پارسایان آگاه و با بصیرت چنان‌اند که اگر اجل نبود، هر آن از شوق ثواب و از ترس دوزخ جان به جان آفرین تسلیم می‌کردند.

۱. عوالي اللثالي العزیزية في الأحادیث الدینیة، ابن‌ابی‌جمهور، ۹۰۱ق، دار سید الشهداء للنشر، قم، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۷۴.

* خوشا آنان که الله یارشان بی

«عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»

آفریدگار در نفوس آنان بزرگ جلوه نمود، به همین جهت دنیا و ما فيها در چشمان آنان حقیر و خوار شد.

هر چه روح انسان فراخ تر باشد، دنیا در نگاه او پست تر می گردد؛ همچون هواپیما که هر چه بیشتر اوج می گیرد، زمین کوچک و کوچک تر می شود. آقا امیر مؤمنان علیه السلام در وصف یکی از یاران خویش می فرمایند:

«كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغُرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»^۱

در گذشته برادری داشتم که آنچه او را در چشم من بزرگ می کرد، کوچکی دنیا در نگاه او بود.

زمانی که ذوالقرنین ساخت سد را به اتمام رساند، در مسیر بازگشت به همراه سپاهیان خود، بر شیخی گذر کرد که مشغول نماز بود. همگی ایستادند تا آن شخص از نماز خویش فارغ شد. ذوالقرنین به وی گفت: چگونه است که با دیدن سپاهیان من در هراس نشدی؟

وی پاسخ داد: با کسی در مناجات و راز و نیاز بودم که سپاهیانش انبوه تر، سلطانش عزیزتر و قدرتش بیشتر است و اگر از او روی برمی گرداندم، به خواسته‌ی خود نمی رسیدم. ذوالقرنین پرسید: آیا با من روانه می شوی تا از تو بهره گیرم؟

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق، ج ۶۴، ص ۳۱۴، باب ۱۴ علامات المؤمن و صفاته. در برادر اختلاف شده؛ برخی گفته‌اند او ابوذر غفاری و برخی او را عثمان بن مظعون بیان کرده‌اند. بحار الأنوار: ج ۷۵، ص ۱۰۸.

گفت: بله، در صورتی که چهار چیز را برای من ضمانت کنی: نعمتی که تمام نشود؛ سلامتی که بیماری به آن راه نیابد؛ جوانی ای که پیری در آن نباشد و حیاتی به دور از مرگ و نیستی.

ذوالقرنین گفت: کدامین مخلوق چنین قدرتی دارد؟

پاسخ داد: پس من با کسی هستم که چنین چیز از ید قدرت او خارج نیست.^۱

تصحیح دیدگاه نسبت به دنیا (دید واقع بینانه به دنیا)

به هر چیز باید به اندازه‌ی قدر و قیمتش بها داد. اگر به تکه چوبی توجه ویژه مبذول داشته، آن را به اندازه‌ی گوهری قیمتی ارزش دهیم، اشتباه است و راه را به خطا رفته‌ایم. در نگاهی واقع بینانه، دنیا چه اندازه ارزش دارد و ما چقدر به آن بها می‌دهیم؟ متأسفانه اکثر انسان‌ها دید نادرستی به دنیا دارند و بیش از آنچه که باید، برای این جهان دون ارزش قائلند. دنیا در نگاه ژرف رسول خدا ﷺ، چون مرداری است که سگان بر آن هجوم برده‌اند:

«الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَ طَالِبُهَا كِلَابٌ».^۲

جالب این است که در مورد شناخت خدا واژه‌ی «انفس» مورد استفاده قرار می‌گیرد، چرا که شناخت خدا مسئله‌ای است که به قلب انسان مربوط می‌شود، اما در مورد دنیا واژه‌ی «اعین: چشم» را بکار می‌برند چرا که دنیا در قلب آنان هیچ جایی ندارد.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۱۷۵.

۲. مصباح الشریعة، منسوب به جعفر بن محمد رحمته الله، ۱۴۸ق، بیروت، ۱۴۰۰ق، چاپ اول، ص ۱۳۸.

* بهشت و دوزخ در نگاه متقین

«فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»؛

نگرش آنان به بهشت به گونه‌ای است که گویی بهشت را می‌بینند و از نعمت‌های آن بهره می‌برند و دید آنان به آتش قهر الهی به گونه‌ای است که گویی اکنون در آن به سر برده، در رنج و عذاب‌اند.

مراحل یقین

یقین سه مرحله دارد:

۱. علم‌الیقین؛

۲. عین‌الیقین؛

۳. حق‌الیقین.

علم‌الیقین دانستن است، عین‌الیقین درک دانش و حقیقت است و حق‌الیقین لمس نمودن آن.

برای مثال: انسان می‌داند در نقطه‌ای از شهر آتش‌سوزی اتفاق افتاده و دود ناشی از سوختگی، فضای شهر را آکنده است؛ در این حال شکی ندارد که آتش‌سوزی رخ داده است، اما منشأ علم او، تنها دود برافراشته از آتش‌سوزی است. عین‌الیقین، مانند این است که علاوه بر دیدن دود، آتش را نیز می‌بیند و وجود خارجی آن را تماشا می‌کند. حق‌الیقین، مانند این که علاوه بر موارد گفته شده؛ یعنی مشاهده‌ی دود و آتش، خود را نیز در محاصره‌ی آتش می‌بیند. در این مراتب سه گانه، حق‌الیقین از عین‌الیقین برتر است و عین‌الیقین از علم‌الیقین بالاتر. متقین از

بهشت و دوزخ در نگاه متقین / ۶۷

مرحله‌ی علم‌الیقین فراتر رفته‌اند، نه تنها به وجود بهشت و دوزخ ایمان دارند که وجود آنها را احساس می‌کنند.

پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله نماز صبح را با مردم به جا آوردند، سپس جوانی از انصار را دیدند، لاغر اندام، رنگ پریده و دیده فرورفته. پیامبر صلی الله علیه و آله از وی پرسیدند: «شب را چگونه صبح نمودی؟» عرض کرد: «یا رسول الله! با یقین صبح نمودم!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر یقین را علامت و نشانه‌ای است، علامت یقین تو چیست؟» جوان گفت: «یا رسول الله یقینم مرا به اندوه کشانده، خواب از چشم ربوده و روزها تشنه‌ام کرده است، دل از دنیا برکنده‌ام و نفسم از دنیا و هر چه در آن است رویگردان شده، گویی عرش پروردگار، محل نزول حکم قضا و تقدیر را می‌نگرم که برای حساب نصب شده و خلاق بدین منظور گرد آمده‌اند و من نیز در آن جمع حاضرم. بهشتیان را می‌بینم که در بهشت در ناز و نعمت‌اند و دوزخیان را می‌بینم که در جهنم گرفتار خشم و قهر الهی؛ از شدت عذاب فریاد می‌کشند و هم‌اکنون زفیر «نفس کشیدن» جهنم، گوشم را پر نموده است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از شنیدن گفتار وی که از حقیقت یقین او پرده برمی‌داشت، رو به اصحاب نموده، فرمودند: «این بنده‌ای است که خداوند قلب او را به نور ایمان روشن نموده است». آنگاه رو به او کردند و فرمودند: «بکوش تا بر این عقیده، استوار بمانی» عرض کرد: «یا رسول الله! برایم دعا فرمایید تا خدا شهادت در رکاب شما را روزیم گرداند.» پیامبر صلی الله علیه و آله برای وی دعا کردند، دیری نپایید که در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگی شرکت نمود و نهمین کس بود که به فیض شهادت نائل شد.^۱

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۵۳، باب حقیقة الإیمان و الیقین.

* قلبی آمیخته با غم

«قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ»

قلب‌های آنان اندوهگین و محزون است.

تفاوت خوف و حزن (بیم و اندوه)

ترس در مورد رویدادهایی است که ممکن است در آینده به وقوع بپیوندد، حال آنکه غم و اندوه مربوط به آن چیزی است که در گذشته رخ داده است. اولیا و بندگان مقرب پروردگار، به دلیل ایمان عمیقی که در وجود آنان نهاده شده و به دلیل مسلح شدن به نیروی توکل و تسلیم، نه بر رویدادهای گذشته تأسف می‌خورند و نه از رخدادهای آینده در ترس و هراس اند.

ممکن است سؤال شود که بنا بر فرموده‌ی خداوند در قرآن کریم:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

آگاه باشید! یقیناً نه بیمی بر اولیای خداست، و نه اندوهگین می‌شوند.

اگر این گروه - بنا بر این آیه - نه در هراس اند و نه اندوهناک می‌گردند، چگونه امام علیه السلام غم و اندوه را از ویژگی‌ها و خصایص قلب آنان می‌داند؟ این آیه چگونه با این فرمایش حضرت علیه السلام قابل جمع است؟

در پاسخ می‌گوییم:

برای اینکه ترس و اندوه را نیکو بدانیم یا مذموم و ناپسند انگاریم، باید به علت ایجاد این احساسات در وجود آدمی بنگریم. اگر آنچه زمینه ساز بروز این حالات گشته، امور مادی و دنیوی است، در آنصورت غم و اندوه مذموم است و چیزی جز

افسردگی در پی ندارد؛ اما اگر علت ایجاد آن، امور معنوی باشد، نه تنها نکوهیده نیست؛ بلکه مطلوب است و مایه‌ی رشد و کمال انسان.

اندوه متقین ریشه در امور معنوی دارد؛ آنان از این که می‌بینند قدرت ابزاری است در دست دشمنان دین و حق‌پویان و حق‌جویان مورد ستم واقع می‌شوند و حقوق‌شان پایمال می‌گردد، اندوه می‌خورند.

دلیل دیگر اندوه آنان، دوری آدمیان است از دین. آنان که به حقیقت دنیا واقف‌اند، از این که می‌بینند بیشتر مردم، با کوتاه‌فکری خویش دنیا را بر آخرت برگزیده‌اند و با غوطه‌ور شدن در فساد، آخرت خود را که پایانی بر آن متصور نیست به آتش می‌کشند، بر انتخاب نادرست آنان اندوه می‌خورند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اندازه‌ای بر گمراهی مشرکان و ستم‌پیشگان اندوهناک بودند که آیه‌ای نازل شد و ایشان را از غم و اندوه بیش‌ازحد بر آن تاریک‌دلان کوتاه‌اندیش بازداشت:

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾^۱

گویی به دلیل سربرداشتن آنان از ایمان، می‌خواهی از شدت حزن و اندوه خود را به هلاکت افکنی!

همچنین روایت شده است که در روز عاشورا امام حسین علیه السلام، با صدای بلند گریستند و چون علت را جویا شدند، فرمودند: «بر این قوم می‌گیریم که به خاطر (مبارزه با) من خود را به جهنم می‌افکنند».

* زاو خلق عالم در آسایش اند

«وَشُرُّهُمْ مَأْمُونَةٌ»؛

مردم از شر آنان در امان اند.

واژه‌شناسی:

مَأْمُونَةٌ: اسم مفعول از ریشه (امن)؛ به معنای در امان بودن.

امام صادق علیه السلام از سلیمان بن خالد پرسیدند: ای سلیمان! آیا می‌دانی مسلمان کیست؟ عرضه داشت: جانم به فدای تان! شما آگاه‌ترید. حضرت فرمودند:

«الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ»^۱

مسلمان آن کسی است که دیگران از گفتار و کردار او در امان باشند.

مسلمان راستین نه با زبان خویش دیگران را می‌آزارد و نه رفتار و کردار وی به گونه‌ای است که دیگران آزرده‌دل گردند.

روایت شده است که روزی امام سجاد علیه السلام یکی از غلامان خویش را ندا دادند، ولی وی پاسخ نداد. دگر باره وی را فراخواندند، اما او خموش ماند. چون برای بار سوم وی را ندا دادند، پاسخ داد. حضرت علیه السلام علت تعلل و کوتاهی او را جویا شده، پرسیدند: فرزندم! چرا همان بار نخست پاسخ ندادی؟ عرض کرد: من از شما در امان بودم (و به دلیل سهل‌انگاری خویش، ترسی از برخورد جدی نداشتم). حضرت علیه السلام فرمودند: «خدا را سپاس می‌گوییم که مرا به گونه‌ای قرار داد که مملو کم از من در

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۲۳۴.

امان باشد.»^۱

یکی از بارزترین مصادیق آزار زبانی؛ بهانه گیری، خرده گرفتن و عیب جویی است به ویژه در زندگی زناشویی، همسران باید به اندازه ای بر خویشان مسلط بوده و نفس خویش را تربیت کرده باشند که زبان را از هرگونه ایراد و بهانه جویی بیالایند. پرورش این ویژگی در نفس انسان، نه تنها زندگی را به کام خانواده شیرین خواهد کرد که پاداش اخروی را نیز به دنبال دارد.

۱. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، شيخ مفيد، ۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۴۷، «رُويَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) دَعَا مَمْلُوكَهُ مَرَّتَيْنِ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَجَابَهُ فِي الثَّلَاثَةِ فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ أَمَا سَمِعْتَ صَوْتِي قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا بَالُكَ لَمْ تُجِبْنِي قَالَ أَمْنْتُكَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مَمْلُوكِي يَأْمَنِي».

* بدنهایی نحیف

«وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ»؛

جسم آنان لاغر و نزار است.

شاید مراد از این عبارت آن است که آنان در بند خواسته‌ها و شهوت‌های جسم خویش نبوده، بر آن تسلط دارند.

امیر مؤمنان علیه السلام در نامه‌ای به یکی از صحابیان خویش می‌فرماید:

«فَمَا خُلِفْتُ لِشِغْلِي أَكَلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عِلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقْمُمُهَا تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا»^۱

من برای این آفریده نشدم که به خوردن خوراک‌های خوش‌طعم و گوارا بپردازم، همچون چارپای بسته که تمام دلمشغولی او خوردن علوفه است، یا چارپای نابسته که کارش پر کردن شکم از این‌سوی و آن‌سوی است و توجه او تنها معطوف به چریدن است...

در سخن دیگری امام از یکی از برادران دینی خویش یاد کرده، یکی از ویژگی‌های بارز او را مورد اشاره قرار می‌دهند، اینکه به غذای خود توجه ویژه‌ای مبذول نمی‌داشت، آنچه نبود را هوس نمی‌کرد و از آنچه بود زیاد نمی‌خورد:

«كَانَ لِي فِيْمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَ لَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ...»^۲

البته لاغر اندام بودن و ضعف جسمی آنان دلالتی بر ضعف روح ندارد؛ بلکه بر عکس گنجایش و قابلیت روح آنان بسیار بالاست؛ چرا که میان جسم و روح انسان

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص ۱۸۴.

۲. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۶۴، ص ۳۱۴.

نوعی تضاد حاکم است. هر چه بیشتر به جسم بها دهیم، روح ضعیف‌تر می‌گردد و هر چه به جسم کم توجهی کنیم، روح بزرگ‌تر و توانمندتر می‌شود. ضعف ظاهری آنان نیز پرده از بزرگی روح آنان برمی‌دارد.

تألیف دوره‌ی ۱۱۰ جلدی

شخصی که خود دستی در تألیف داشت و کتاب‌هایی به رشته‌ی تحریر درآورده بود، نزد آیت‌الله‌العظمی سید محمد شیرازی رفت و عرض کرد: ما گروهی ۱۲ نفره بودیم که با صرف وقت و انرژی بسیار، توانستیم دوره‌ی کتاب ۲۷ جلدی را به نگارش درآوریم. شما چگونه توانستید به‌تنهایی ۱۱۰ جلد کتاب علمی را به نگارید؟

ایشان فرمودند: «بین روح و جسم رابطه‌ای معکوس است؛ هر چه به خواسته‌های جسم بیشتر بها بدهیم، روح ضعیف‌تر می‌شود. من به فکر بدن، خورد و خوراک، راحتی و خوابم نیستم، از این رو با قدرت و توان روحی، توانستم آن مجموعه را به نگارش درآورم».

* خواسته‌هایشان اندک

«وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ»؛

و خواسته‌های آنان اندک است.

انسان موجودی بسیار پیچیده و دارای ابعاد گوناگون است. از آنجا که دامنهی عمر انسان بسیار محدود و اندک است، کشف تمامی این ابعاد و جوانب امکان‌پذیر نیست و پرداختن به یک بعد، فرد را از سایر ابعاد بازمی‌دارد. اگر تمام اندیشه و توان انسان به دنیا و امور دنیوی معطوف شود، از توجه به امور معنوی و پرورش روح و روان بازمی‌ماند و هر چه زمان بیشتری را به آباد نمودن دنیا اختصاص دهد، به همان نسبت از آخرت خویش بازمی‌ماند.

پیامبری از بنی‌اسرائیل بر عابدی گذر نمود که زیر تابش سوزان آفتاب دست به نیایش و عبادت برداشته بود. پرسید: از چه روی برای خویش سایبانی بنا نکردی، تا از گزند آفتاب در امان باشی و در زیر سایه‌ی آن به عبادت پروردگار پردازی؟ پاسخ داد: پیش از شما پیامبر دیگری بر من گذر کرد، من از وی درخواست کردم سال‌های عمر مرا از خدا پرسش نماید، چون پرسش نمود، پاسخ آمد: بهره‌ی وی از زندگی دنیا هفت‌صد سال است. با خود اندیشیدم که این فرصت کوتاه ارزش آن را ندارد که برای خود سایبانی بنا کنم، به همین دلیل بدون داشتن سایبان به عبادت پرداختم.

آن پیامبر فرمود: «در آخرالزمان انسان‌هایی خواهند زیست که بهره‌ی آنان از عمر شصت و یا هفتاد سال بیش نیست، با این حال برای خود قصرها، برج‌ها و منزلگاه‌های باشکوه بنیان می‌کنند».

عابد با تأسف گفت: «اگر من جای آنان بودم و چنین بهره‌ی کمی از حیات

داشتم، تمام عمر خود را در یک سجده می‌گذراندم.^۱ یکی از مصداق‌های خواسته‌های اندک، داشتن توقعات کم است. از بزرگ‌ترین مشکلات خانواده‌ها - به‌ویژه امروزه که مردم بیش از پیش به‌سوی مادی‌گرایی سوق داده می‌شوند - خواسته‌های فراوان و بی‌حدومرز افراد خانواده است. فرزندان والدین را به تأمین نیازهای خویش وامی‌دارند و همسران خواسته‌هایی را مطرح می‌کنند که امکان برآوردن آن وجود ندارد.

انتظارات نابجا خواه جنبه‌ی مادی داشته باشد خواه غیر مادی، باعث بروز تنش و مشکلات بسیاری بین افراد خانواده می‌شود. تربیت نفس خویش به‌گونه‌ای که از کسی چشم‌داشتی نداشته باشیم، نقش بسیار مثبتی در بهبود روابط خانوادگی دارد. آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد شیرازی می‌نویسند: من زمانی که فعالیت‌های اجتماعی خود را آغاز نمودم، تصمیم گرفتم دو قانون طلایی را در زندگی به‌خاطر داشته و عملی نمایم:

۱. اینکه بدانم مردم توقعات و خواسته‌های زیادی از من خواهند داشت، ولی من خود را به‌گونه‌ای تربیت نمایم که از هیچ‌کس هیچ توقع و خواسته‌ای نداشته باشم.
 ۲. بدانم که مردم در مورد من هر چیزی خواهند گفت، (تهمت، غیبت، بدگویی و...) ولی من هرگز زبان خود را به بدگویی نسبت به آنان نیالایم...
- اجرای این دو قانون در زندگی، به انسان کمک می‌کند که هرگز از خواسته‌های فراوان دیگران به‌ستوه نیامده، آن را طبعی قلمداد کند و هرگز از بدگویی دیگران در مورد خویش نرنجد؛ بدین ترتیب از آرامش روان بیشتری بهره خواهد برد.

۱. الآداب و الاخلاق الاسلامیه، هیئة محمد الامین، چاپ سپهر، قم، ۲۰۰۱م، ص ۳۱۲.

* نفسی عقیف و پاک

«وَأَنْفُسُهُمْ عَقِيفَةٌ»؛

نفس آنان عقیف و پاک است.

با بررسی روایات، درمی یابیم که میان «نفس انسان» و «خدا» نوعی رابطه‌ی متضاد حاکم است؛ بدین معنا که برای رسیدن به خدا باید با نفس خویش مخالفت نمود و برای قرب به وی باید نفس را راند.

شخصی به نام «مجاشع» بر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده و عرض نمود:

- يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْحَقِّ؟ راه شناخت حق چیست؟

- مَعْرِفَةُ النَّفْسِ؛ شناخت نفس.

- يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مُوَافَقَةِ الْحَقِّ؟ راه موافقت و هم‌سویی با حق چیست؟

- فرمودند: مُخَالَفَةُ النَّفْسِ؛ مخالفت با نفس.

- يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى رِضَاءِ الْحَقِّ؟ راه رضایت حق چیست؟

- فرمودند: سَخَطُ النَّفْسِ. در خشم نمودن نفس.

- يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى وَصْلِ الْحَقِّ؟ راه رسیدن به حق چیست؟

- فرمودند: هَجْرُ النَّفْسِ. هجران نمودن نفس.

- يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى طَاعَةِ الْحَقِّ؟ راهکار اطاعت و تبعیت حق چیست؟

- فرمودند: عَصْيَانُ النَّفْسِ. مخالفت با نفس.

- يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذِكْرِ الْحَقِّ؟ راه به یاد آوردن حق چیست؟

- فرمودند: نِسْيَانُ النَّفْسِ. فراموش کردن نفس.

- يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى قُرْبِ الْحَقِّ؟ راهکار نزدیکی به حق چیست؟

- فرمودند: التَّبَاعُدُ عَنِ النَّفْسِ. دوری از نفس.

- یا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى أَنْسِ الْحَقِّ؟ راه انس گرفتن با حق چیست؟

- فرمودند: الْوَحْشَةُ مِنَ النَّفْسِ. وحشت و هراس داشتن از نفس.

- یا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذَلِكَ؟ راهکار دستیابی به تمام آن چیست؟

- فرمودند: الْإِسْتِغَانَةُ بِالْحَقِّ عَلَى النَّفْسِ.^۱ کمک خواستن از حق بر نفس خویش.

پس بنابر فرمایش حضرت ﷺ برای شناخت خدا باید از نفسی که انسان را

به سوی دنیا و مادیات سوق می دهد دوری جست.

جالب اینجاست که حضرت ﷺ در این مقطع از فرمایش خود از پاکی اعضای

بدن سخن به میان نیاورده اند، بلکه از «عفت و پاکی نفس» سخن رانده اند که درواقع

اساس و بنیان پاکی اعضاست. چه بسا افرادی که جوارح خویش را تنها به این جهت

که امکان گناه برای آنان فراهم نشده است، پاک نگه داشته اند و اگر شرایط به

گونه ای دیگر رقم می خورد، آلوده می گشتند؛ اما اگر نفس انسان پاک و عفیف

باشد، حتی در سخت ترین شرایط نیز جسم خود را پاک نگاه می دارد.

سلیمان بن خالد تفسیر آیهی ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَثُورًا﴾^۲ «ما

به (بررسی) کار و کوششی که انجام داده اند می پردازیم، در نهایت آن ها را غباری

پراکنده می سازیم» را، از امام صادق علیه السلام جویا شد. ایشان فرمودند: «به خدا سوگند اینان

گروهی بودند که اعمالشان از قباطی^۳ سفیدتر بود، لیکن (از آنجا که نفس خود را

پرورش نداده بودند) اگر در شرایط گناه قرار می گرفتند، از آن دوری نمی گزیدند».^۴

۱. عوالي اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۴۶؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج،

ص ۷۲، باب ۴۵.

۲. فرقان / ۲۳.

۳. نوعی پارچه که بسیار سفید بوده است.

۴. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۸۱ «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ

عَزَّ وَجَلَّ: وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَثُورًا» قَالَ أَمَا وَاللَّهِ إِنْ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ أَشَدَّ بَيَاضًا مِنَ الْقَبَاطِيِّ وَلَكِنْ كَانُوا إِذَا عَرَضَ لَهُمُ الْحَرَامُ لَمْ يَدْعُوهُ».

نفس اگر عقیف باشد، تأثیر آن بر اعضا و جوارح نمودار می‌گردد، حال آنکه اگر این پاکدامنی در وجود انسان درونی نشده، تنها بر اعضا و جوارح متجلی گردد، سر بزنگاه صاحب خود را به ورطه‌ی سقوط و تباهی سوق خواهد داد. چه بسیارند افرادی که ظاهر پاک خویش را حفظ نمودند، ولی با اولین آزمون سقوط نمودند. برای نمونه عبدالملک بن مروان - یکی از حاکمان ظالم و متکبر بنی عباس - پیش از آنکه به خلافت رسد، همواره ملازم مسجد بود و به خواندن نماز و تلاوت قرآن کریم مواظبت داشت. او به اندازه‌ای در این کار مداومت می‌ورزید که او را حمامة المسجد، کبوتر مسجد می‌نامیدند. روزی از روزها که در مسجد الحرام مشغول تلاوت قرآن بود حکم خلافت را برای او آوردند. او بلافاصله قرآن را بوسید، کنار گذارد و گفت: «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ»^۱ «اینجا نقطه‌ی جدایی من و توست».^۲ درباره‌ی او گفته شده که می‌گفت: من از کشتن مورچه‌ای دریغ داشتم، ولی اکنون حجاج برای من می‌نویسد که گروه زیادی از مردم را کشته است و در من اثر نمی‌کند. روزی زهری به عبدالملک گفت: شنیده‌ام شراب‌خواری می‌کنی! عبدالملک گفت: آری! به خدا شرب دماء^۳ نیز می‌کنم!^۴

وی اگرچه زمانی مدید را به عبادت گذراند، ولی از آنجا که نفس خود را تزکیه و تربیت نکرده بود، در لحظه‌ی امتحان سقوط کرد.

نمونه‌ی آشکار دیگر ابلیس است؛ در فراوانی عبادت او امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند: «وی شش هزار سال به عبادت پروردگار پرداخت که مشخص نیست از

۱. کُهِف / ۷۸.

۲. درس‌هایی در تدبیر در قرآن، آیت‌الله سیدجعفر شیرازی، تدریس شده در حوزه علمیه حضرت زهرا علیها السلام، ۱۳ ذی القعدة ۱۴۲۸ق.

۳. خون آشامی، بدون دلیل شرعی جان کسی را گرفتن.

۴. هزار و یک حکایت اخلاقی، محمدحسین محمدی، چاپ عترت، ۱۳۸۸ش، قم، ص ۶۰۳.

سال‌های دنیوی بوده است یا سال‌های آخرتی^۱ ولی چون از ایمان درونی و عفت نفس بی‌بهره بود، در آزمون الهی سقوط کرد و پرده از نهان خود برداشت.

میرداماد و چشم‌پوشی از گناه

میرداماد طلبه‌ای بود که در حجره‌ی مدرسه‌ای مسکن داشت. روزی یکی از دختران شاه از قصر بیرون آمده و به گشت‌وگذار در شهر پرداخت؛ چون شب شد و هوا تاریک گشت، از ترس به حجره‌ی این جوان پناه برد و شب را با آسایش تا به صبح گذراند. از آنجا که میرداماد در عنفوان جوانی بود، شیطان زمینه را برای وسوسه و انداختن وی در دام خود فراهم دید؛ اما این جوان پاکدامن برای رهایی خویش از چنگال هوای نفس انگشت‌های خود را یک به یک با شعله‌ی شمع سوزاند. با برآمدن سپیده دم دختر به قصر بازگشت. پادشاه احوال وی را جویا شد و چون جریان را دانست، به دنبال جوان فرستاد و به وی گفت: «اکنون که از حرام چشم‌شستی و دامان خویش نیالودی، این دختر را به همسری تو درمی‌آورم تا به حلال در اختیار تو باشد». بدین ترتیب او به میرداماد ملقب شد، یعنی داماد امیر.^۲

از این رو پادشاه عفیف که در سخت‌ترین شرایط چشم از گناه می‌شوید، کمتر از

شهید نیست:

«مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ».^۳

پادشاه مجاهدی که در راه خدا شهید شده است با عظمت تر از کسی نیست که قدرت (گناه) پیدا کند اما پاکدامنی در پیش بگیرد؛ نزدیک است که عفیف (پاکدامن) فرشته‌ای از فرشتگان خداوند باشد.

۱. نهج البلاغه، خطبه قاصعه؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱۱، ص ۲۷۵.

۲. موسوعة القصص والحکایات، آیت الله سیدمحمد شیرازی، ص ۶۶ و ۶۷.

۳. نهج البلاغة (للصباحی صالح)، ص ۵۵۹.

* اندکی صبر...

«صَبْرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً»؛

روزهای کوتاه دنیا را صبر پیشه نمودند، آسایش و آرامشی جاودانه را برای آنان به

ارمغان آورد.

واژه‌شناسی:

أَيَّاماً قَصِيرَةً: روزهای کوتاه؛ در برخی نسخه ها أَيَّاماً قَلِيلَةً آمده است که به معنای روزهای اندک است و به کوتاهی زندگانی دنیا اشاره دارد.

دوران حیات آدمی را می‌توان در شش مرحله خلاصه کرد، به عبارت دیگر هر فرد شش دوران و شش عالم را تجربه می‌کند:^۱

۱. نخستین جهانی که از سر گذرانده‌ایم، عالم ذر بوده است. آیات و روایات متعددی بر این مرحله از عمر انسان اشاره دارد. در آن جهان علوم و معارفی به ما آموخته شده است که زمینه‌ساز حیات ما در این دنیا است.

به‌طور کلی می‌توان برخی از آموزه‌ای عالم ذر را چنین بیان کرد:

- معرفت به مقام پروردگار و ربوبیت وی؛

- معرفت به نبوت پیامبر اکرم ﷺ؛

- شناخت اهل بیت و آگاهی از ولایت ایشان؛

- برخی از مسائلی که نزد وجدان یا فطرت انسان بدیهی است، برای مثال زشتی

۱. برخی این عوالم را چنین بیان کرده‌اند: عالم ارواح، عالم ذر، عالم اصلاّب، عالم ارحام، عالم دنیا، عالم برزخ، عالم قیامت صغری، قیامت کبری، میعادگاه نهایی انسان که بهشت یا دوزخ است.

ظلم و شایستگی عدل از مسائلی است که نزد همه‌ی انسان‌ها، در تمامی ادیان و ملیت‌ها شناخته شده است، چرا که در عالم ذر در فطرت و وجدان ما نهادینه گشته است؛

- دوستی‌ها و دشمنی‌ها نیز ریشه در روابط اجتماعی آن عالم دارد؛

- امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ تَلْتَقِي فَتَتَشَامُ كَمَا تَتَشَامُ الْخَيْلُ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَمَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ وَلَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا جَاءَ إِلَى مَسْجِدٍ فِيهِ أَنْاسٌ كَثِيرٌ لَيْسَ فِيهِمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَاحِدٌ لَمَالَتْ رُوحُهُ إِلَى ذَلِكَ الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَجْلِسَ إِلَيْهِ»^۱

روح‌ها لشکرهای ترتیب داده شده و منظم و آماده هستند، پس هر کدام که با دیگری آشنایی داشته است، الفت دارد و آنان که یکدیگر را نمی‌شناخته‌اند با یکدیگر اختلاف دارند و از هم جدا هستند و اگر مؤمنی به مسجدی وارد شود و در آن مسجد تنها یک مؤمن حضور داشته باشد، روحش به آن مؤمن تمایل پیدا می‌کند تا نزد او برود و در کنار او بنشیند.

۲. دومین جهانی که پشت سر گذارده‌ایم، «عالم اصلاّب» است. خدا روح تمامی خلایق را در صلب حضرت آدم علیه السلام نهاد و این ارواح، از صلبی به صلب دیگر منتقل می‌شوند تا زمانی که در صلب پدران خویش جای گرفته و به جهان مادی پا نهند؛

۳. جهان سوم «عالم رحم» است؛

۴. مرحله‌ی چهارم «عالم دنیا» است؛

۵. «عالم برزخ» پنجمین دوران است؛

۶. در آخرین مرحله به منزلگاه نهایی خویش در آخرت منتقل خواهیم شد. کوتاه‌ترین دوره در میان مراحل نامبرده، دوره‌ی زندگی انسان در این دنیای مادی است. تمام عمر انسان، حتی اگر بیش از صدسال باشد در برابر سرای جاویدان

۱. المؤمن، کوفی اهوازی، مؤسسه امام مهدی (عج) قم، ۱۴۰۴ق، ص ۳۹.

آخرت لحظه‌ای بیش نیست.

زمانی که عزرائیل، فرشته‌ی مرگ، برای قبض روح حضرت نوح علیه السلام نزد وی رفت، ایشان در آفتاب بود. چون چشمان حضرت نوح علیه السلام بر عزرائیل افتاد، از وی اجازه خواست که از آفتاب به سایه رود. به او رخصت داده شد؛ جناب نوح علیه السلام از آفتاب به سایه رفت و فرمود: «تمام عمر ۲۵۰۰ ساله‌ی من به اندازه‌ی این انتقال از آفتاب به سایه طول کشید»؛ یعنی تمام آن ۲۵۰۰ سال چون لحظه‌ای بیش نبود.^۱

همچنین در باب «کوتاهی عمر دنیا» نقل شده است که، روزی جناب خضر علیه السلام از دریایی گذر کرد، چون از تاریخچه‌ی دریا پرسش نمود، گفته شد: قدمت این دریا به زمان نوح علیه السلام بازمی‌گردد که طوفان همه‌جا را گرفت و این دریا از بقایای آن طوفان است.

پس از گذشت پانصد سال، بار دیگر بر آن منطقه گذر کرد، این بار جای دریا، شهری را دید و تاریخچه‌ی آن را از مردم شهر جويا شد، گفتند: قدمت این شهر به زمان نوح علیه السلام بازمی‌گردد و پس از طوفان، این شهر در این منطقه ساخته شد.

پانصد سال بعد مسیرش یک بار دیگر به آن شهر افتاد، دگر باره دریایی را دید و مردم شهر در پاسخ به قدمت دریا عرضه داشتند که این دریا از بقایای طوفان نوح علیه السلام است؛ پانصد سال بعد دوباره گذر کرد و آنجا را شهری آباد یافت، از قدمت شهر جويا شد، ساکنان شهر گفتند که تاریخ این شهر به بعد از طوفان نوح بازمی‌گردد و این شهر پس از طوفان نوح ساخته شده است. بدین ترتیب در طی دوهزار سال آن منطقه چهار بار از شهر به دریا و از دریا به آبادی تبدیل گشت و نسل‌های پی در پی چنین می‌انگاشتند که قدمت شهرشان به طوفان نوح بازمی‌گردد، امری که خود دلیل بر کوتاهی عمر دنیا است.^۲

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۲۸۴.

۲. موسوعة القصص و الحکایات، آیت الله سید محمد شیرازی، ص ۲۶۳.

همچنین نقل شده است که، بزرگی با مشکلات فراوان دست و پنجه نرم می کرد. سختی ها به اندازه ای بر او فشار آورد که نیمه شبی با حالتی گرفته و غمگین، از منزل خارج شد و به مقبره ای رفت که در میان شهر تهران قرار داشت. آن مقبره، شهر تهران را به دو نیم کرده بود و به گونه ای بود که هیچ کس در تاریکی شب جرئت نداشت در آن گام نهد؛ اما غم چنان بر سینه ی او سنگینی می کرد که بدون توجه به آنجا پاگذارد. آنجا جوانی خوش سیما را دید که به او گفت: این همه اندوه و حسرت از برای چیست؟ دنیا بسیار زود گذر است؛ همین مقبره را که می بینی، تاکنون ۲۶ بار شهر و سپس مقبره شده است. بزرگ مرد که از حضور آن جوان در آن تاریکی شب در گورستان به شگفت آمده بود، از خواب غفلت بیدار گشت، بر خدا توکل کرد و مشکل او نیز حل شد.^۱

اینگونه روایت می کنند که اسکندر مقدونی بر صحرایی گذر کرد. سپاهیان را فرمان داد که مقداری از خاک صحرا بگیرند و ظرفی برای او سازند، تا وی اطمینان یابد موادی که در ساخت ظرف به کاررفته، کاملاً بکر و دست نخورده است و بند بند هیچ انسانی در این قطعه خاک وجود ندارد. مقداری از خاک صحرا را برداشتند و برای وی ظرفی ساختند. در حالی که وی ظرف را در دست گرفته بود، به خواست خدا ظرف زبان به سخن گشود و گفت: ای اسکندر! پیش از تو ۲۶ اسکندر دیگر حکم راندند و در این قطعه زمین به خاک سپرده شدند؛ اکنون تاروپود من آمیخته به بدن خاک شده ی ۲۶ اسکندری چون تو است.^۲

از این رو امیر مؤمنان علیه السلام دنیا را به سایه ای ناپایدار تشبیه نموده اند:

«الدُّنْيَا ظِلٌّ زَائِلٌ»^۳

۱. همان، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

۲. همان، ص ۲۶۲.

۳. غرر الحکم و درر الکلم، تمیمی آمدی، ۵۵۰ق، دار الکتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ق، چاپ دوم، ص ۲۹.

و امام حسن عسکری علیه السلام تمام عمر دنیا، تلخی‌ها و خوشی‌های آن را بسان رؤیایی دانسته‌اند که بیدار شدن از آن، تنها پس از مرگ امکان‌پذیر خواهد بود:
 «اعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا حُلُوهَا وَ مَرْهًا حُلْمٌ»^۱
 پارسایان که با دید ژرف خویش این حقیقت را دریافته‌اند، از روزهای کوتاه دنیا در آبادسازی سرای جاوید خود بهره می‌گیرند.

بی‌حدومرز بودن پاداش صبر

خداوند برای هر یک از رفتارهای عبادی پاداشی در نظر گرفته است که با توجه به گرایش فطری انسان به پاداش، محرکی برای واداشتن او برای عبادت است؛ اما آنگونه که در روایات بیان شده، پاداش صابران نامحدود و بی‌نهایت است:
 «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۲
 به‌درستی که صابران پاداشی بی‌نهایت دریافت می‌کنند.

از چه روی پاداش صابران نامحدود است؟ شاید بتوان گفت که:

۱. برای هر یک از عبادات حد و مرزی تعیین شده است، برای مثال نماز واجب، روزانه پنج نوبت است؛ حج واجب، در تمام طول عمر یک‌بار؛ روزه، در سال یک ماه و خمس، یک‌پنجم مازاد بر مصرف سالیانه‌ی فرد می‌باشد؛ اما صبر، هیچ حدومرزی ندارد. صبر، مقوله‌ای است که در تک‌تک لحظات زندگی انسان دخیل است و هر فرد از لحظه‌ی مکلف شدن تا آخرین ثانیه‌ای که چشم از جهان فرومی‌بندد، باید بر دشواری‌های ترک گناه و سختی‌های واجبات صبر کند. به عبارت دیگر خدا صبر را بی‌حدومرز از ما خواسته است، به همین روی پاداش آن نیز بی‌نهایت است.

۲. به جای آوردن تمام عبادت‌ها نیازمند صبر و پایداری است، چراکه عبادت و

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ۲۶۰ق، مدرسه امام مهدی (عج)، قم،

۱۴۰۹ق، ص ۲۱۹؛ بقره / ۳۴.

۲. زمر / ۱۰.

اطاعت با سختی عجین شده است و تنها با صبر می‌توان از پس این دشواری‌ها برآمد. روزه گرفتن در روزهای گرم تابستان، ادای نماز صبح در یک روز سرد، پرداخت خمس و سایر حقوق شرعی، حضور قلب و توجه در نماز، سختی‌هایی دارد که مؤمن باید تمامی این دشواری‌ها را به جان بخرد.

۳. دوری از گناه و ترک خواسته‌های نامشروع نفس نیز، گاه نیازمند صبر و استقامت بسیار است. برای مثال ترک غیبت، پرهیز از شنیدن موسیقی و دوری از لقمه‌ی حرام، برای بسیاری از افراد با دشواری‌های زیاد همراه است که باید بر آن سختی‌ها صبر پیشه ساخته، بر هوای نفس چیره شد.

زمانی که خدا بهشت را آفرید، جبرئیل را فرمود: بر بهشت نظری افکن. چون چشم جبرئیل بر بهشت و زیبایی‌های آن افتاد، عرضه داشت: بارالها! (بهشتی آفریدی با این شکوه و زیبایی!) مگر ممکن است کسی آن را از دست بدهد و به آن راه نیابد؟ تمامی مردمان بهشتی خواهند شد.

پس خدا راه بهشت را با سختی‌ها و مشکلات عجین کرد و دگرباره جبرئیل را گفت: بر بهشت نظری افکن. جبرئیل به بهشت نگاهی کرد و راه آن را آمیخته با مشکلات و سختی‌ها یافت؛ عرضه داشت: ترس آن دارم که کسی به بهشت راه نیابد! اگرچه بسیاری از انسان‌ها دوست دارند به بهشت دست یابند، ولی کم‌اند آنان که بر هوای نفس خود پا نهند و مشکلات آن را به جان بخرند.

چون خدا دوزخ را آفرید، جبرئیل را ندا داد تا بر آن نظری افکند. چون چشمان جبرئیل بر آن افتاد، عرضه داشت: بارالها! (آتشی چنین هولناک آفریدی) بی‌شک هیچ‌کس به آن راه نخواهد یافت.

سپس خدا راه دوزخ را با تمایلات، شهوت‌ها و خواسته‌های نفس‌قرین نمود و جبرئیل را گفت تا دگرباره نظری افکند. جبرئیل چون راه دوزخ را آمیخته با هوای نفس و شهوت‌ها دید، عرضه داشت: بارالها! ترس آن دارم که همه‌ی زمینیان

دوزخی شوند!^۱

چرا که بسیاری از انسان‌ها در برابر نفس خویش و خواسته‌های آن کرنش نموده از پی آن روانند، به این ترتیب خود را از نعم بهشت محروم کرده، اسیر آتش دوزخ می‌گردند.

پرهیز از گناه اگرچه در ابتدا مشکل است، اما با پرورش و تربیت نفس، سختی‌های مسیر بر انسان آسان و هموار می‌گردد. مثالی در این مورد ذکر کرده‌اند که گرچه خالی از اشکال نیست، اما تا حدودی مطلب مورد نظر را روشن می‌نماید: شیپور دهانه‌اش تنگ است، بعد وسعت پیدا می‌کند. قیف دهانه‌اش گشاد است، سپس باریک می‌شود. زندگی همراه با اطاعت خدا را، به شیپور تشبیه کرده‌اند که ابتدا سخت است و قیدوبندهایی دارد، ولی در پایان انسان احساس گشایش و وسعت می‌کند. اما زندگی همراه با گناه را به قیف تشبیه نموده‌اند که شخص ابتدا احساس راحتی و آزادی کرده، خود را از هر گونه قید و بندی آزاد می‌پندارد؛ ولی هر چه پیش می‌رود، عرصه‌ی زندگی بر او تنگ‌تر می‌شود و احساس ناامنی، اضطراب و افسردگی، زندگی را به کام او تلخ می‌کند.

از امیر مؤمنان علیه السلام درباره‌ی علم پرسش شد، ایشان فرمودند: علم را در چهار کلمه می‌توان خلاصه کرد:

۱. «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ»؛ خدا را آن اندازه پرستش کنی که به وی نیازمندی. تک تک لحظه‌های زندگی ما مرهون لطف و توجه خداست، به راستی آیا ما به اندازه‌ی نیازمان دست دعا به سوی او گشوده‌ایم؟

۲. «وَأَنْ تَعْصِيَهُ بِقَدْرِ صَبْرِكَ عَلَى النَّارِ»؛ به آن اندازه گناه کنی که کالبد تو توانایی صبر بر آتش دوزخ دارد. به راستی این بدن‌های ضعیف که از کوچک‌ترین رنج و محنتی زبان به شکوه و ناله می‌گشاید و از بیماری رنجور و ناتوان گشته، در

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۷۲؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۸، ص ۱۳۳، ح ۸.

بستر می‌افتد، تا چه اندازه بر آتش سوزان قهر الهی تاب مقاومت دارد؟

۳. «وَأَنْ تَعْمَلَ لِدُنيَاكَ بِقَدْرِ عُمرِكَ فِيهَا»؛ به اندازه‌ای به دنیا بها دهی و برای زندگی دنیوی خود زمان هزینه کنی، که در آن خواهی زیست. و چه کوتاه است عمرهای ما، آنچنان که هرگاه اجل فرارسد، همگی پندارند که گویا تنها لحظاتی را در خواب گذرانده‌اند و آنچه بر این سال‌ها بر آنان گذشته، رؤیایی بیش نبوده است.

۴. «وَأَنْ تَعْمَلَ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا»؛^۱ برای آخرت خویش به اندازه‌ای تلاش کنی که در آن خواهی زیست. آخرت سرایی است پایدار و بی‌انتها؛ در منزلگاه ابدی خود آن‌گونه خواهیم زیست که در این دنیا برگزیده‌ایم، به‌راستی انس با امامان را خواهیم یا هم‌نشینی با دشمنان ایشان؟

کامیابی در عمل به هر چهار توصیه‌ی فوق، نیازمند این است که ابتدا روحیه‌ی صبر در انسان نهادینه شده باشد.

۱. مجموعه‌ی ورام، ج ۲، ص ۳۷.

* تجارتی پر سود...

«تِجَارَةٌ مُرَبِّحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ»؛

تجارتی سودآور که پروردگارشان آن را برایشان آسان گردانده است.

واژه‌شناسی:

مُرَبِّحَةٌ: پرسود.

يَسَّرَهَا: آسان نموده است.

در زبان آیات و روایات برای نزدیکی مفهوم به ذهن، «تشبیه معقول به محسوس» بکار می‌رود.

معقول، به مسائلی گفته می‌شود که با حواس قابل درک نبوده و فهم آن نیازمند اندیشه و تدبیر است و محسوس، به مسائلی را گویند که با حواس پنج‌گانه قابل درک هستند.

از آنجاکه بسیاری از افراد قادر به فهم امور معنوی و نامحسوس نیستند، آیات و روایات در موارد متعددی آنها را به امور مادی و ملموس تشبیه می‌کند، تا درک آن آسان‌تر گردد. برای مثال قرآن کریم کلام نیک را به درختی پربار و سودآور و سخن بی‌فایده را به درختی بی‌بار و بی‌ثمر تشبیه کرده است:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾^۱

۱. ابراهیم / ۲۴-۲۶. «یا ندانسته‌ای که خداوند چگونه کلمه پاک را تشبیه به درخت پاک کرده است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است * میوه‌اش را به خواست پروردگارش در هر زمانی می‌دهد، خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند تا متذکر شوند * و کلمه ناپاک شبیه درخت ناپاک است که از زمین ریشه‌کن شده، هیچ قرار و ثباتی ندارد».

در این مقطع، کار نیک و اعمال صالح پرهیزکاران، به تجارتی سودآور تشبیه شده است. در روایات متعددی رابطه‌ی دنیا و آخرت، با واژه‌هایی چون بازار، تجارت، خرید و فروش به تصویر کشیده شده است. برای مثال دنیا را به بازاری تشبیه کرده‌اند که گروهی در آن سود برده‌اند و برخی زیان می‌بینند:

«الدُّنْيَا سُوقٌ رَبِحَ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ»^۱

«الدُّنْيَا سُوقُ الْخُسْرَانِ»^۲

همچنین امام سجاده علیه السلام می‌فرمایند:

«الدُّنْيَا سُوقُ الْآخِرَةِ وَ النَّفْسُ تَاجِرَةٌ وَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ رَأْسُ الْمَالِ وَ الْمَكْسَبُ

الْجَنَّةُ وَ الْخُسْرَانُ النَّارُ»^۳

دنیا بازار آخرت است، تاجر نفس انسان است، شب و روز سرمایه‌ی فرد، سود، بهشت و زیان، فرو افتادن در دوزخ است.

خدا نیز در قرآن، جان دادن در راه وی را خرید و فروشی تلقی نموده است که

مجاهدان در ازای پرداخت جان و مال خویش، بهشت را دریافت می‌کنند:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾^۴

کاربرد فراوان تشبیه و استفاده از این نوع گفتار، شاید از آن‌روست که افراد روزانه با خرید و فروش سروکار دارند و این مفهوم برای آنان بسیار ملموس و شناخته‌شده است؛ از این‌رو این تعبیرها که برای هر فرد، بزرگ و کوچک، دانشمند و نادان، قابل درک و فهم است، به کار گرفته شده، تا رابطه‌ی دنیا و آخرت کاملاً شناخته شود.

۱. تحف العقول، ص ۴۸۳.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، دار الکتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ق، چاپ دوم، ص ۳۲.

۳. إرشاد القلوب إلى الصواب، للدیلمی، ج ۱، ص ۵۹.

۴. توبه / ۱۱۱. «خداوند از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را به بهای این که بهشت برای آنان باشد خریده است».

* تجارتی که خدا آسانش نموده...

«يَسِّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ»؛

تجارتی است که پروردگارشان بر آنها آسان گردانده است.

دستیابی به سرای جاویدان آخرت و نعمت‌های بی‌پایان آن، بر پایه‌ی یک رابطه‌ی دوسویه استوار است: در یک سو بنده است و در سوی دیگر خدا و هموست که این تجارت را برای سالکان حق میسر گردانده و آسان نموده است. چگونه؟ از آن روی که:

۱. مهم‌ترین نیازمندی یک تاجر، در اختیار داشتن سرمایه است.

بدون سرمایه، کسب ثروت آسان نخواهد بود. پارسایان نیز در این تجارت پرسود به سرمایه نیاز دارند؛ این سرمایه عبارت است از: عمر انسان، نیروها و توانمندی‌هایی که به وی عطا شده است. پروردگار این سرمایه را در اختیار آنان می‌نهد، از این روست که «آسان نمودن این تجارت» به خدا منسوب شده است. (سرمایه از اوست)

۲. در هر خرید و فروشی، نیاز به خریدار است.

بازار فروش اگر کساد باشد، تجارت را چه سود؟ در تجارت پرهیزکاران نیز، خریدار، خدای کریم و بی‌نیاز است؛ هر چه عطا کند، به فضل و جود او و بسیار فراتر از شایستگی ماست (پاداش او افزون از عمل بندگان است).

درحقیقت هر کار نیک، نعمتی از جانب خداست که خود نیاز به شکر دارد و ما حتی بر دریافت پاداش نداریم. در روایات آمده است که عابدی از بنی‌اسرائیل تمام وقت خود را به عبادت می‌گذراند و تنها بهره‌ی او از غذا، روزانه یک عدد انار

بود. روزی در ضمن مناجات خود، به خدا عرض کرد: بارالها! من از دنیا بهره‌ای جز روزانه یک انار نداشتم و تمام عمر خویش را به عبادت سپری کردم، از این رو می‌خواهم مرا با عمل خودم وارد بهشت کنی که من نیازی به احسان تو ندارم. آن شب در رؤیا دید که قیامت است و هنگام سنجش اعمال؛ پس تمام اعمال و عبادات او را در یک کفه‌ی ترازو نهادند و یک عدد انار را در کفه‌ی دیگر ترازو؛ تمام اعمال وی از یک عدد اناری که خورده بود سبک‌تر بود. به او خطاب شد که تو با عمل خویش نتوانسته‌ای حق شکر یک انار را به جای آوری و شایستگی راهیابی به بهشت را نداری. با مشاهده‌ی این رؤیا از خواب غفلت بیدار شد و زین پس دعا می‌کرد که مشمول لطف و رحمت الهی قرار گرفته، با عدل خداوند مورد ارزیابی قرار نگیرد؛^۱ از این رو در دعا می‌خوانیم:

«اللهم عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك».^۲

بارالها ما با فضل خود برخورد کن نه با عدلت.

۳. انجام کارهای نیک و گام نهادن در راه خیر نیز نیازمند لطف و یاری الهی

است.

امام جواد علیه السلام می‌فرمایند:

«الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ وَ وَاِعْظِ مِنْ نَفْسِهِ وَ قَبُولِ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ»^۳

مؤمن نیازمند سه ویژگی است: توفیقی که از جانب خدا به او عطا شود...

پس انجام اعمال صالح نیز نیازمند توفیق پروردگار است. ناگفته نماند که برای جلب توفیق الهی، نخست انسان باید گام در مسیر موفقیت نهد و زمینه را برای

۱. هزار و یک حکایت اخلاقی، محمدحسین محمدی، چاپ عترت، ۱۳۸۸ش، قم، ص ۵۴۱.

۲. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱۴، ص ۳۵۶.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۵، ص ۳۵۸، باب ۲۷، مواعظ أبی جعفر محمدبن علی الجواد علیه السلام.

پذیرش احسان و بخشش خداوند آماده کند. اگر بنده‌ای دریچه‌های قلب خود را به‌سوی رحمت الهی ببندد، بارش رحمت و لطف خدا او را چه سود؟ اگر بنده‌ای پرده‌های دل خویش بر پنجره‌ی آفتاب ببندد، تابش نور خورشید کجا قلب او را روشن خواهد کرد؟ پس ابتدا باید گامی، هرچند کوچک، به‌سوی او برداریم که خود فرموده است:

«مَنْ تَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ شَبْرًا تَقَرَّبَ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ ذِرَاعًا تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بَاعًا، وَمَنْ أَقْبَلَ إِلَى اللَّهِ مَا شِئًا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَهْرًا»^۱

هر که گامی به‌سوی خدا بردارد، خدا ده‌ها و صدها گام به او نزدیک می‌گردد و هر که پیاده به‌سوی دوست عزیزت کند، خدا شتابان به او روی می‌آورد. بی‌شک این کلام تشبیهی مجازی بوده، بیانگر این است که برداشتن هر گام به‌سوی خدا، درهای لطف و توفیق وی را به‌سوی ما می‌گشاید.

از این رو گفته‌اند که نیکی و بدی همچون حلقه‌های زنجیر به یکدیگر متصل‌اند. هر کار نیک، از آنجا که توفیق الهی را به همراه دارد، انسان را به‌سوی کار نیک دیگری سوق می‌دهد؛ به این ترتیب شخصی که روز خود را با عملی پسندیده آغاز کند، کارهای نیک وی تا شب ادامه خواهد داشت؛ مگر این که گناهی کند که به واسطه‌ی آن سلسله‌ی نیکی‌ها را قطع کرده و مانعی بر سر راه توفیق الهی گردد. از این رو سزاوار است که انسان با دادن صدقه در ابتدای روز، درهای رحمت الهی را به روی خود بگشاید و شب هنگام نیز با پرداخت صدقه‌ای - هرچند اندک - لطف و احسان خداوند را قرین و همراه خویش سازد.

اعمال ناپسند و نکوهیده نیز همچون حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته‌اند. هر گناه با مسدود کردن درهای رحمت الهی، فرصت کار نیک را از انسان می‌گیرد؛ مگر این که شخص گناهکار با توبه، استغفار، یا انجام رفتار و کرداری پسندیده انجام اعمال

۱. المجازات النبویة، شریف الرضی، ۴۰۶ق، دار الحديث، قم، ۱۳۸۰ش، ص ۳۳۷، المجاز (۲۸۹).

شایسته، مانع از تداوم گناه و بدی‌ها گردد؛ از این رو در روایات، توبه و استغفار بلافاصله پس از ارتکاب گناه، مورد تأکید بسیار قرار گرفته است؛ زیرا که توبه جنبه‌ی بازدارندگی داشته و سدی است در مقابل انجام گناهان بیشتر. برای مثال: اگر فردی روز خود را با بداخلاقی و ترش‌رویی آغاز کند، در بسیاری از مواقع این رفتار تا شب ادامه خواهد داشت؛ اما اگر روز خود را با رویی خوش و چهره‌ای گشاده آغاز کند، غالباً آن روز را با اخلاقی نیک به پایان خواهد برد. پس درواقع زمینه‌ی این تجارت را خدا برای متقین فراهم نموده است، چراکه از سویی:

- اوست که سرمایه^۱ و ابزار کار^۲ را در اختیار آنان قرار داده است؛
- اوست که در ازای کوچکترین گامی که بنده به سوی او برمی دارد، بارش لطف و توفیق را بر او آغاز می‌کند؛
- و از سوی دیگر پاداشی که خدا به آنان عطا می‌کند، بسیار فراتر از شایستگی آنان است.

۱. عمر انسان به منزله‌ی سرمایه‌ی اوست.

۲. اعضا و جوارح و عقل که فرد توسط آن راه صحیح را تشخیص داده و به مقتضای آن عمل می‌کند.

* گریزان از دنیا...

«أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا وَ أَسَرَّتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا»؛

دنیا به آنها روی آورد، ولی آنان به دنیا پشت کردند، دنیا آنان را به اسارت کشید اما

خویشتن را رها نمودند.

واژه‌شناسی:

أَسَرَّتْهُمْ: به اسارت گرفتن.

افراد دو گروه‌اند:

آنان که از دنیا دست شسته‌اند، ولی نه بدان دلیل که به دنیا و شهوات آن رغبت و تمایل ندارند، بلکه به این دلیل که دنیا به آنان پشت نموده است و اگر دنیا به آنان روی آورد، از هیچ جنایت و گناهی کوتاهی نخواهند کرد. به گفته‌ی شاعر:

نفس اژدرهاست کی او مرده است از غم بی‌آلتی افسرده است

این بی‌رغبتی ارزشی ندارد. چه بسیارند افراد ظاهر الصلاحی که به مجرد آن که دنیا به آنان روی آورد، سرتاپا در گناه غوطه‌ور شدند.

اما گروهی هستند که روی گردانی آنان از دنیا، به دلیل بی‌میلی و عدم تمایل آنان به دنیا است. آنان که حقیقت دنیا را دریافته و دانسته‌اند که دنیا پاره گوشت فاسدی است که سگان بر آن هجوم برده‌اند،^۱ حتی اگر تمامی گنج‌های دنیا بر آنان گشوده گردد، با بی‌میلی به آن پشت می‌کنند. از امام رضا علیه السلام روایت شده است؛

روزی جبرئیل امین بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله! خدا

۱. مصباح الشریعة، منسوب به جعفر بن محمد علیه السلام، ۱۴۸ق، اعلمی، بیروت، ۱۴۰۰ق، چاپ اول، ص ۱۳۸؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الدُّنْيَا حَيْفَةٌ وَ طَائِبُهَا كَلَابٌ».

جل جلاله به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: اگر بخواهی تمامی بیابان‌های مکه را برایت طلا می‌گردانم. حضرت رسول ﷺ سه بار سر به آسمان بلند کردند و سپس فرمودند:

«لَا يَا رَبُّ وَلَكِنْ أَشِيعُ يَوْمًا فَأَحْمَدُكَ وَأَجُوعُ يَوْمًا فَأَسْأَلُكَ»؛

نه ای پروردگار من! می‌خواهم یک روز سیر باشم تا تو را شکر گویم و یک روز گرسنه باشم تا از تو درخواست نمایم.^۱

روی گردانی امیر مؤمنان علیه السلام از دنیا

هنگامی که مالی به دست امیر مؤمنان علیه السلام می‌رسید، آن را به بیت‌المال می‌بردند؛ سپس نیازمندان را فرامی‌خواندند. دست به سکه‌ها برده و آن را با دست‌های خود کنار می‌زدند و می‌فرمودند: «ای (سکه‌های) طلایی و سفید! دیگری را بفریید!» سپس تمام اموال را میان مستمندان تقسیم می‌کردند. امر می‌نمودند بیت‌المال را جارو کشیده و آب‌پاشی کنند؛ دو رکعت نماز در آنجا می‌گزاردند و می‌فرمودند:

«ای دنیا! به من تمایل پیدا نکن! به من شوق نداشته باش! مرا مفرب! به‌راستی که تو را سه‌طلاقه کرده‌ام و هیچ بازگشتی به تو نیست»!!^۲

بی‌شک امیر مؤمنان علیه السلام هرگز لحظه‌ای به دنیا میل پیدا نکرده است و این سه‌طلاقه کردن، کنایه از شدت بیزاری ایشان از دنیا و مظاهر فریبنده‌ی آن است. همچنین روایت شده است که:

فضه خدمتگزار حضرت زهرا علیه السلام، دختر پادشاه هند بود. وی در جنگی به اسارت مسلمانان درآمد و سپس افتخار کنیزی حضرت زهرا علیه السلام نصیب او شد. وی دانش کیمیا را در شهر خویش آموخته بود. زمانی که به منزل امیر مؤمنان علیه السلام پا نهاد و زندگی زاهدانه‌ی ایشان را دید، قطعه مسی برداشت و با اکسیری که به همراه داشت،

۱. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۸ و شبیه همین مضمون را ثقة الاسلام کینی در الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۱۳۱ نقل کرده است.

۲. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القدیمة)، ج ۱، ص ۱۱۷.

آن را به طلا تبدیل کرد. هنگامیکه امیر مؤمنان علیه السلام به منزل آمدند، آن قدح طلا را به ایشان تقدیم کرد تا آن را به فروش رسانند و مخارج زندگی را تأمین کنند. چون چشم حضرت علیه السلام به آن قدح طلا افتاد، فرمودند: فضه! اگر بدنه را آب می کردی، عیار طلا بالاتر و قیمت آن بیشتر می شد.

فضه با تعجب پرسید: آیا شما این دانش را بلدید؟ حضرت علیه السلام فرمودند: بله و با اشاره به امام حسین علیه السلام که طفل خردسالی بودند، فرمودند: این کودک نیز این دانش را بلد است. سپس اشاره ای نمودند، زمین از هم باز شد و فضه معادن طلا و سایر معدن های زمین را دید که چون جوی روان بود. حضرت علیه السلام فرمودند: ای فضه! آن قطعه طلا را کنار بقیه معادن بینداز. فضه نیز آن قطعه طلا را در آن جوی انداخت.^۱

اعراض انصاری از مظاهر مادی

شیخ انصاری از بزرگ ترین علما و اندیشمندان و یکی از زاهدان پارسا بود. روزی تاجری برای پرداخت حقوق شرعی نزد ایشان رفت و چون منزل محقر و ساده ی ایشان را دید، مبلغی پول به ایشان داد و عرض کرد: شیخ! این پول از مال خالص من است، نه خمس است و نه حقوق شرعی و تمام حقوق واجب خود را نیز ادا نموده ام. من اکنون به حج مشرف می شوم؛ شما با این پول منزلی درخور برای خویش تهیه نمایید.

تاجر پس از بازگشت آدرس منزل شیخ را جویا شد؛ او را به همان منزل سابق معرفی نمودند؛ به آنجا رفت و با شگفتی از شیخ منزل جدید را جویا شد. شیخ فرمود: من منزلی که سفارش آن را نموده بودید تهیه کرده ام. پس او را به مسجدی بردند که در این مدت با آن پول بنا شده بود؛ با نشان دادن مسجد فرمودند: من دیدم که به منزلی در آخرت محتاج ترم تا منزلی در دنیا، از این رو این منزل را برای آخرت

۱. بحار الأنور، ج ۴۱، ص ۲۷۳.

گريزان از دنيا... / ۹۷

خود تهيه كردم و تو نيز در اجر و پاداش تمام نماز گزاران سهيم خواهی بود.
اکنون که قرن‌ها از درگذشت شيخ انصاری و آن تاجر می‌گذرد، این مسجد
هنوز پابرجاست و آن دو تن، در پاداش تمامی نماز گزاران شریک‌اند.
اما دلی که در گرو دنیا است، در لحظات سخت امتحان، سقوط انسان را به همراه
دارد.

*** رها از دام دنیا...**

«وَأَسْرَتَهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا»؛

آنان را به اسارت کشید اما خویشان را رها نمودند.

در زمان گذشته وقتی جنگی روی می داد و عده ای به اسارت می رفتند، برای بازپس گرفتن اسیران فدیة می دادند. در این جمله نوعی تشبیه معقول به محسوس به کاررفته است: گویی دنیا آنان را به اسارت گرفته است و آنان با پرداخت فدیة، خود را از اسارت دنیا رها کرده اند. این فدیة چیزی نیست جز چشم پوشی از خواسته های خود، پا گذاشتن بر روی هواهای نفسانی و رها ساختن خود از قید و بند دنیا.

* شبانگاهان...

«أَمَّا اللَّيْلَ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لَأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهَا تَرْتِيلًا يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسُهُمْ وَ يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ»؛

پارسایان شب هنگام بر پا ایستاده‌اند، قرآن را تلاوت کرده، با آن جان خویش را محزون می‌سازند و داروی درد خود را از آن می‌گیرند.

در این بخش شب‌های پارسایان به تصویر کشیده شده است؛ آنان نه در خوابی غافلانه خفته‌اند و نه در شب‌نشینی‌ها و مجالس عیش و مستی، به دور از یاد خدایند. آنان خلوت شب را غنیمت می‌شمارند، تا برای ساعاتی بندند وجودشان را از دنیا و مافیها رها کنند و در آرامشی ملکوت‌وار به گفت‌وگو و راز و نیاز با آفریدگار خویش پردازند، روحشان را صیقل دهند و اوج بگیرند. خدا در مناجات با حضرت موسی علیه السلام به وی وحی فرمود:

«يَا ابْنَ عِمْرَانَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُجِيبُنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خُلُوةَ حَبِيبِهِ»^۱

ای فرزند عمران! دروغ می‌گویدی آن که می‌پندارد مرا دوست دارد و چون شب شود، به خواب رود! مگر نه این که هر محبی خلوت با محبوب خود را دوست دارد؟

در زمان حکومت امیر مؤمنان علیه السلام یکی از یاران حضرت، نیمه‌شب، ایشان را دید که دقایقی پس از خوابیدن، از جا برخاستند و درحالی که از شدت خستگی دست به دیوار گرفته و قدم برمی‌داشتند، به‌سوی چاه آبی رفتند و وضو ساختند تا به نماز شب بایستند. آن شخص خطاب به حضرت عرض کرد: ای امیر مؤمنان! شما تمام روز را

۱. الأُمَالِي، شيخ صدوق، ۳۸۱ق، کتابچی، تهران، ۱۳۷۶ش، ص ۳۵۶، المجلس السابع والخمسون.

به رتق و فتق امور مملکت پرداختید، اکنون نیاز به استراحت دارید.

حضرت در پاسخ فرمودند:

«ان نمت النهار ضیعت رعیتی و ان نمت اللیل ضیعت نفسی»^۱

اگر روز بخوابم، توان ادای حقوق رعیت و ملت را نخواهم داشت و اگر شب بخوابم از پرداختن به خویش و ریاضت نفس خود باز می‌مانم.

مناسب‌ترین زمان برای راز و نیاز با حق، نیمه‌ی شب و به هنگام سحر است، زیرا که شخص در آن هنگام، از دنیا و زیورهای آن فاصله دارد. رسول خدا ﷺ در وصیتی به امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَمَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَلَيْسَ مِنَّا»^۲

ای علی! بر تو باد به نماز شب! بر تو باد به نماز شب! بر تو باد به نماز شب! همانا آن که نماز شب را سبک انگارد، از ما نیست.

بیدار نمودن طفلی برای نماز شب!

در بیان شرح حال آیت‌الله‌العظمی میرزا مهدی شیرازی نقل شده است که مادر ایشان از زمانی که وی نوزادی بیش نبود، به هنگام سحر برای عبادت و نماز شب به پا می‌خواستند و نوزاد خود را بیدار می‌کردند. در ماه‌های بعد برای این که کودک به خواب نرود، مقداری نخودچی، کشمش در اختیار او قرار می‌دادند تا به خوردن مشغول شود و بیدار بماند.

به دلیل این تربیت نیک مادر، ایشان تا پایان عمر سحرگاهان بیدار بودند. در سال‌های آخر زندگی از بیماری شدیدی رنج می‌بردند به گونه‌ای که تا سحر قادر نبودند بخوابند. هنگام سحر که حال ایشان کمی بهتر می‌شد به ایشان عرض می‌شد:

۱. از چشمه‌سار معرفت، آیت الله سید محمد شیرازی، دفتر چهارم، ص ۱۷.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین بن محمد تقی نوری، ۱۳۲۰ق، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۶۴.

شما که در طول روز خواب به چشمانتان راه نیافت، حال که بهتر شدید، کمی بیاساید. ایشان پاسخ میدادند: من وقت سحر اصلاً نمی‌توانم بخوابم. این ریشه در تربیت نیک مادر ایشان داشت که از همان کودکی، فرزند خود را با شب‌زنده‌داری و بیدار شدن در سحر پرورش داد.

گفتگوی خدا با بنده‌اش

- بنده‌ی من نماز شب بخوان و آن یازده رکعت است.
- خدایا! خسته‌ام! نمی‌توانم.
- بنده‌ی من، دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر بخوان.
- خدایا! خسته‌ام برایم مشکل است نیمه‌شب بیدار شوم.
- بنده‌ی من قبل از خواب این سه رکعت را بخوان.
- خدایا سه رکعت زیاد است.
- بنده‌ی من فقط یک رکعت نماز وتر بخوان.
- خدایا! امروز خیلی خسته‌ام! آیا راه دیگری ندارد؟
- بنده‌ی من قبل از خواب وضو بگیر و رو به آسمان کن و بگو یا الله.
- خدایا! من در بستر هستم اگر بلند شوم خواب از چشمانم می‌رود!
- بنده‌ی من همان‌جا که دراز کشیده‌ای تیمم کن و بگو یا الله.
- خدایا هوا سرد است! نمی‌توانم دستانم را از زیر پتو دریاورم.
- بنده‌ی من در دلت بگو یا الله...
بنده اعتنایی نمی‌کند و می‌خوابد.
- ملائکه‌ی من! ببینید من آن‌قدر ساده گرفته‌ام اما او خوابیده است؛ چیزی به اذان صبح نمانده... او را بیدار کنید؛ دلم برایش تنگ شده است. امشب با من حرف نزده...
ملائکه گفتند: خداوندا! بیدارش کردیم، اما او خوابید.
- ملائکه‌ی من در گوشش بگویند پروردگارت منتظر توست.

۱۰۲ / همام! این گونه باش...

- پرورد گارا! باز هم بیدار نمی شود!

- هنگام طلوع آفتاب است. ای بنده ی من بیدار شو، نماز صبحت قضا می شود،

خورشید از مشرق سر برمی آورد.

- خداوندا نمی خواهی او را رها کنی؟

- او جز من کسی را ندارد...

شاید توبه کرد...

«بنده ی من تو به هنگامی که به نماز می ایستی، من آن چنان گوش فرا می دهم که

انگار همین یک بنده را دارم و تو چنان غافلی که گویا صدها خدا داری...».

* انس با قرآن

«تَالَيْنَ لَأَجْزَاءَ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهَا تَرْتِيلًا يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسُهُمْ وَ يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ»؛

قرآن را با ترتیل و تأمل تلاوت می کنند، خویشتن را با آن محزون نموده و درمان دردهای خویش را از آن برمی گیرند.

غربت قرآن در جامعه‌ی اسلامی

چندین دهه‌ی گذشته، در یکی از کشورهای غربی سمیناری با حضور بزرگان، سران و متفکران غربی برگزار شد. مبحث و موضوع سمینار این بود که:

«چگونه می‌توان سلطه و نفوذ غرب را بر کشورهای اسلامی گسترش داد؟»

این سمینار سه شبانه‌روز به درازا کشید و هر یک از متفکرین، صاحبان علم و اندیشمندان نظر خود را بیان می کردند. یکی از بزرگان یهود به نام «لورانس»، در این سه روز سخنی نراند. سکوت وی تعجب حاضران را برانگیخت و چون علت را جویا شدند، گفت: «این کنفرانس ثمره‌ای نخواهد داشت و تا زمانی که مسلمانان به دو امر دینی خویش پایبندند، راه به جایی نخواهیم برد.»

پرسیدند: «آن دو امر چیست؟»

گفت: «قرآن و حج، از این رو باید تا می‌توانیم بین مسلمانان و این دو امر مهم فاصله ایجاد کنیم، تا به خواسته‌های خود دست یابیم.»

از آن پس تلاش‌های آنان برای کمرنگ نمودن این دو موضوع آغاز شد و کنفرانس‌ها و میزگردهای زیادی تشکیل دادند، تا به راه کارهایی عملی برای سست کردن این دو نقطه‌ی قوت دست یابند.

امیر مؤمنان علیه السلام بدرستی پیش از ۱۴۰۰ سال، مسلمانان را در این خصوص هشدار

داده و زنگ خطر را برای آنان به صدا درآورده است، آنجا که می فرماید:

«وَاللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ، لَا يَسْبِقُكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ»؛
«وَاللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ، فَلَا يَخْلُو مِنْكُمْ مَا بَقِيْتُمْ فَإِنَّهُ إِن يَتْرُكْ لَمْ
تُنَظَرُوا»؛^۱

خدا را! خدا را! در (مباد) قرآن (را ضایع کنید)! مباد که دیگران در عمل به آن بر شما
سبقت گیرند...

خدا را! خدا را! درباره خانه پروردگارتان، در نظر داشته باشید تا هستید، آن را خالی
نگذارید، چرا که اگر حج را ترک کنید، نظر رحمت خدا از شما قطع خواهد شد.

تلاش کفار برای تضعیف جایگاه این دو اصل اسلامی، در دو راستا و در دو
قالب متفاوت به اجرا گذاشته شد:

الف. فاصله انداختن بین مسلمانان و بین این دو فریضه‌ی مهم الهی به صورت
صوری و ظاهری؛

به این معنا که در گذشته مسلمانان اهمیت بیشتری به این دو فریضه مهم الهی -
قرآن و حج - می دادند. قرآن بیشتر تلاوت می شد و بیشتر در مجامع مطرح بود؛ حج
نیز از نظر کمی به صورت گسترده تری اجرا می شد. آیت الله العظمی سید محمد
شیرازی در یکی از تألیفات خود می نویسد، «در زمان امام سجاد علیه السلام تعداد حجاج
به چهار میلیون نفر می رسید. این در حالی است که در آن زمان شهر مکه بسیار
کوچک تر و امکانات بسیار کمتر بود، ولی امروزه با پیشرفت های مادی و توسعه‌ی
شهر مکه و افزایش امکانات، تعداد حاجیان تنها به دو میلیون می رسد. هر ساله قوانین
اعطای ویزا را سخت تر نموده و سخت گیری های بیشتری در این زمینه می کنند.
دشوار نمودن شرایط اقامه‌ی حج نشان می دهد که آنان در پی اجرای نقشه‌ی شوم
خود هستند».

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۷، ص ۵۱، باب صدقات النبی صلی الله علیه و آله و فاطمة و الأئمة علیهم السلام و
وصایاهم.

ب. فاصله انداختن بین مسلمانان و این دو امر به صورت عمقی و واقعی؛
به این معنا که قرآن در هر خانه‌ای وجود دارد، ولی واقع آن، پیام آن و
درس‌های آن به فراموشی سپرده شده است. قرآن خوانده می‌شود، ولی فقط در
فاتحه‌ها و یا بر سر سفره عقد به عنوان تبرک؛ یعنی قرآن از کتاب زندگی به کتابی
تشریفاتی و تزینی بدل گشته است.

از جمله اقداماتی که آنان برای رسیدن به اهداف خود بدان دست زدند، عبارت
است از:

- تغییر حروف عربی به حروف لاتین.^۱

در ایران و عراق به دلیل مخالفت علمای دین نتوانستند این طرح را عملی کنند،
ولی در ترکیه این نقشه اجرا شده و حروف انگلیسی جایگزین حروف عربی شد.

- تنوع و گسترش لهجه‌های عربی.

بدین گونه، عرب‌زبان‌ها از زبان اصیل عربی فاصله گرفته و فهم و درک کمتری
از آیات و روایات خواهند داشت.

- افزایش کلمه‌های محاوره‌ای و نسخ کلمات قرآنی و روایی.

در گذشته مسلمانان عرب‌زبان، قرآن را بهتر متوجه می‌شدند، چراکه کلمات
قرآنی در زبان محاوره استفاده می‌شد؛ ولی امروزه از طریق رسانه‌های عمومی و
روزنامه‌ها کلمات دیگری جایگزین کلمات قرآنی شده است، تا درصد فهم
مسلمانان از قرآن کمتر شود.

بدین ترتیب قرآن از مسئله‌ای اصلی و بنیادین، به امری حاشیه‌ای و ثانوی تغییر
یافت. امروزه قرآن نه تنها در بعد عمل که حتی در بعد تلاوت، تدبر و فهم نیز میان
مسلمانان غریب است.

۱. از چشمه سار معرفت، آیت الله سید محمد شیرازی، دفتر چهارم، ص ۱۱۳.

روزی شخصی که عمر خود را در ادبیات و علوم ادبی عربی گذرانده و در این مورد تخصص یافته بود، تکه کاغذی بر زمین یافت. چیزی در آن نوشته شده بود که شگفتی وی را برانگیخت؛ تاکنون جمله‌ای به این زیبایی و با چنین نکات ادبی بلیغی نخوانده بود. نزد استاد خود رفت و جمله را برای وی خواند. استاد سری از نهایت تأسف تکان داده و گفت: این آیه‌ای از قرآن است، چگونه است که تاکنون قرآن نخوانده و از این کتاب آگاهی نداری؟^۱ این داستان بیانگر نهایت غربت قرآن در جامعه‌ی اسلامی است.

شاید بتوان از این فراز نهج البلاغه چندین مرحله را برای تلاوت قرآن بیان کرد:

۱. تلاوت ﴿تَالَيْنِ لَأُجْزَأَ الْقُرْآنَ﴾؛
۲. ترتیل ﴿يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً﴾؛
۳. تأثیرپذیری قلبی ﴿يُخَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ﴾؛
۴. درمان بیماری‌های روحی ﴿يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ﴾.

۱. فضیلت تلاوت قرآن

امام صادق علیه السلام در فضیلت تلاوت قرآن می‌فرماید:

«الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِيءُ لِلْأَهْلِ السَّمَاءُ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ لِلْأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ الْبَيْتُ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ لَا يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهِ تَقَلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ»^۲

خانه‌ای که قرآن در آن تلاوت شود و خدا در آن یاد شود، برکت آن فراوان شده و فرشتگان در آن منزل حضور پیدا می‌کنند؛ اما خانه‌ای که در آن یاد خدا نشده و قرآن تلاوت نشود، برکت آن کم شده، فرشتگان از آن منزل کوچ کرده و شیاطین حضور پیدا می‌کنند.

۱. موسوعة القصص و الحکایات، ص ۲۵۹.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۹.

۲. ترتیل (یُرْتَلُّونَهَا تَرْتِیلًا)

هرچند خواندن و قرائت قرآن اجر و پاداش ویژه‌ای دارد، ولی زمانی تلاوت نتیجه‌ی مثبتی را بر شخص خواهد گذاشت که همراه با تدبیر باشد. امام سجاده علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ فَكَلِّمًا فَتَحَتْ خِزَانَةً يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا»؛^۱

آیه‌های قرآن گنجینه‌هایی گران‌بهایند، هر گنجینه را که می‌گشایی شایسته است در آن نظری بیفکنی (و با تأمل پیام آن را دریافت نمایی).

عبدالله بن سلیمان می‌گوید: تفسیر آیه‌ی ﴿وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا﴾^۲ را از امام صادق علیه السلام جويا شدم، ایشان کلام امیر مؤمنان علیه السلام را در این مورد بیان نموده، فرمودند:

«بَيْنَهُ تِبْيَانًا وَلَا تَهْدَهُ هَذَا الشَّعْرَ وَلَا تَنْثَرُهُ نَثْرَ الرَّمْلِ وَلَكِنْ أَفْزَعُوا قُلُوبَكُمْ الْقَاسِيَةَ وَلَا يَكُنْ هُمْ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ»؛^۳

قرآن را شمرده و روشن بخوان، نه چندان تند بخوان مانند شعر و نه چون ریگ، افشان از هم؛ بلکه با خواندن قرآن، دل‌های سخت‌شده خود را بکوبید (تکان دهید) و به هنگام خواندن قرآن، نباید همه توجه‌تان به این باشد که سوره را (هر طور شده است) تمام کنید (زیرا در چنین حالتی از تأمل در قرآن و دقت در معانی آن باز می‌مانید).

۳. تأثیرپذیری قلبی (يُحَرِّثُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ)

قاری قرآن زمانی بیشترین بهره را از تلاوت خویش خواهد برد که با تصفیه‌ی روح و روان خویش، زمینه را برای تأثیرپذیری آماده کرده باشد. آن هنگام بذرها در دل خاک رشد خواهند نمود که ابتدا باغبان علف‌های هرز را که مانع رشد گیاهانند، از درون خاک بیرون کشیده باشد. برای تأثیرپذیری از قرآن نیز باید دل‌وجان را صیقل داد، تا آماده‌ی پذیرش کلام الهی گردد.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۰۹.

۲. مزمل / ۴. «و قرآن را آرام و شمرده بخوان».

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۱۴، باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن.

پارسایان نفس خود را صیقل داده، با تلاوت قرآن تحت تأثیر آن قرار گرفته، محزون می‌شوند. حزن دو گونه است:

- حزنی که انسان را به‌سوی کمال سوق می‌دهد؛

- حزنی که باعث افسردگی است.

حزن نوع اول نه تنها نکوهیده نیست، که پسندیده است و انسان را به سمت کسب فضیلت رهنمون می‌شود. متقین با تلاوت قرآن درمی‌یابند که برای دستیابی به مدارج بالاتر کمال، نیازمند تلاش بیشترند؛ پس این حزن آنان را به تلاش بیشتر برای نیل به مقصود وامی‌دارد. چنین تلاوتی است که نور ایمان را به قلب می‌تاباند. آمده است که روزی آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری در مجلسی حضور داشتند که سخن‌گوی آن مجلس، خطیب بلندپایه شیخ جعفر شوشتری بود. شیخ جعفر در سخنان خویش این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^۱

به‌راستی مؤمنان آنان‌اند که چون نام خدا را بشنوند، قلب‌هاشان روشن می‌گردد و چون آیات الهی بر آنان تلاوت شود، ایمان آنان افزون گردد.

وی با شنیدن آیه با خود اندیشید که آیا من از آن گروهی هستم که با شنیدن قرآن، ایمانشان افزون گردد؟ بر اساس این آیه مؤمنان تنها گروهی هستند که از آیات قرآن تأثیر می‌پذیرند؛ از این رو بر آن شد تا خود را در بوته‌ی آزمایش قرار دهد. از شیخ جعفر درخواست نمود آیاتی را بر او تلاوت کند؛ با شنیدن آن آیات، تحت تأثیر قرار گرفت و خدا را بر این نعمت شکر نمود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَلَمْ يَخْضَعْ لِلَّهِ وَلَمْ يَرْقَ قَلْبُهُ وَلَا يَكْتَسِبِ حُزْنًا وَوَجَلًا فِي سِرِّهِ فَقَدْ اسْتَهَانَ بِعَظِيمِ شَأْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَخَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا فَقَارِئُ الْقُرْآنِ

يَحْتَاجُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ قَلْبٌ خَاشِعٌ وَ بَدَنٌ فَارِغٌ وَ مَوْضِعٌ خَالٍ فَإِذَا خَشَعَ لِلَّهِ قَلْبُهُ فَرَّ مِنْهُ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ^۱

هر که قرآن را تلاوت کند، بی آنکه قلبش خاضع گردد و دلش نرم شود و بی آنکه در سرّ و نهان خویش اندوهگین گردد و ترس او را فراگیرد، شأن بزرگ خدا را کوچک انگاشته و زیان بزرگی نموده است. قاری قرآن را به سه چیز نیاز است: قلبی خاشع، بدنی فارغ و جایگاهی خلوت. به راستی که اگر قلبش خاشع گشت، شیطان رجیم از او فراری می‌شود.

نمونه‌هایی از تلاوت کنندگان حقیقی قرآن

نفیسه خاتون از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام و عروس حضرت صادق علیه السلام از زنان بزرگی است که در پارسایی شهره بود. وی در منزل خود قبری برای خویش حفر نموده و شبانه در آن به تلاوت قرآن می‌پرداخت؛ گویند که سی هزار قرآن را در آن قبر ختم نمود و وصیت کرد همان جا به خاک سپرده شود. مزار وی قبله گاه اهل مصر است و چه بسیار گره‌هایی که بر دستان این بانوی با کرامت گشوده شده است.

در شرح حال آیت الله العظمی میرزا مهدی شیرازی آمده است که ایشان در ایام جوانی، قبری برای خود حفر نموده و در آن به عبادت می‌پرداختند، سپس خویشتن را مورد خطاب قرار داده و این آیه را تلاوت می‌کردند: ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾؛ پروردگارا! مرا بازگردان، امید است در برابر آنچه از دست داده ام کاری شایسته انجام دهم.^۲ آنگاه دگر باره خویش را خطاب کرده، می‌فرمودند: ای مهدی! اکنون تو را به دنیا بازگردانده‌اند، برخیز و کار خود را از سر بگیر.

۴. درمان بیماری‌های روحی (يَسْتَتِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ)

پارسایان با تلاوت قرآن بیماری‌های روح و روان خویش را شناخته و درمان

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۲، ص ۴۳، باب ۲۳، القراءة و آدابها و أحكامها.

۲. مؤمنون / ۱۰۰-۹۹.

می‌کنند. قرآن کتاب روح است و درمان همه‌ی بیماری‌های روحی، در آن نهفته است. هرچند این کتاب بیشتر برای درمان روح است، اما چاره‌گشای برخی بیماری‌های جسمی نیز می‌باشد.

گویند که یکی از بزرگان به چشم‌درد شدیدی مبتلا شد، به چشم‌پزشک مراجعه کرد و به وی گفته شد که دیگر نباید مطالعه کند. وی تصمیم داشت تفسیری تألیف کند، از این رو تمام وقت خود را به مطالعه اختصاص می‌داد. پس از گذشت یک سال دگرباره به چشم‌پزشک مراجعه نمود؛ دکتر با کمال شگفتی بیان داشت که چشم او از بینایی کامل بهره‌مند است، از این بابت اظهار تعجب کرد و نوع معالجه را از او جویا شد. وی گفت که در این مدت به نگارش تفسیری اشتغال داشته است و به برکت قرآن، سوی چشم او بازگشته است.

درمان بیماری‌های روحی با قرآن

زمانی که موج کمونیسم در ایران جریان پیدا کرد، بسیاری از جوانان و نوجوانان به آن گرایش یافتند و عقاید آنان دستخوش تغییر شد. یکی از کسانی که بر اثر تبلیغات گسترده‌ی کمونیست‌ها در عقیده‌ی خود متزلزل و دچار تردید شده بود، می‌گوید: شک و تردید قلب مرا احاطه کرده بود، از سویی می‌دانستم که خدا وجود دارد و از سوی دیگر گرایش‌ها و افکار باطل، اندیشه‌ی مرا درگیر خود ساخته، مرا دچار سردرگمی کرده بود. تصمیم گرفتم که برای رهایی از این بحران، به حرم امام رضا علیه السلام پناه برم و به دامن ایشان چنگ زنم، تا شک از وجودم رخت بندد. مدتی در حال توسل بودم تا این که شبی درعالم رؤیا، امام رضا علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در داخل ضریح دیدم، چهره ایشان را نمودم اما به من الهام شد که آن دو بزرگوارند؛ سپس انگشتی از ضریح خارج شد که دانستم انگشت امام رضا علیه السلام است و به سویی اشاره نمودند. به آنجا نگریستم، قبر یکی از علمایی بود که در حرم مدفون است، نزد او رفتم، خود آن عالم با لباس روحانیت بر مزار خویش نشسته بود

و قرآن تلاوت می کرد. دست بر شانه اش گذاشتم، سرش را بلند کرد و به من نگریست، اما به محض آن که خواستم شبهاتم را مطرح کنم، از خواب بیدار شدم. خیلی متأثر شدم، دوباره به خواب رفتم، شاید که وی را دوباره بینم و پاسخ پرسش های خود را بیابم، اما آن رؤیا ادامه نیافت. با غم و اندوه به حرم مشرف شدم، خطاب به امام عرضه داشتم: آقا جان! من اکنون مدتهاست به شما متوسل شده ام و اکنون که به دریافت پاسخ های خود نزدیک شده بودم، چنین شد.. در حال گفت- و گو با امام بودم که به من الهام شد که بر مزار آن عالم روم. چون به کنار مزار عالم رسیدم، فرزندش را دیدم که با همان لباس و پوشش در کنار قبر او نشسته و به همان کیفیت قرآن می خواند. نزدش رفته و دست بر شانه اش گذاشتم، سرش را بلند کرد و به من نگریست، نگاهش دقیقا به مانند نگاه پدرش در رؤیا بود.

به وی گفتم: در حقیقت امام رضا علیه السلام مرا به شما حواله داده اند و سپس شبهه های فکری خود را بازگو نمودم. وی در پاسخ گفت: سه راه به نظر می رسد و آن این است که؛

- هر روز بعد از نماز صبح دست خود را بر سینه بگذاری و ۷۰ بار ذکر «یا فتاح» بگویی؛

- هر روز به حرم امام رضا آمده و به ضریح به گونه ای چشم بدوزی که گویی منتظر پاسخی از سوی امام هستی؛

- تا زمانی که در مشهد هستی هر اندازه که می توانی قرآن تلاوت کنی.

با آن که ربطی بین این نکات و آن شبهه ها نمیدیدم، ولی آن چه گفت انجام دادم؛ قرآن اول را ختم کردم ولی نتیجه ای ندیدم؛ قرآن دوم را نیز ختم نمودم ولی مشکلات فکری من حل نشد؛ قرآن سوم را آغاز کردم که ناگاه احساس کردم درهای معرفت به روی من گشوده شد، هر آیه ای که تلاوت می کردم، معارف جدیدی به من الهام می شد گویی نوری بر قلبم می تابید و شک را از آن می زدود.

به این کار مداومت ورزیدم؛ بعد از مدتی دیدم که شك و تردید کاملاً از قلبم برطرف شده و نور ایمان در آن تابیدن گرفته است و از آن پس هنگامی که آیات قرآن را تفسیر می کرد، نکاتی را بیان می کرد که در هیچ تفسیری نبود و این از برکات امام رضا علیه السلام بود.

* شب‌های قرآنی متقین: آیه‌های امید

«فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبٌ أَعْيُنُهُمْ»؛

چون بر آیه‌ای گذر نمایند که در آن تشویقی نهفته است، در آن طمع می‌ورزند، نفس‌های آنان با اشتیاق به آن بنگرد و چنین گمارند که آن نعمت در برابر چشمانشان افراشته است.

واژه‌شناسی:

رَكَنُوا: میل پیدا کردن.

نُصَبٌ أَعْيُنُهُمْ: در برابر چشم قرار گرفتن.

تشویق و تهدید دو اهرم مؤثر برای جذب انسان‌ها و واداشتن یا بازداري آنان از انجام کاری است، از این رو پیامبران الهی همواره از این دو ابزار بهره برده‌اند. قرآن در آیات متعددی رسول خدا ﷺ را با عنوان «مبشر و نذیر» «بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده» معرفی نموده است.^۱

در جای جای قرآن کریم از این دو اهرم سخن به میان آمده است، در آیات فراوانی به بهشت و نعمت‌های آن، اعم از مادی و معنوی، اشاره شده است و در موارد متعددی، از دوزخ و سرانجام نامطلوب گناهکاران سخن رانده شده است. پارسایان این آیات را نه تنها تلاوت، که درک می‌کنند و چون از نعمت‌های معنوی سخن رانده شود، با اشتیاق آن را از پروردگار خویش خواهان‌اند.

در آداب تلاوت قرآن چنین بیان شده است که هرگاه بنده‌ای آیات تشویق کننده را بخواند، درنگی نموده و از ایزد منان خواستار آن نعمت‌ها شود و چون آیات

۱. اسراء / ۱۰۵؛ فرقان / ۵۶؛ احزاب / ۴۵؛ فتح / ۸.

هشدار دهنده را بخواند، از آن به خدا پناه برده و از پروردگار، ایمنی از آن را درخواست نماید. تلاوت پارسایان، چنان که گذشت، تلاوتی خالی از پند گرفتن و تأثیرپذیری نیست، بلکه هر آیه، پیامی است که آنان را به جهانی فراتر از ماده وصل می‌کند.

جالب این است که در این سخن «تَشْوِیقُ» مطلق بیان شده است، چرا که پارسایان نیز همه در یک پایه نیستند؛ برخی با خواندن نعمت‌های مادی دگرگون می‌شوند و برخی با تلاوت آیات رضوان الهی و قرب پروردگار. درواقع ظرفیت وجودی پارسایان نیز متفاوت است و هر کس به فراخور حال، استعداد و ظرفیت خویش، جایگاهی را از خدا خواهان است.

رَكُّنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا... طمع نیز از جمله صفاتی است که از متعلق خود رنگ می‌گیرد و به فراخور متعلق خویش، تبدیل به ارزش و یا ضد ارزش اخلاقی می‌شود. وجود طمع در انسان‌ها به خودی خود بد نیست، آنچه مهم است جهت‌دهی صحیح آن است. طمع را باید به گونه‌ای هدایت کرد که در امور معنوی جریان یابد و از راه یافتن این خصیصه به عرصه‌ی مادیات پرهیز شود. طمع در مسائل مادی و دنیوی امری است ناشایست و ناپسند، اما در امور معنوی نه تنها نکوهیده نیست که خود ارزش به شمار می‌آید.

* شب‌های قرآنی متقین: آیه‌های بیم

«وَإِذَا مَرُّوا بِالْبَآئَةِ تَخَوَّفَتْ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ»؛

چون بر آیه‌ای گذر کنند که در آن بیم داده‌شده، به آن گوش جان می‌سپارند و چنان می‌گمارند که صدای نفس کشیدن جهنم به گوش آنان می‌رسد.

واژه‌شناسی:

تَخَوَّفَتْ: بیم، ترس.

أَصْغَوْا إِلَيْهَا: گوش فرادادن.

هر جا سخن از امید است، از بیم نیز سخن رانده‌شده، چرا که دو نور بیم و امید به طور یکسان در قلب مؤمن جای دارد؛ از این رو وقتی سخن از بهشت و امیدواری است، به دوزخ و بیم آن نیز اشاره می‌گردد، تا توازن این دو صفت در روح پایدار بماند.

«تَخَوَّفَتْ» نیز همچون «تَشْوِيقٌ» مطلق ذکر شده است و هر کس به فراخور حال و ظرفیت خویش، از چیزی می‌ترسد. برخی از آتش دوزخ در هراسند، برخی از خشم خدا و برخی از سقوط^۱.

سقوط از بلندای نگاه امام زمان عجل الله تعالی فرجه

گویند در شهری، شخصی می‌زیست شهره به دیوانگی که آزاراو به هیچ کس نمی‌رسید. سحرگاهان شخصی که در گوشه‌ی دنجی از مسجد شهر به عبادت

۱. چنان‌که در دعای ابوحمزه ثمالی در سحرگاه ماه مبارک رمضان چنین می‌خوانیم: وَأَسْقُطُنِي مِنْ عَيْنِكَ فَمَا بَالَيْتَ. مصباح کفعمی، ص ۵۹۴.

اشتغال داشت، آن شخص به ظاهر دیوانه را دید که قدم به مسجد نهاد. نگاهی به اطراف افکند و چون مسجد را خالی دید، وارد شد و به نماز و مناجات پرداخت. راوی گوید: وی چنان نمازی خواند که هرگز از عاقلی ندیده بودم، سراپا خضوع، خشوع، مسکنت و تضرع بود. از حال وی در شگفت شدم و صبر نمودم تا از عبادت و راز و نیاز فارغ شود، سپس نزد وی رفتم و حالش را جویا شدم. وی از دیدن من جا خورد؛ گویی دوست نداشت کسی او را در چنین حال و عبادتی ببیند. گفتم: از تو عبادتی دیدم که از عاقلان ندیده بودم. شرح حال خود با من بازگویی. هر چه اصرار نمودم، انکار کرد و پرده از سر نهان خویش برنداشت و گفت: مرا به حال خود رها کن. سرانجام گفتم: تو را سوگند می‌دهم، به حق آن شخص که به خاطر وی به این حال و روز افتادی، مرا از جریان خویش آگاه کن.

چون این سخن گفتم، قطرات اشک همچون ابر بهاری از گوشه‌ی چشمان وی سرازیر شد. گفت: نمیخواستم هرگز این راز را برملا کنم، اما اکنون مرا به جان محبوبم سوگند دادی. من از آنان بودم که ارجی داشتم و قربی، هر از چند گاهی خدمت مولایم و مولای جهانیان حجت بن الحسن علیه السلام مشرف می‌شدم. روزی نگاهم به نامحرمی افتاد؛ اندکی درنگ کردم و تا این که چشم بیوشم، لحظه‌ای بیش در وی نگریستم. همان کمتر از دمی گناه، مرا از اوج نگاه امام زمان علیه السلام سقوط داد. اکنون مدت‌هاست که به دیدار یار مشرف نگشته‌ام و این همه شیدایی، ناله و گریه، از درد فراق اوست.

آری، بزرگان ترس از این دارند که لحظه‌ای به خود وانهاده شوند و از مقام والای خویش سقوط کنند. مگر نبودند بسیاری از بزرگان که در بزنگاه امتحان مردود گشتند؟ همچون شلمغانی و علی بن ابی حمزه‌ی بطنینی و بلعم باعورا و... که در لحظه‌ای خود را به ورطه‌ی هلاکت افکندند.

ابن ابی یعفور روایت می‌کند که روزی مولایم امام صادق علیه السلام را دیدم، دست‌ها را رو به آسمان گرفته و اشک، همچون ابر بهاری از چشمان وی سرازیر بود و در

شب‌های قرآنی متقین: آیة‌های بیم / ۱۱۷

آن حال، ملتسمانه از درگاه پروردگار می‌خواهد که وی را دمی به حال خود وانهد:

«رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، لَا أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ».

سپس رو به من کرده و فرمودند:

«يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ، إِنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى وَكَلَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَى نَفْسِهِ أَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ، فَأَحْدَثَ ذَلِكَ الذَّنْبُ»^۱؛

ای ابن ابی یعفور! یونس را خدا دمی به حال خویش وانهاد و آن کرد که کرد.

عرضه داشتم: مولای من! آیا به کفر او انجامید؟

فرمودند: خیر، ولیکن اگر مرگ در آن حال انسان را بگیرد، هلاکت است. «لَا،

وَلَكِنَّ الْمَوْتَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ هَلَاكٌ»^۲.

۱. در بحار نقل شده است که منظور از گناه در این عبارت ترک اولی است. «فی البحار، ج ۱۴:

«الظن»؛ و المراد من الذنب هنا ترک الأولی...»

۲. الکافی (ط - دارالحديث)، ج ۴، ص ۵۵۲ به نقل از: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۴؛ الوافی، ج ۹، ص ۱۶۶۱، ح ۸۹۲۱؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۸۷، ح ۶ و ج ۴۷، ص ۴۶، ح ۶۶.

* شب‌های متقین: جبهه بر خاک سائیدن

«وَضُنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ مُفْتَرِشُونَ لِحَبَاهِهِمْ وَ أَكْفُهُمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَالِكَ رِقَابِهِمْ»؛

و چنین می‌گمارند که صدای نفس کشیدن دوزخ را در عمق جان خویش می‌شنوند.
(نیمه‌شب‌ها) در حال رکوع‌انده، پیشانی و دست‌ها و زانوان و سرانگشتان خویش را بر زمین می‌گسترند و رهایی از آتش دوزخ را از پروردگارشان خواستارند.

واژه‌شناسی:

زَفِيرَ وَ شَهيقَ: به معنای دم و بازدم شخص اندوهگین است؛ حضرت ﷺ فروکش کردن و شعله‌ور شدن شعله‌های دوزخ را به دم و بازدم تشبیه می‌کنند.

حَانُونَ: منحنی شدن، خم شدن؛

أَوْسَاطَ: کمر، شب را در حال رکوع به سر می‌برند.

مُفْتَرِشُونَ: گویی خود را فرش می‌کنند که کنایه از شدت تواضع آنان دارد.

جِبَاهَ: جمع جبهه و به معنای پیشانی است؛

أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ: انگشتان پا.

آنان پاره‌ای از شب را به تلاوت آیات قرآن می‌گذرانند، که گفت‌وگوی خدا با آنان است و در پاره‌ای دیگر از شب، مناجات و راز و نیاز با حضرت دوست را ترنم می‌کنند. گاهی در رکوع، گاه در سجده و گاه در قنوت خویش با او به سخن می‌نشینند. به درستی که والاترین شرف برای انسان این است که به مرحله‌ی عبودیت و بندگی خدا راه یابد، چنان‌که امیر مؤمنان ﷺ در مناجات خویش می‌فرمایند:

«إِلَهِي كَفَى لِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا»^۱

بار الها! این عزت و بزرگی برای من کافی است که بنده‌ی تو باشم و این افتخار برای من بس است که تو پروردگار منی!

سجده والاترین تجلی عبودیت و بندگی است. زمانی که فرد پیشانی خویش را به خاک می‌ساید و در برابر خدا، اظهار فروتنی و کرنش می‌کند شیطان از این عمل سخت به خروش آمده و ناله سر می‌دهد که ای وای بر من! خدای را اطاعت کرد و مرا عصیان نمود...^۲

از این رو گفته‌اند: هر که می‌خواهد شیطان را در خشم نموده و وی را از خود براند، سجده‌ی خویش را طولانی نماید.^۳

سجده علاوه بر تبلور بندگی در انسان، رستاخیز را به مؤمنان یادآور می‌شود. امیر مؤمنان علیه السلام در روایتی، در اشاره به تأویل سجده می‌فرماید:

«تأویل سجده‌ی اول این است که با خود بیندیشد که از این خاک آفریده شده است (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ)، در سر برداشتن از سجده به یاد آورد که بازگشت وی به اندرون همین خاک خواهد بود (وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ) و در سجده‌ی دوم با خود بیندیشد که از درون همین خاک برانگیخته می‌گردد ﴿وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾»^۴.

به این ترتیب، سجده علاوه بر نهادینه نمودن روحیه‌ی تواضع و فروتنی، ایمان به مبدأ و معاد را در ساجدین تقویت می‌نماید و مرگ را به آنها یادآور می‌شود.

۱. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة)، ج ۱، ص ۱۰۹، الخصال، ج ۲، ص ۴۲۰.

۲. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۷۷. «عَلَيْكُمْ بِطُولِ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَطَالَ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ هَتَفَ إِبْلِيسُ مِنْ خَلْفِهِ وَ قَالَ يَا وَيْلَهُ أَطَاعَ وَ عَصَيْتُ وَ سَجَدَ وَ أَبَيْتُ».

۳. علل الشرائع، ابن بابویه، کتابفروشی داورى، قم، ۱۳۸۵ش، ج ۲، ص ۳۴۰. «أَطِيلُوا السُّجُودَ فَمَا مِنْ عَمَلٍ أَشَدَّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَنْ يَرَى ابْنَ آدَمَ سَاجِدًا لِأَنَّهُ أُمِرَ بِالسُّجُودِ فَعَصَى وَ هَذَا أُمِرَ بِالسُّجُودِ فَأَطَاعَ فِيمَا أُمِرَ».

۴. طه / ۵۵.

۵. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۱۴.

سجده از دیدگاه علمی

در بدن همه موجودات بار مثبت و منفی وجود دارد، در شرایط طبیعی باید بار بدن خنثی باشد. در طول روز به خاطر فعالیت و استرس و فشارهایی که به انسان وارد می‌شود، درصد بار منفی بالا رفته و زیاد شدن بار منفی، عامل و مسبب بروز برخی بیماری‌ها، از جمله سردردهای مزمن است. از آنجا که بار زمین مثبت است، سجده بر روی خاک باعث تخلیه‌ی بارهای منفی بدن می‌شود. بهترین حالت تخلیه، در صورتی است که سجده روبه‌قبله باشد. تخلیه‌ی بارهای منفی از بدن سبب می‌شود بسیاری از بیماری‌ها، استرس‌ها و نگرانی‌ها از بین برود.

هرچند سجده از نظر مادی تأثیر زیادی بر سلامتی انسان دارد، اما لازم است این نکته را در نظر داشته باشیم که بایستی نیت ما از سجده کاملاً خالصانه بوده و هدفی جز عبودیت، بندگی و قرب پروردگار در آن نباشد.

* و اما روزها...

«وَأَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ»؛

در روز دانشمندی بردبار هستید.

در این خطبه سه بار از علم سخن به میان آمده است اما نه مطلق علم، بلکه علمی آمیخته با حلم و بردباری. دانش در صورتی ارزشمند است که در مسیر صحیح به کار رود، ارنه علمی که باد غرور را در شخص بدمد، نه تنها موجب نزدیکی او به خداوند نمی شود، که اسباب دوری وی را فراهم می سازد. بسیاری آنان که به واسطه‌ی علم خود سقوط نمودند. اگر علم تهی از تقوا ارزش بود ابلیس نیز یکی از بزرگان به شمار می آمد، چرا که هزاران و یا میلیون ها سال در میان فرشتگان زیست و دانش بسیار کسب نمود؛ اما از آنجا که از پارسایی بهره‌ای نبرده بود، نه تنها اوج نگرفت که سقوط کرد. از این رو از همان نخستین گام‌های دانش آموزی، باید علم را با اخلاق آمیخت، با تقوا عجین نمود و با حلم همراه کرد در این صورت است که می توان اوج گرفت و صعود نمود. به همین دلیل است که حضرت در این خطبه، هر جا از علم سخن رانده، آن را نه به تنهایی که با قید «حلم» بیان کرده است:

«وَأَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ»

«فَمِنْ عِلْمَةٍ أَحَدِهِمْ أَنْكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ... وَ عِلْمًا فِي حِلْمٍ»

«يَمُزَجُّ الْعِلْمَ بِالْعِلْمِ وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ...»

چرا در این خطبه بر همراهی علم با حلم تأکید شده است؟ شاید از آن رو که:
۱. یکی از ویژگی های علم غرور آفرین بودن آن است. دانشمند اگر خودسازی نکند، ممکن است خود را بالاتر از دیگران انگارد؛ اما علمی که با حلم همراه است، انسان را از غرور و تکبر بازمی دارد.

یکی از بزرگان می گفت: روزی در کنار شخصی به ظاهر عالم نشسته بودم عده ای وارد شدند؛ من به احترام ایشان برخاستم. پس از آنکه مجلس را ترک کردند آن عالم نما رو به من کرد و گفت: چرا خود را برای این افراد به سختی می افکنی؟ اینها که انسانهای باارزشی نیستند! آن بزرگوار می گوید: با گفته ی این شخص، دانستم او از آن دانشمندانی است که در دام غرور گرفتار شده و علم، منجر به بروز غرور و خودبزرگ بینی در وی شده است.

۲. قانون اجتماع می گوید: هر که بزرگ می شود، دشمنان بسیاری پیدا می کند. از آنجا که حس حسادت در بسیاری از افراد وجود دارد، توانایی دیدن شخصیت برجسته ی عالم و محبوبیت او را ندارند. از این رو با دروغ، تهمت، غیبت، دو به همزنی و روش های دیگر می کوشند شخصیت اجتماعی عالم را در هم بکوبند و مقام و منزلت وی را در جامعه پایین آورند. پس دانشمند باید از سعه ی صدر و بردباری بهره مند باشد، تا تحت تأثیر این حرف ها قرار نگیرد و از کار و فعالیت اجتماعی خود دست نشوید.

۳. دامنه ی تأثیر گذاری عالم، با توجه به موقعیت اجتماعی و محبوبیت او در جامعه بیش از دیگران است و دوستان و دوستان وی، تا حد زیادی تحت تأثیر خلق و خوی او قرار می گیرند. از این رو هر چه زهد، پارسایی و دیگر اخلاق حمیده در او بیشتر باشد حلم و بردباری در وی بیشتر نهادینه شده و در ارتقا بخشیدن و بهبود سطح تقوا و اخلاق جامعه مؤثرتر خواهد بود.

مثال معروفی است که می گوید: «اگر عالمان برای نماز شب به پاخیزند، توده ی مردم نماز صبح خود را در اول وقت اقامه خواهند کرد (چرا که مردم به چشم الگو به عالمان می نگرند و غالباً گامی عقب تر از آنان قدم برمی دارند)، اگر عالمان دین نماز صبح را در اول وقت به جای آورند، مردم نماز خویش را نزدیک طلوع آفتاب به جا خواهند آورد و اگر عالمان نماز صبح خود را در واپسین لحظات طلوع به جای آورند، توده ی مردم اصلاً نماز نمی خوانند». این مسئله در حیطه ی اخلاق نیز صادق

است؛ هر چه عالمان دین از ویژگی‌های اخلاقی و الاتری برخوردار باشند، تأثیر مثبت آنان در جامعه بیشتر خواهد بود و سطح اخلاق در جامعه فراتر خواهد رفت.

علم پارسایان چه علمی است

به‌طور کلی می‌توان علم را به سه گروه تقسیم کرد:

۱. دانش روز

اگرچه فراگیری دانش‌های روز امری است لازم، ولی واجب کفایی است، بدین معنا که باید گروهی که تعداد آنان برای نیازمندی‌های جامعه‌ی اسلامی کافی است، آن دانش‌ها را فراگیرند.

۲. علمی که به آفرینش و آخرت انسان ارتباط دارد

فراگیری این دانش بر تک‌تک مسلمانان لازم است، به عبارت دیگر آموزش اصول و فروع دین - تا حدود لازم - بر تمام افراد واجب عینی است. امام کاظم علیه السلام دانشی که فراگیری آن اجتناب‌ناپذیر است را چهار نوع دانش بیان کرده‌اند:

«وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ فِي أَرْبَعٍ أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَ الثَّانِيَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَ الثَّالِثَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَ الرَّابِعَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ»^۱

تمام دانش‌های مردم را در چهار خصلت یافتم:

اول اینکه: پروردگارت را بشناسی، (چرا که بدون معرفت، کار و عمل ارزش واقعی خود را از دست می‌دهد)؛

دوم اینکه: بدانی او با تو چه کرده است؛

سوم اینکه: بدانی از تو چه می‌خواهد؛

چهارم اینکه: بدانی چه چیزی تو را از دینت خارج می‌سازد.

از این رو باید احکام واجب و حرام و در مرحله‌ی فراتر، مستحبات و مکروهات را

۱. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۲۵۶.

فراگرفت تا برنامه‌ی تضمین شده‌ای برای زندگی دنیوی و اخروی خود داشته باشیم.

۳. آگاهی از رخدادهای جریان‌های فکری جامعه

یکی دیگر از مصادیق دانش، آگاهی داشتن از سیاست‌های پشت پرده و جریان‌هایی است که در جهان رخ می‌دهد. بسیاری از مشکلات امروز مسلمانان، زاینده‌ی دوری آنان از سیاست و ناآگاهی از حوادث سیاسی دنیاست.^۱ در این میان استعمار می‌کوشد تا مسلمانان را در خواب غفلت نگه داشته، با استفاده از جهل و بی‌خبری آنان ثروت‌هایشان را به یغما برد و به روش‌های گوناگون، طرز تفکر و فرهنگ جوانانشان را به شکل مطلوب خود جهت دهد. ناآگاهی از این رخدادهای سبب کمرنگ شدن دین در جوامع اسلامی شده و با تاثیر گذاری بر جوانان، موجبات دوری آنها را از آموزه‌های دینی فراهم ساخته است. آگاهی اندیشمندان و توده‌ی مردم از این تغذیه‌ی ناصحیح فرهنگی، کمکی است جهت متوقف ساختن و یا کند نمودن روند این حرکت و رهایی جوانان از دامی که در پیش رویشان گسترده شده است.

دانش‌آموزی در زبان روایات

روزی امیر مؤمنان علیه السلام در مسجد بودند که شخصی پریشان حال وارد شد؛ چهره‌ی او حاکی از ترسی بود که تمام وجودش را فراگرفته بود. وی رو به امام علیه السلام کرده، عرض نمود: ای امیر مؤمنان! چنین می‌پندارم که مرگ من نزدیک شده و فرشته‌ی مرگ به زودی جان مرا خواهد ستاند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: مرگ به سراغ همه‌ی ما آمده و همگی از این دنیا خواهیم رفت. وی گفت: ای امیر مؤمنان! در واپسین لحظه‌های زندگی‌ام چه کنم؟ فرمودند: دانش بیاموز.^۲

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص ۲۷، کتاب العقل و الجهل. «امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرمایند: الْعَالَمُ يَزْمَانُهُ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ الْوَابِسُ».

۲. الاخلاق و اللآداب الاسلامیه، هیئه محمد الامین، ص ۶۸۹.

یکی از انصار خدمت رسول خدا ﷺ شرفیاب شده، عرض کرد: ای رسول خدا! اگر تشییع جنازه‌ای بر پا بود و در همان زمان مجلس علمی برگزار شد، کدام یک نزد شما بهتر است که در آن حضور یابم؟ فرمودند: اگر بر آن جنازه عده‌ای حضور یابند، حضور در مجلس علم برتر است. حضور در مجلس عالم بهتر است از تشییع هزار جنازه، عیادت هزار بیمار، شب‌زنده‌داری در هزار شب، روزه‌ی هزار روز و صدقه‌ی هزار درهمی که به مسکینان ببخشاید. هم چنین مجلس عالم بافضیلت تر است از به جا آوردن هزار حج، جز حج واجب، هزار عمره، هزار غزوه‌ی غیر واجب با مال و جان در راه خدا و آنچه بیان شد کجا و مجلس عالم کجا؟ آیا نمی دانی که خدا با علم اطاعت می شود و با دانش و آگاهی مورد پرستش قرار می گیرد؟ خیر دنیا و آخرت در علم و شر دنیا و آخرت، در جهل و ناآگاهی است.^۱ داستان زیر شاهد گویایی بر این گفته‌ی رسول خدا ﷺ است:

عابدی با چشم بسته

دو برادر یکی قدم به عرصه‌ی علم گذارد و دیگری پا به وادی عبادت نهاد. مدت ها گذشت و یکدیگر را ندیدند، تا این که پس از سال ها برادر دانشمند به دیدار برادر عابد خویش رفت. وی را در حالی ملاقات نمود که یکی از چشم های خود را با پارچه ای بسته بود؛ با شگفتی دلیل بستن چشم را جویا شد. برادر عابد گفت: من با خود اندیشیدم که داشتن دو چشم اسراف است و من با یک چشم نیز می توانم بینم، از این رو یک چشم خود را بستم. دانشمند پرسید: خوب نماز خود را چگونه به جا می آوری و چگونه وضو می سازی؟ گفت: بر همین چشم بسته شده با پارچه وضو می گیرم. دانشمند گفت: برو تمام نمازهای خود را قضا کن که تمامی

۱. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة)، ج ۱، ص ۱۲، باب الکلام فی ماهیة العلوم و فضلها.

آنها باطل است، چراکه وضوی تو به خاطر وجود مانع بر صورتت باطل بوده است.^۱ آری، عبادت با جهل و نادانی بسیاری از اوقات جز خستگی برای صاحب خویش ندارد، چراکه به دلیل نادانی و عدم بهره گیری از روش های صحیح، ممکن است تمامی آن اعمال نادرست باشد.

شصت سال وضوی اشتباه

گویند شخصی در سن شصت سالگی به حج مشرف شد و چون روحانی کاروان، به آموزش روش صحیح غسل و وضو پرداخت تا حج حاجیان خالی از اشکال باشد، دانست که وضو و غسل وی در تمام این سال ها باطل بوده است و این مصداقی از همین فرمایش رسول اکرم ﷺ است که فرمودند: «خدا به وسیله ی دانش مورد اطاعت و پرستش قرار می گیرد». در گذشته رسم بر این بود که هر کس قدم در هر عرصه ای می گذاشت، ابتدا مسائل مربوط به آن کار را می آموخت. تجار پیش از ورود به عرصه ی تجارت، ابتدا مسائل مربوط به تجارت و حلال و حرام را می آموختند و بدون کسب آگاهی به کار نمی پرداختند، چراکه ممکن است شخص تاجر به دلیل بی اطلاعی از احکام، به حرام گرفتار آید، چنان که امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند: «مَنْ اتَّجَرَ بغيرِ فقهٍ فَقَدْ ارْتَضَمَ فِي الرُّبَا»^۲؛ هر که بدون آگاهی و فقه به تجارت اشتغال ورزد، بی شک در ربا گرفتار خواهد شد.

بردباران

رسول خدا ﷺ در وصیت خود به ابوذر می فرمایند: ای ابوذر! در آن روز که نامه ی اعمال بندگان مورد حسابرسی قرار گیرد، هر کس بدون این سه توشه پا به عرصه ی محشر گذارد، زیان دیده است.

ابوذر عرضه داشت: پدر و مادرم فدای تو باد! آن سه توشه چیست؟

۱. الآداب و الاخلاق الاسلامیه، هیئه محمد الامین، ص ۶۸۹.

۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص ۵۵۵.

فرمودند:

- ورعی که وی را از گناه بازدارد؛
- بردباری که با آن، جهل سفیهان را به آنان بازگرداند؛
- و اخلاق نیکی که خلق را با آن مدارا نماید.^۱

چگونه از خشم الهی در امان باشیم

حواریون به حضرت عیسی علیه السلام گفتند: یا روح الله! سخت ترین چیز کدام است؟

فرمود: خشم خدا؛

پرسیدند: چه کنیم که از خشم خدا در امان باشیم؟

فرمود: خشم خود را کنترل نمایید.^۲

۱. مکارم الأخلاق، ص ۶۸، «يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ لَمْ يَأْتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِثَلَاثٍ خَسِرَ قُلْتُ وَمَا الثَّلَاثُ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي قَالَ وَرَعٌ يَحْجِزُهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ وَحِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ السُّفَهَاءِ وَخُلُقٌ يُدَارِي بِهِ».

۲. الخصال، ج ۱، ص ۶، «قَالَ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ يَا مُعَلِّمَ الْخَيْرِ أَعْلَمْنَا أَيُّ الْأَشْيَاءِ أَشَدُّ فَقَالَ أَشَدُّ الْأَشْيَاءِ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالُوا فِيمَ يُتَّقَى غَضَبُ اللَّهِ قَالَ بِأَنْ لَا تَغْضَبُوا».

* تو نیکی می کن و در دجله انداز... *

«أَبْرَارُ أَتَقِيَاءُ»؛

نیکوکاران پرهیزکار...

واژه شناسی:

أَبْرَارُ: جمع بار و به معنای نیکوکار است.

بر به معنای توسعه و وفور در نیکی است، از همین رو به صحرا به دلیل گستردگی، «بَر» و به گندم از آن رو که تغذیه ی بیشتر انسان ها از آن است، «بُر» گفته می شود.

پارسایان نیز به یک یا چند کار نیک بسنده نمی کنند، بلکه گستره ی نیک خواهی آنان نامحدود است، از این رو همواره در این اندیشه اند که زاد و توشه ای برگیرند و نیکی آنان همه ی آفریدگان الهی را در برگیرد.

بر به عملی گفته می شود که دو ویژگی داشته باشد:

- به خاطر خدا باشد؛

اگر هدف از کار نیک شهرت، محبوبیت و سایر مقاصد غیر الهی باشد، در آن صورت هیچ ارزشی ندارد و به آن بر گفته نمی شود.

- انجام کار نیک تنها به دلیل خوبی آن کار باشد و در راستای دستیابی به منافع مادی و دنیوی انجام نگرفته باشد.

از این رو حضرت ﷺ در مورد ویژگی های پارسایان، هم چنان که علم را با حلم همراه نموده اند، دو ویژگی نیکی و تقوا را نیز درهم آمیخته و باهم بدان اشاره نموده اند (أَبْرَارُ أَتَقِيَاءُ). زمانی عمل نیک ارزش دارد، که با تقوا همراه بوده و صبغه و رنگ خدایی گرفته باشد؛ در غیر این صورت کار نیک فاقد ارزش است.

سارقى در لباس پارسایى

در زمان امام صادق علیه السلام شخصی بود، شهره به زهد و پارسایى. مردم، همه او را به کار نیک و خوش سیرتى مى شناختند. روزى امام صادق علیه السلام در پی او روان شدند تا از حقیقت کار او آگاه شوند.^۱ وی به نانوایى رفت و به گفت و گو با نانوا پرداخت؛ چون در لحظاتی وی را غافل یافت، دو قرص نان دزدید؛ سپس به سوى دکانى روان شد و چون میوه فروش را گرم گفت و گو یافت، دو دانه انار دزدید؛ آن گاه به دیدار تنى چند از مستمندان رفت و نان و انار را میان آنان تقسیم نمود. امام علیه السلام دلیل رفتار وی را جویا شدند؛ وی گفت: به گمانم تو جعفر صادقى که ادعای فضل و دانش داری، حال آنکه قرآن را خوب نمى دانی، مگر در قرآن نخوانده ای که: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا، وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا﴾؛^۲ هر که کار نیک کند، ده برابر پاداش مى گیرد و هر که عمل ناشایستى مرتکب شود، جز یکى برای او ثبت نمى شود. من چهار گناه کردم و به همان تعداد در نامه ی عملم ثبت شد، اما چهار بخشش نمودم که هر یک ده برابر گشت و چهل حسنه نگاشته شد. اکنون اگر چهار را از آن چهل کم کنی، سی و شش کار نیک در نامه ام باقى مانده است.

امام علیه السلام در پاسخ وی فرمودند: گویا تو قرآن نخوانده ای؛ قرآن مى فرماید: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾.^۳ تو مرتکب چهار سرقت شدی، سپس آن اموال را بدون اجازه ی صاحبانش تصرف کرده، انفاق نمودی؛ بدین ترتیب چهار گناه دیگر به نامه ی اعمال افزون گشت. بدین ترتیب نه تنها سزاوار پاداش نیستی، بلکه هشت گناه برای تو ثبت شده است.^۴

۱. ناگفته نماند که امام به این جریان آگاهی داشته اند، ولی برای آگاه سازی آن فرد و جامعه به این روش اقدام نمودند.

۲. انعام / ۱۶۰.

۳. مائده / ۲۷.

۴. معانی الأخبار، ابن بابویه، ۳۸۱ق، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۴۰۳ق، ص ۳۳-۳۵.

دو برادر با کرامت...

گویند که دو برادر، یکی به عبادت روی آورد و دیگری زرگری در پیش گرفت. سال‌ها گذشت؛ روزی برادر عابد بر آن شد که برادر زرگر را بیم داده، وی را به وادی عبادت رهنمون شود. برای او امانتی فرستاد که نشان از برتری خود داشت؛ ظرف آبکشی را پر از آب نمود، بی آنکه قطره‌ای از آب فروریزد و آن را برای برادر ارسال کرد. زرگر چون این را بدید، زغالی گداخته را در میان پنبه‌ای نهاد و برای وی فرستاد، اما شگفت آن بود که نه پنبه از داغی زغال سوخت، نه داغی زغال به سردی گرایید و نه دست حامل از داغی آن سوزان شد. عابد چون این بدید در اندیشه فرو رفت و با خود گفت: من اگر فضلی دارم، نتیجه عبادت سالیان عمرم است؛ اما او به کسب و کار اشتغال دارد؛ باید نزد او روم و سرّ کرامت او را جويا شوم؛ پس با این اندیشه به سوی مغازه‌ی برادر رفت. برادر چون او را دید، سخت در آغوش گرفت؛ لحظاتی را گذراندند. پس از چندی برادر زرگر، به بهانه‌ی انجام کاری از مغازه برون شد و اداره‌ی مغازه را به عابد و انهاد.

دیری نپایید که زنی آراسته به تمام زیبایی‌ها، قدم به مغازه نهاد. چون چشم عابد بر آن زن افتاد، در او نیک نگریست؛ همان‌دم آب از ظرف آبکشی که برای برادر فرستاده بود، جاری گشت و عابد خیس شد. چون برادر بازگشت و عابد را در آن حال بدید، به راز او پی برد و گفت: من این کرامت از آنجا دارم که در سخت‌ترین شرایط، خود را پاک نگاه داشته و مرتکب گناه نشدم، اما تو در یک لحظه دامن به گناه آلودی و کرامت خویش از دست دادی. آری، در سخت‌ترین شرایط نیز می‌توان زمام نفس خویش را در دست داشت و از ارتکاب گناه اجتناب ورزید.

رسول خدا ﷺ در وصیت خویش به ابوذر می‌فرمایند:

«يَا أَبَا ذَرٍّ كُنْ وَرِعًا تَكُنْ عَبْدَ النَّاسِ... اَعْلَمْ أَنَّكُمْ لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا

كَالْحَنَآيَا وَ صُمْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْأَوْتَارِ مَا يَنْفَعُكُمْ ذَلِكَ إِلَّا بَوْرَحٌ^۱

ای ابوذر! پارسایی پیشه کن، عابدترین مردم خواهی بود! بدانکه اگر آنقدر عبادت کنی که کمرهایتان خم شود و آنقدر روزه بگیری که چون نی لاغر شوید، این عبادت جز با پرهیزگاری و روی گردانی از دنیا برای شما سودمند نخواهد بود.

تالی قرآن و نبرد با قرآن ناطق!

شب‌ی از شب‌ها امیر مؤمنان علیه السلام همراه با صحابی خاص خود کمیل بن زیاد، از کوچه‌های مدینه گذر می کردند. کمیل آوای مردی را شنید که با صوتی حزین قرآن تلاوت می کرد و این آیه را می خواند: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ^۲﴾. کمیل در دل آن مرد را ستود، اما سخنی بر لب نیاورد.

در این هنگام امیر مؤمنان علیه السلام رو به کمیل کرده، فرمودند: ای کمیل! فریب صوت حزین و تلاوت نیکوی این شخص را نخور، به راستی که وی از دوزخیان است. کمیل می گوید: من از سخن مولا در شگفت شدم؛ از سویی مرا از آنچه در نهانم می گذشت، آگاه ساخت و از دیگر سو، از فرجام آن مرد و دوزخی بودن او سخن گفت. سال‌ها گذشت و فتنه‌ی خوارج رخ داد؛ پس از جنگ همراه با امیر مؤمنان علیه السلام از میان کشتگان خوارج می گذشتیم.

امیر مؤمنان علیه السلام با نیزه‌ی خود به یکی از کشتگان خوارج اشاره نمودند؛ رو به من کرده، همان آیه را خواندند. دانستم این شخص که در پیکار با امام زمانش کشته شده، همان بود که در آن نیمه شب قرآن را با صدایی حزین تلاوت می کرد.^۳ براستی که کار نیک بدون بهره داشتن از تقوا چنین سرانجامی در پی دارد.

۱. مکارم الأخلاق، الفصل الخامس في وصية رسول الله ﷺ لأبي ذر الغفاري رضي الله عنه.

۲. زمر / ۹.

۳. إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۲، ص ۲۲۶.

تکرار واژه‌ی تقوا

پرسشی که ممکن است به ذهن متبادر شود، این است که این خطبه خود در وصف متقین است، پس چرا واژه‌ی اتقیا در اینجا نیز مورد استفاده قرار گرفته است؟ در پاسخ می‌توان گفت که این تکرار:

۱. برای تأکید است؛

۲. حضرت می‌خواهند ظاهر افراد را به باطن آنان پیوند دهند. تقوای آنها نه تنها در جوارح، بلکه در اعماق قلبشان نفوذ یافته است و همان گونه که در آشکار پارسایند، قلب و اندرون آنان نیز مالا مال از خشیت و خوف الهی است. شاید بتوان گفت که این همانند آیه‌ی قرآنی است که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا ایمان آورید. در این جمله منظور از ایمان نخست، ایمان ظاهری و مقصود از ایمان دوم ایمان قلبی است، به عبارت دیگر بکوشید که از ایمان ظاهری، به سمت ایمانی باطنی و حقیقی گام بردارید.

* از کرده‌ی خویش ترسانند...

«قَدْ بَرَأَهُمُ الْخَوْفُ بُرَى الْقِدَاحِ»؛

ترس بدن‌های آنان را همچون چوبه تیری، لاغر و نحیف ساخته است.

واژه‌شناسی:

برَأَهُمْ: تراشیدن (تیر یا قلم)؛

الْقِدَاحِ: تیر.

در گذشته برای افزایش سرعت و برد تیر آن را تیز می‌کردند. هر چه تیر تیزتر بود، با شتاب بیشتری به هدف می‌خورد. در اینجا برای به تصویر کشیدن بیم پارسایان، این تشبیه بکار رفته است. ترسی که از خدا و روز واپسین در وجود پارسایان نهادینه شده است، موجب می‌شود که با شتاب بیشتری به‌سوی مقصد خویش که ملاقات حضرت دوست با قلبی پاک است، گام بردارند.

اگر معرفت خدا در وجود انسان ریشه دواند، پروای الهی که ثمره‌ی این شناخت می‌باشد، در قلب بارور می‌گردد. هر چه معرفت بیشتر گردد، خوف افزون شود.

«سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ مَنْ ذَا يَعْرِفُ قَدْرَكَ فَلَا يَخَافُكَ»^۱

منزه و بلندمرتبه‌ای و ستایش مخصوص توست، چه کسی است که قدر تو را بشناسد

و خوف و خشیت تو در قلب او ریشه ندواند؟

علم و شناخت خدا راهی است برای ایجاد خشیت، از این رو قرآن کریم پروای الهی را تنها در یک گروه محدود نموده است: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۲. شاید به همین دلیل، در این خطبه ابتدا به ویژگی علم اشاره شده و سپس از خوف

۱. مفاتیح الجنان، دعای صباح.

۲. فاطر / ۲۸.

آنان سخن رانده است.

فرشتگان نیز ترسانند...

روایت شده است جبرئیل درحالی که گریان بود، بر پیامبر ﷺ فرود آمد. حضرت ﷺ فرمودند: چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ عرض کرد: چگونه گریه نکنم؟ به خدا سوگند از روزی که خدا آتش را آفرید، چشمان من از اشک دیده خشک نشده، از ترس آن که مبادا گناهی کنم و به دوزخ گرفتار آیم. سپس افزود: از زمانی که خدا آتش را آفرید، هرگز از ترس آتش، خنده بر لبان میکائیل ننشسته است.^۱ از آنجا که شناخت ما نسبت به آخرت و هراس آن اندک است، ترس ما نیز ناچیز است. چون آیات آغازین سوره ی حج - که در آنها سخن از قیامت و ترسی است که در آن روز بر همگان سایه می افکند - نازل شد، مسلمانان تا به صبح از ترس گریستند و در آن شب خواب به چشمان آنان نیامد.^۲

هراس مردگان از برپایی قیامت...

نقل شده که حضرت عیسیٰ ﷺ همراه با حواریون، از شهر حضرت نوح پس از طوفان گذر نمودند. یکی از یاران درخواست نمود که یکی از این مردگان زنده شود و از او در مورد طوفان نوح سؤال کنند. حضرت عیسیٰ ﷺ بر سر قبری ایستادند و دعا نمودند؛ خدا آن مرده را زنده کرد درحالی که تمام موی سر و محاسن او سفید بود. حضرت عیسیٰ ﷺ از وی پرسیدند: آیا آن زمان که در آغوش مرگ آرمیدی، به همین شکل بودی؟ وی گفت: خیر، من در جوانی زندگی را بدرود گفتم و موی سر و محاسن من مشکلی بود، اما اکنون چون شما دعا نمودید و زنده شدم، گمان بردم که قیامت فرا رسیده است و از ترس قیامت، چنان پریشان گشتم که موهایم سپید شد.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۶، ص ۲۶۰، باب ۲۴. «وَرُوي أَنَّ جَبْرَائِيلَ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَبْكِي فَقَالَ لَهُ مَا يُبْكِيكَ قَالَ مَا لِي لَا أَبْكِي فَإِنَّ اللَّهَ مَا جَعَلَ لِي عَيْنٌ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ مَخَافَةَ أَنْ أُغْصِيَهُ فَيَقْدِفَنِي فِيهَا وَقَالَ مَا ضَحَكَ ميكائيلُ مُنْذُ خُلِقَتِ النَّارُ».

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۷۰، [حج / ۱ تا ۱۲].

* رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر نهان...

«يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَىٰ وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ لَقَدْ خُولُتُوا...»؛

چون بیننده‌ای به آنان نظر افکند، چنین می‌انگارد که اینان بیمارند و گوید: مزاج آنان با هم درآمیخته و بیمارند. حال آنکه (ترس از) امری عظیم با آنان درآمیخته (و آنان را به چنین حالی افکنده است).

خلط به معنای درآمیختن است و چون بیننده‌ای به آنان بنگرد چنین بگمارد که اینان بیمارند. چرا بیننده چنین گمانی در مورد متقین می‌کند؟ پارسایان ظاهری خوب و معقول دارند و برترین‌های زمان خویش به شمار می‌آیند، پس این پندار از چه روی است؟

شاید به این دلیل که گاه برای آنان موقعیت‌های بسیار درخشانی در زندگی اجتماعی یا اقتصادی به وجود می‌آید، ولی آنان چون می‌بینند به دست آوردن این موقعیت، با زیرپا گذاشتن برخی دستورات و آموزه‌های دینی همراه است، از آن موقعیت چشم‌پوشی می‌کنند و این مسئله‌ای است که دنیادوستان قادر به درک و پذیرش آن نیستند. گاه متقی در شرایطی قرار می‌گیرد که قادر است با انجام معامله - ای، یک شبه ره صد ساله رفته، سود هنگفتی به دست آورد، ولی به دلیل آمیختن این خرید و فروش با شبهه از آن چشم می‌شوید، یا می‌تواند با پذیرش شرطی به مقامی عالی دست یابد، اما چون آمیختگی آن را با گناه می‌بیند، بدان پشت کرده و دین را به دنیای خود نمی‌فروشد. برای نمونه:

یکی از شخصیت‌های برجسته و شناخته‌شده‌ی دینی در آلمان زندگی می‌کرد.

روزی نماینده‌ی شرکتی نزد وی آمده، از او درخواست می‌کند که حکم حلال بودن یکی از محصولات آن شرکت را امضا کرده و در برابر مبلغ هنگفتی دریافت کند. وی چون به حلال بودن آن محصول اعتقاد نداشت، از امضا کردن چشم پوشید و خواسته‌ی آنان را اجابت نکرد، درحالی که این امضا سود مادی هنگفتی را برای او دربرداشت. آن شرکت نزد شخص دیگری رفت و وی با تأیید آن کالا، حکم حلال بودن آن را امضا کرد و پس از مدتی همان محصول با مارک حلال در بازار عرضه شد.

دیدگاه برخی افراد تنها مادی است، از این رو قادر نیستند دیدگاه کسانی را که کانون اندیشه‌ی آنان بر محور آخرت می‌گردد، درک کنند. اگر غیرمسلمانی، پارسایی را ببیند که در دل شب در اوج خستگی از خواب ناز چشم می‌شوید و در محراب عبادت به رازونیز و مناجات و گریه می‌پردازد، این مسئله از دیدگاه او جنون به شمار می‌آید.

داستان ذیل شاهد گویای دیگری است از افرادی که به جهت پابندی به دین، از سودی هنگفت چشم شستند:

دو تاجر قراردادی بستند و قرار بر این بود که یکی از آنان برای پرداخت پول و اتمام قرارداد، به منزل دیگری رود. چون به آنجا وارد شد، همسر میزبان به استقبال او آمد و دست خود را برای دست دادن دراز کرد. از آنجا که مهمان شخصی متدین و ملتزم بود، با معذرت‌خواهی از دست دادن طفره رفت، اما میزبان این کار وی را بی‌ادبی تلقی کرد و به همین دلیل معامله را فسخ نمود. در ظاهر تاجر ضرر بزرگی را متحمل شد، اما پس از مدتی به دلیل تغییر قیمت‌ها در بازار، قیمت آن جنس افت شدیدی یافت و تاجر پارسا سود بزرگی کسب نمود.

امری بس بزرگ

«وَلَقَدْ خَلَطَهُمْ أَفْرًا عَظِيمًا»؛

امری بس بزرگ با تاروپود آنان آمیخته شده است.

رنگِ رفساره فبر می‌دهد از سر نهان... / ۱۳۷

قرآن درباره‌ی این امر بزرگ می‌فرماید: ﴿لَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۱

حضور در صحنه‌ی قیامت و ایستادن در محضر خدایی که مثال ذره‌ای از
چشمان او پنهان نیست، روزی بس بزرگ است.

*** نه به اندک راضی اند و نه کثیر را زیاد شمردند**

«لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَلَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ»؛

به کار اندک خود خشنود نمی گردند و فراوانی عملشان را بزرگ و فراوان نمی انگارند. اگر انسان حقیقت خود و عمل خویش و خواری و اندکی آن را در پیشگاه خدا درک کند، هرگز مفتون آن نشده و هیچ گاه عمل خویش را فراوان نمی انگارد.

عرب بادیه نشین در پیشگاه پادشاه

گویند عربی بادیه نشین برای نخستین بار به شهر می رفت؛ در مسیر خود آبی را دید که در گودالی جمع شده است. چون از آن نوشید، آن را بس گوارا یافت. با خود گفت: این آب را به محضر شاه برم که آبی چنین گوارا برای سلطان است. مشک خویش را از آب پر نمود، به سوی قصر روانه شد و آن آب را به محضر سلطان هدیه نمود. سلطان نیز از او تشکر کرد و صله ای به وی داد. چون از قصر برون شد و در بغداد به گردش پرداخت، چشمش به آب دجله افتاد که چون موج خروشان بود. از آن چشید و آن را چنان گوارا یافت که آب آن گودال در برابر آن، جز آبی آلوده و بدطعم نبود. شرم همه ی وجود او را فراگرفت و با خود گفت: سلطان که آبی با این عظمت دیده، کجا آن آب آلوده به چشمش می آید؟

آری! عمل ما هر چه فراوان باشد، در برابر عظمت پروردگار و در قیاس با عمل بزرگان رنگ می بازد و چون ذره آبی است در برابر دریایی خروشان. از این رو پارسایان عمل خود را نادیده می انگارند و آن را هیچ تلقی می کنند.

هیچ کار نکرده ایم...

آیت الله سید مرتضی شیرازی، فرزند بزرگوار مرجع عالی قدر آیت الله العظمی

نه به اندک راضی‌اند و نه کثیر را زیاد شمرند / ۱۳۹

سید محمد شیرازی می‌فرمایند: روزی با پدر خود سخن می‌گفتم، به ایشان عرض کردم: آقا جان! الحمدلله شما خیلی موفقید، تاکنون ۸۳۰ کتاب تألیف نموده‌اید.^۱ ایشان سر به آسمان بلند کردند و با لحنی بسیار حقیقی، سه بار فرمودند: هیچ کار نکردم! هیچ کار نکردم! هیچ کار نکردم!

دیدگاه پارسایان این گونه است؛ هراندازه کار کنند و خدمات ارائه دهند، باز آن را هیچ می‌انگارند. بی‌شک چنین دیدگاهی، متقی را وامی‌دارد که بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر برای نیل به مقامات بالاتر تلاش کند و او را از درجا زدن و واپس ماندن باز می‌دارد.

افرادی که کار اندک خود را بزرگ می‌انگارند، هرگز در زندگی فردی و اجتماعی خویش پیشرفت نمی‌کنند. گویند شخصی، نزد یکی از علما آمد و ساعتی درباره‌ی کتابی که تألیف نموده بود، سخن راند. این اتفاق چند بار تکرار شد و او هر بار با شور و شوق فراوان، از کتاب خود و اهمیت آن سخن می‌گفت. پس از سال‌ها کتابچه‌ی کوچکی را آورد و آن را به‌عنوان کتاب خویش معرفی کرد. چنین شخصی که کار خود را چنان بزرگ می‌انگارد و سال‌ها برای آن تبلیغ می‌کند، پیشرفتی در زندگی نخواهد داشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«يَا أَبَا ذَرٍّ، لَوْ أَنَّ رَجُلًا كَانَ لَهُ مِثْلُ عَمَلِ سَبْعِينَ نَبِيًّا لَاحْتَقَرَهُ وَخَشِيَ أَنْ لَا يَنْجُوَ مِنْ شَرِّ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲

ای اباذر! اگر شخصی عمل هفتاد پیامبر را داشته باشد، سزاوار است آن را اندک انگاشته و ترس آن داشته باشد که مبادا از شر روز قیامت رهایی نیابد.

یکی از خدمت‌گزاران امام حسین علیه السلام تا آخرین لحظات عمر منبر می‌رفت؛ به

۱. این جریان سال‌ها پیش از وفات یافتن مرجع عالی‌قدر بود، تألیفات ایشان در پایان به بیش از هزار و دویست کتاب رسید.

۲. الأمالی، طوسی، دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ق، ص ۵۳۰.

حدی پیر و ناتوان شده بود که توانایی حرکت نداشت و برای رفتن، ناگزیر وی را حمل کرده و از جایی به جایی می بردند. از وی پرسیدند: شما نیاز مادی نداری و توانایی شما بسیار کم است، از چه رو هنوز منبر می روید؟ ایشان فرمودند: من هنوز مطمئن نیستم که یکی از منبرهایم مورد پذیرش قرار گرفته باشد، از این رو تا زمانی که در قید حیات هستم، به وظیفه‌ی خود عمل می کنم.

ابلیس در گفت و گو با حضرت موسی عليه السلام اذعان کرد که اگر آدمی به سه گناه آلوده شود، بر او سلطه خواهد یافت:

- ۱- اگر عمل خویش را زیاد بشمارد؛
- ۲- اگر گناهان خود را کوچک انگارد؛
- ۳- در صورتی که دچار عجب گردد.^۱

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۳۱۴، باب العجب. «... فَقَالَ مُوسَى فَأَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أُذْنِبُهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا أَعْجَبْتَهُ نَفْسُهُ وَاسْتَكْثَرَ عَمَلُهُ وَصَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ».

* مدام در کار سرزنش نفس

«فَهُمْ لَأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ»؛

همیشه نفس خویش را متهم نموده و از اعمال خویش در هراسند.

دیدگاه متقین: به خود و دیگران

پارسایان در مورد دیگران مثبت اندیشند؛ اما نفس خود را همواره متهم نموده و در جست‌وجوی کاستی‌ها و نواقص خویش‌اند. اکثر انسان‌ها ذره‌بین را به‌سوی دیگران زوم کرده و در پی یافتن عیوب دیگران‌اند؛ اما متقین با پردازش و بررسی معایب خود، زمانی برای عیب‌جویی از دیگران ندارند.

یوسف صدیق علیه السلام علیرغم بهره داشتن از مقام عصمت، نفس خویش را از بدی تبرئه نکرده و آن را متهم می‌داند: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»؛^۱ چراکه نفس انسان پیوسته او را به‌سوی گناه سوق می‌دهد و متهم نمودن نفس، او را از سقوط باز می‌دارد.

روایت شده است که: مقدس اردبیلی در بیابان می‌رفت؛ امام زمان علیه السلام رسیدند و او را بر مرکب خود سوار کردند. امام عصر علیه السلام حال چندین تن از عالمان را جویا شدند و ایشان در پاسخ همه را ستوده، از آنان به نیکی یاد نمود. سپس حال ملا احمد اردبیلی را جویا شدند، اما وی به سرزنش و انتقاد از خود پرداخت و گفت: بسیار آدم بدی است، نه علم دارد، نه دین و نه تقوا. حضرت علیه السلام فرمودند: اکنون نیز بر مرکب امام زمانش سوار است؛ او همین که پی برد ایشان امام زمان علیه السلام هستند،

تصمیم به پیاده شدن گرفت؛ حضرت نپذیرفتند و از کار او تشکر کردند.^۱ این در حالی است که مقدس اردبیلی، یکی از بهترین افراد روزگار خود بود و از تقوا چنان بهره‌ای داشت که وی را مقدس نام نهادند.

متقین هراندازه خوب باشند، همچنان دیگران را از خود برتر دیده و برای رسیدن به مدارج بالاتر کمال می‌کوشند. خودبزرگ‌بینی سدی است در برابر پیشرفت و خود کوچک‌انگاری و احساس خلأ و کاستی راهی است برای سوق انسان به سوی نیکی‌ها. هر آن که خود را بزرگ بشمارد، نزد خدا خوار و بی‌مقدار خواهد بود: «مَنْ كَانَ عِنْدَ نَفْسِهِ عَظِيماً كَانَ عِنْدَ اللَّهِ حَقِيرًا».^۲

این قانون تنها در مورد جانداران صدق نمی‌کند، بلکه جمادات نیز از این قانون مستثنی نیستند. گویند که چون خدا زمین مکه را بیافرید، زمین مکه با مشاهده‌ی شکوه و عظمت خود، به خود مباهات کرد و گفت: کدامین زمین همچو من است؟ مرا حرم امن خویش قرار داده و کعبه، خانه‌ی مقدس خود را بر من بنیان نهادی. خدا به آن وحی نمود: خاموش باش! آنچه از فضیلت به تو عطا کردم، در برابر شکوه و عظمت زمین کربلا، چون آبی است که با فرو کردن سوزنی در آب دریا بر سر سوزن جمع گردد و اگر زمین کربلا نبود، تو را فضلی عطا نمی‌کردم...^۳

هم‌چنین نقل شده است که چون خدا به حضرت موسی علیه السلام وحی نمود که کوهی برای عبادت برگزیند، همه‌ی کوه‌ها سربرافراشتند تا موسی آنها را دیده و انتخاب کند. در این میان کوهی سرفروبرد و گفت: من کیستم که کلیم‌الله بر روی من به مناجات با پروردگار نشیند؟

خدا به حضرت موسی علیه السلام وحی نمود که ای موسی! آن کوه سر فروبرده را

۱. تربیت فرزند، درس بیستم، ص ۲۶۲.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۲۶.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۱۴، باب استحباب التبرک بکربلاء؛ کامل الزیارات، ص ۲۶۷.

برگزین، که او برای خود شخصیتی قائل نشد.

عبادتی آمیخته با غرور

روزی عالمی از عابدی چگونگی عبادتش را جويا شد. عابد که به عجب گرفتار آمده بود، گفت: آیا از هم چو منی، عبادتش را جويا می‌شوی؟
عالم از گریه‌ی او پرسید، گفت: آن قدر می‌گیرم تا اشک‌هایم بر گونه جاری شود!

دانشمند گفت: «اگر بخندی و ترسان باشی، به از آن است که بگریی و بر خود بی‌بالی!»^۱

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «خدای با چیزی برتر از عقل، مورد پرستش قرار نگرفته است و مؤمن تا زمانی که ده ویژگی در او بارور نشده باشد، عاقل نخواهد بود... دهمین ویژگی این است که: کسی را نبیند، جز این که با خود بیندیشد که او برتر و پارساتر از من است؛ چرا که انسان‌ها دو دسته‌اند: گروهی که از وی برتر و پارساترند، در این صورت برای آنان تواضع و کرنش کند، تا به درجه‌ی آنان رسد و چون کسی را ملاقات نماید که در ظاهر از وی دون پایه‌تر است، با خود بیندیشد که شاید صفات ناشایست این شخص بر او نمودار شده، و گرنه صفات پسندیده در او نهاده است و چه بسا عاقبت او به خیر و نیکی بینجامد».^۲

بنده‌ی مقرب حق...

روزی عابدی از بنی اسرائیل از خدا درخواست نمود که یکی از بندگان شایسته و مقرب خویش را به او نشان دهد. خدای تبارک و تعالی به وی الهام نمود که فلان

۱. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة)، ج ۱۲، ص ۱۲۵. «أتی عالم عابدا فقال له: كيف صلاتك؟ فقال: مثلي يسأل عن صلاته و أنا أعبد الله منذ كذا و كذا؟ فقال: كيف بكاؤك؟ قال: أبكي حتى تجري دموعي، فقال له العالم: فإن ضحكت و أنت خائف أفضل، من بكاؤك و أنت مدل إن المدل لا يصعد من عمله شيء».

۲. الخصال، ج ۲، ص ۴۳۳.

کفاش یکی از بندگان مقرب من است. عابد به سوی کفاش روانه شد؛ روزی با وی زیست؛ نه از او عبادت چندانی دید، نه شب‌زنده‌داری شایان ذکر و نه روزه‌داری. از کار وی در شگفت شده، به جایگاه مناجات خویش بازگشت و پرسش خود را تکرار کرد. به او الهام شد: همان کفاش بنده‌ی مقرب ماست. عرضه داشت: آن کفاش عبادتی جز واجب ندارد. الهام شد: نزد او برو و از وی پرس که این صورت نیکو و رخسار نورانی، از بهر کدامین عمل وی است؟ عابد به شهر روانه شد؛ دگر باره آن کفاش را دید و علت سیمای نورانی وی را جویا شد. کفاش گفت: این چهره‌ی نورانی از آن روست که هرگز کسی را ندیدم، جز این که با خود اندیشیدم که وی رستگار شد و من هلاک گشتم. بی‌شک این طرز تفکر، احساس نیاز را در انسان به وجود آورده و او را به خودسازی وامی‌دارد.

دمی فروتنی

عابدی از بنی اسرائیل چهل سال به عبادت پرداخت و سپس یک قربانی تقدیم کرد، اما قربانی مورد پذیرش قرار نگرفت. وی به خود خطاب کرد: این عدم پذیرش جز به علت بی‌قابلیتی من نبوده است. به او الهام شد: این انکسار و خودشکنی تو، از چهل سال عبادت (آمیخته با عجب تو) تو برتر است.^۱

۱. الوافی، ج ۴، ص ۳۰۰. «عن الحسن بن الجهم قال سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول إن رجلاً من بني إسرائيل عبد الله أربعين سنة ثم قرب قرباناً فلم يقبل منه فقال لنفسه ما أوتيت إلا منك وما الذنب إلا لك قال فأوحى الله تعالى إليه ذمك لنفسك أفضل من عبادتك أربعين سنة».

* ترسان از کردار خویش

«وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ»؛

از اعمال خویش در ترس و هراسند.

در ادبیات عرب، برخی افعال با توجه به حرف اضافه‌ای که پس از آن می‌آید، تغییر معنا می‌دهد. «أَشْفَقَ» نیز ثلاثی مزیدی است که معنای خود را، از حرف جر پس از خود دریافت می‌کند.

- «أَشْفَقَ عَلَيَّ» به معنای مهر ورزیدن، عطوفت و مهربانی؛

- «أَشْفَقَ مِنْ» به معنای ترسیدن و در هراس بودن است.

ترس متقی از چه روی است؟ و به چه دلیل انسان پارسا از اعمال نیک خویش در هراس است؟ شاید به این دلیل که:

۱. نمی‌داند آیا عملش مورد قبول واقع شده است یا نه؟

۲. و اگر آن عمل مورد پذیرش قرار گرفته، ترس آن دارد که مبادا گناهی کند و بر اعمال خود قلم حذف و نابودی کشد.

چنان که روایت شده است: «روزی پیامبر اکرم ﷺ در جمع یاران فرمود: هر که یک بار لا اله الا الله گوید، درختی برای وی در بهشت غرس می‌شود. یکی از یاران برخاست و گفت: ای رسول خدا! پس ما در بهشت باغستان‌های فراوانی داریم. ایشان فرمود: آری! به شرط آن که آتشی نفرستید که همه‌ی آن باغ‌ها را به آتش کشد»^۱.

۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۱. «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ غَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ شَجَرَنَا فِي الْجَنَّةِ لَكَثِيرٌ قَالَ نَعَمْ وَلَكِنْ إِيَّاكُمْ أَنْ تُرْسِلُوا عَلَيْهَا نِيرَانًا فَتُحْرَقُوهَا».

قرآن کریم نیز حسنه را مشروط به بردن آن با خود به عالم آخرت دانسته است: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ﴾^۱ پس صرف انجام کار نیک کافی نیست، بلکه باید از آن عمل محافظت نمود تا نابود نگردد و آن را همراه خود به صحنه‌ی قیامت حاضر نمود. شاید به همین دلیل است که خداوند (پذیرش یا عدم پذیرش) اعمال را بر بندگان آشکار نمی‌کند، به این دلیل که:
- انسان هرگز دچار تکبر نشود؛
- شخصی که نداند عملش مورد قبول واقع شده است یا نه، همیشه در حال انجام اعمال نیک است.

در روایات آمده است که بنده‌ای در روز قیامت در پیشگاه خداوند حاضر می‌شود. هنگامی که نامه‌ی عملش را به دست وی می‌دهند، برخلاف انتظار در آن تنها یک سجده و یا یک رکوع مشاهده می‌کند. چون از چرایی آن جویا می‌شود، به او خطاب می‌گردد که از تمامی اعمال تو، تنها همین یک سجده مورد پذیرش قرار گرفته است. به همین دلیل است که پارسایان از اعمال نیک خویش ترسانند، مبدا در صحنه‌ی قیامت حضور یابند و تمامی اعمال خود را نیست و نابود بینند.
امیر مؤمنان علیه السلام که سرور و پیشوای پرهیزکاران است، از کمی زاد و توشه افسوس می‌خورد: «أَوْ مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بَعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوَرِدِ»^۲ و سلمان محمدی که در فضیلت، به پایه‌ای رسیده است که خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله در شأن او می‌فرماید: «سَلَمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»^۳ چون زندگی را بدرود می‌گوید، امیر مؤمنان علیه السلام دستور می‌دهند که این بیت شعر بر سنگ مزار او حک شود:

«وفدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات و القلب السلیم»

«من بدون زاد و توشه، بر شخص بزرگوار و کریمی (خدا) وارد شدم.»

۱. انعام / ۱۶۰.

۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، ص ۴۸۱.

۳. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۱۲۱؛ بقره / ۱۴ الی ۱۵.

ترسان از کردار فویش / ۱۴۷

چراکه اعمال ما هر چند فراوان، در برابر نعمت‌های بی‌شمار خدا ناچیز است و ما
به خاطر این عبادات، حقی بر خدا نداریم.

* در هراس از ستایش دیگران

«إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تَوَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ»؛

اگر مورد ستایش قرار گیرند، از آن مدح و ستایش ترسان شوند و گویند: من نفس خود را بهتر از دیگران می‌شناسم و پروردگارم مرا بهتر از خویشان می‌شناسد. بار پروردگارا! مرا با گفته‌ی آنان مؤاخذه‌ی منما، مرا بهتر از آنچه می‌گمارند، قرار بده و هر آنچه بر آنان مستور مانده، مورد بخشش و آمرزش خویش بنما.

واژه‌شناسی:

زُكِّيَ: مورد مدح و ستایش قرار گرفتن

شخص سالک در مسیر رهایی به تقوا، با برخی موانع روبه‌رو می‌شود؛ این موانع عبارتند از:

- موانع درونی؛

- موانع بیرونی.

موانع درونی مربوط به نفس و قلب انسان است. گاه صفاتی در قلب ریشه می‌دواند که انسان را از دستیابی به تقوا باز می‌دارد. برخی از این عوامل عبارتند از: خودپسندی، حسد، غرور و خودبزرگ‌بینی. این صفات به دو دلیل بسیار خطرناکند: از آن رو که بسیار زیرکانه در قلب زبانه می‌کشد، تا جایی که ممکن است یکی از این صفات در اندرون شخصی وجود داشته باشد، ولی وی از وجود آن بی‌خبر

باشد؛ از سوی دیگر درمان این صفات بسیار سخت است و نیاز به زمانی طولانی دارد؛ به همین دلیل حضرت در ابتدا، با بیان «علماء حلما»، «دانشمندانی بردبار و خودساخته»، به آن صفات اشاره نموده‌اند.

موانع برونی در پیرامون و محیط انسان هستند که با ایجاد فضای نامساعد و مغایر با تقوا، انسان را از رهیابی به کمال بازمی‌دارند. برخی از این عوامل عبارتند از: ثروت، همسر، فرزندان، دوستان و...

برای مثال آنچه زبیر را به تباهی سوق داد، فرزندش عبدالله بود. زبیر از محدود افرادی بود که با شورای سقیفه بیعت نکرد و از چهار نفری بود که با سری برهنه در میعادگاه حضور یافت، ولی چون فرزند ناخلف او - عبدالله - جوان شد، وی را به مقابله و پیکار با امام زمانش تشویق نمود، تا جایی که یکی از سران و پرچم‌داران و آتش افروزان جنگ جمل شد. در روز جنگ، حضرت ﷺ با زبیر سخن گفتند و با ذکر سوابق خود، او را از پیکار بازداشتند. وی تصمیم گرفت از میدان نبرد کناره‌گیری کند اما پسرش با متهم کردن پدر به ترس، او را به ادامه‌ی جنگ واداشت و بدین ترتیب زبیر دین و دنیای خود را فدای احساسات پدرانه کرد. همچنین عامل گمراهی بلعم باعورا همسرش بود که با ترفندهای خود، بلعم را به دعا علیه حجت زمانش، حضرت موسی ﷺ، ترغیب و تشویق نمود.

از دیگر عوامل برونی که سالک را از سیر بازداشته و یا حرکت وی را کند می‌کند، مدح و ثنای دیگران است، چراکه ممکن است این ستایش‌ها، به مرور زمان شخص را به سمت خودبزرگ‌بینی سوق دهد و او با شنیدن تعریف و تمجید دیگران، برای خود، شخصیتی قائل شود.

از این رو پارسایان همواره از ستایش دیگران ابا دارند و با شنیدن مدح و ثنای آنان، نه تنها خشنود نشده، بلکه هاله‌ای از ترس و اندوه وجودشان را دربرمی‌گیرد.

آیت‌الله العظمی سید محمد شیرازی نقل می‌کند:

«روزی همراه با پدرم^۱ از حرم مطهر سیدالشهدا علیه السلام بازمی‌گشتیم. در این هنگام پیرمردی جلو آمد و دست ایشان را بوسید. من ملاحظه کردم که آقای والد بسیار غمگین شدند، قطرات اشک از چشمان ایشان سرازیر شد و سخنی را زیر لب زمزمه کردند. چون دقت کردم، دیدم ایشان با خود می‌گویند: مبادا حال من به گونه‌ای باشد که روز قیامت، نیازمند شفاعت شخصی باشم که در دنیا دست من را می‌بوسید.»

آیا مدح و ستایش و سرزنش به کلی ناشایست و ناپسند است؟

پاسخ: اگر کسی را مدح کنیم که؛ شایستگی مدح را دارد، و این ستایش سبب تشویق دیگر افراد جامعه شده، به گسترش نیکی‌ها کمک کند، در این صورت مدح و ستایش بار مثبت دارد و شایسته است. در مورد ذم و نکوهش نیز همین گونه است: اگر طرف استحقاق نکوهش داشته باشد و نکوهش رنگ نهی از منکر داشته، عاملی بازدارنده از ترویج فساد در جامعه به شمار آید، نه تنها نکوهیده نیست، بلکه لازم است. برای مثال نکوهیدن حاکم ظالم امری ضروری است و از طغیان و سرکشی بیشتر او جلوگیری می‌کند.

از این رهگذر می‌توان به ستایش و یا سرزنش در قالب شعر در طول تاریخ اشاره کرد. شاعران اهل بیت برای تبیین حقوق اهل بیت و ظلم و فساد دشمنانشان، از این سلاح دوسویه بهره‌ی فراوان بردند و نقش مهمی در آشکار نمودن حقایق داشتند. دعبل خزاعی از جمله شاعران آزاده‌ای بود که در تبیین مقام اهل بیت، شهادت بسیار از خود به نمایش گذاشت و همواره در ستایش آنان و نکوهش دشمنانشان، اشعاری بسیار بلیغ سرود. چون برخی او را از فرجام این کار ترساندند و از حکومت طاغی آن زمان بیم دادند، پاسخ داد: من چهل سال است که «طناب دارم» را با خود حمل می‌کنم؛ کنایه از این که من از همان زمان که قدم در این راه گذاشتم، خود را برای

۱. آیت الله العظمی سید مهدی شیرازی، از مراجع بزرگ و بسیار پرهیزکار که کرامات داشته‌اند.

شهادت و رفتن بر چوبه‌ی دار آماده کرده‌ام.^۱

امام صادق علیه السلام در ضرورت عدم تأثیرپذیری از ستایش دیگران، می‌فرماید:

بدان تو ولی ما نخواهی بود، مگر این که بدان جایی که اگر تمام اهل دنیا به مدح و ثنای تو بپردازند، شاد نشوی و اگر تمام مردم دنیا تو را مورد سرزنش و مذمت قرار دهند، غمگین نگردی؛ بلکه خود را بر کتاب خدا عرضه کن. اگر رفتار و منش خود را همسو با کتاب خدا دیدی، شاد شو حتی اگر تمام دنیا علیه تو باشد و اگر خود را در مسیری غیر از مسیر قرآن مشاهده کردی، (از چه روی به ستایش مردم) غره شده، فریفته گشته‌ای؟^۲

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۹، ص ۲۶۰، باب ۱۷.

۲. تحف العقول، ص ۲۸۴. «وَاعْلَمْ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرَكَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوَاءٌ لَمْ يَحْزَنْكَ ذَلِكَ وَلَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسْرُكَ ذَلِكَ وَلَكِنْ اغْرَضْ نَفْسَكَ عَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّ كُنْتَ سَالِكًا سَبِيلَهُ زَاهِدًا فِي تَرْهِيْدِهِ رَاغِبًا فِي تَرْغِيْبِهِ خَائِفًا مِنْ تَخْوِيفِهِ فَاقْبُتْ وَأُبَشِّرْ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّكَ مَا قِيلَ فِيكَ وَإِنْ كُنْتَ مُبَايِنًا لِلْقُرْآنِ فَمَا ذَا الَّذِي يَغُرُّكَ مِنْ نَفْسِكَ».

* توانمندی در دین

«فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ»؛

از علامت آنان این است که در دین توانمندند.

حضرت پس از اشاره به صفات نهانی و اندرونی متقین، به بیان ویژگی‌ها و علامت‌های آنان می‌پردازد. شاید بتوان گفت که ویژگی‌ها و صفاتی که پیش‌تر گفته شد، عام بوده و ممکن است افرادی مصلحت‌اندیش، در راستای رسیدن به خواسته‌های دنیوی و هواهای نفسانی خویش، خود را به آن صفات بیارایند و بدین‌وسیله افراد ساده‌لوح را به دام اندازند. برای مثال اهل سنت عُمر را انسانی ساده و زاهد می‌دانند، حال آنکه وی این زهد را دستاویزی ساخته بود، برای رسیدن به مقاصد شوم و حکومت دنیا. از دیگر سو در بیان ویژگی‌های عُمر آمده است که شخص بسیار خسیس و بخیلی بوده، در نتیجه این زهد ظاهری، از شدت بخل او نشأت گرفته بود؛ در این صورت مسلم است که زهد عُمر از رذایل اوست نه از فضایل او.

همچنین عبدالله بن عمر، از شب‌زنده‌داری و زهد دامی ساخته بود برای شکار روح و اندیشه‌ی ساده‌دلان. امیر مؤمنان علیه السلام در وصف او فرمودند: او از لباس زهد استفاده کرد تا به خلافت و دنیا برسد اما به آن نرسید.

امیر مؤمنان علیه السلام در گفت‌وگو با کمیل، از عالم نمایانی سخن می‌گویند که لباس دین را، ابزاری برای نیل به دنیا قرار می‌دهند: «هَا إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا وَأَوْمًا إِلَى صَدْرِهِ يَبْدُو لَمْ أَصِبْ لَهُ حَمَلَةٌ بَلَى أَصِيبُ لَقِنَا غَيْرَ مَأْمُونٍ يَسْتَعْمِلُ آلَةَ الدِّينِ فِي الدُّنْيَا»؛ حضرت به سینه اشاره کردند و فرمودند: در اینجا دانشی فراوان است! اگر بیابم کسانی را که این دانش را حمل کنند! بلکه افرادی را یافتم که قابلیت درک آن را

دارند، اما قابل اطمینان نیستند و دین را آلت دست یابی به دنیای خود قرار می دهند.^۱

اما از اینجا به بعد سخن از ویژگی‌ها و علامت‌های خاص متقین است: «فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ؛ ویژگی‌هایی که تنها به پارسایان اختصاص دارد و آنان را از دیگران متمایز می‌کند. این ویژگی‌ها با «قوی بودن متقی در دین» آغاز می‌گردد. حضرت ﷺ در این سخن، بین افراد متقی و متقی نما وجه تمایزی قرار داده‌اند.

توانمندی در دین

چنانکه پیشتر اشاره شد، عواملی را که باعث خروج از دین می‌شوند، می‌توان به دو بخش تقسیم نمود:

۱. عوامل درونی، که خود دو بخش است:

الف. شهوات: که به عملکرد فرد و کردار او مربوط است. ممکن است فرد حرمت بسیاری از احکام را بداند، ولی تحت تأثیر خواسته‌ها و شهوات آن را مرتکب شود؛

ب. شبهات: که فکر و عقیده را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛

۲. عوامل بیرونی؛ مانند مال، ثروت، شهرت، مقام، فرزندان و ...

پارسایان در تمامی این موارد، دست به چنان خودسازی زده‌اند که تحت تأثیر هیچ‌یک از این عوامل قرار نگرفته، از دین خارج نمی‌گردند. برای آنان دین اصل است و سایر مسائل را بر محور دین می‌سنجند؛ از نظر فکر و اندیشه، در زلال معارف اهل بیت پرورش یافته و چنان با علوم ایشان انس گرفته‌اند که هیچ شبهه‌ای، آنان را به ضعف اندیشه و سقوط نمی‌اندازد؛ در شهوت‌ها، بر مرکب نفس خویش سلطه داشته و زمام آن را به دست گرفته‌اند. نفس آنان مرکب راهوار و رامی است، که لحظه‌ای از فرمان عقل تخطی نمی‌کند.

۱. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص ۲۲۸.

قرآن در آیات مختلف دستور داده است که دین را با قوت بگیرید؛ به حضرت موسی وحی شد: ﴿فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ﴾^۱ و در مورد بنی اسرائیل سه بار خطاب آمد که: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾^۲. بنی اسرائیل سالیان متمادی، در سایه‌ی حکومت ظالمانه‌ی فرعونیان زیستند و طوق بندگی و بردگی فرعون را بر دوش داشتند، به همین دلیل روحیه‌ی ضعیف و اراده‌ای سست و ناپایدار یافته بودند. گویند که آنان چون رو به‌سوی نماز می‌آوردند، چنان سست و بی‌حال بودند که گویی مردگان‌اند و این نشان می‌دهد که آنان نماز و دین را جدی نگرفته و آن را با توان و نیرو برپا نمی‌نمودند، از این رو در چند جای قرآن دستور یافتند که آنچه ابلاغ شده را جدی بگیرند و با تمام انرژی و توان به اجرا گذارند.

۱. اعراف / ۱۴۵.

۲. بقره / ۶۳ و ۹۳؛ اعراف / ۱۷۱.

* که نرمی کند تیغ برنده کند

«وَ حَزْمًا فِي لَيْنٍ»؛

در عین جدی بودن نرم‌خوست.

واژه‌شناسی:

حَزْم: جدیت در انجام کار، محکم کاری نمودن.

لَين: نرمی و نرم‌خویی.

شخصیت روحی و روانی اکثر افراد، بعد ویژه‌ای دارد و قادر به جمع صفات متضاد نیست. افراد بسیار دقیق و منظم، حالتی خشک و جدی پیدا می‌کنند و افراد بسیار نرم‌خو، از انضباط دور می‌شوند. ولی پارسایان صفات نیک را هرچند متضاد، درهم آمیخته و نفس خود را بدان آراسته‌اند. نه جدیت آنان را به خشکی و خشونت و به اصلاح «خشک مقدس» بودن سوق می‌دهد و نه نرم‌خویی و سازش، منجر به مسامحه و سهل‌انگاری آنان می‌گردد. هر صفتی را آفتی است و آفت دوراندیشی این است که انسان را به وسواس، جمود و خشونت می‌کشاند؛ اما پارسایان صفات نیک خود را از آلودگی به آفات بازداشته‌اند.

لین و نرمی، هم چون سایر صفات دارای دو مفهوم سلبی و ایجابی است:

- گاه به معنای تواضع و نرمش است؛

- و گاه به معنای سستی در دین.

آنچه پسندیده و مطلوب است، لین به معنای اول است و معنای دوم نه تنها پسندیده نیست، بلکه به شدت مذموم و ناپسند است.

نرم‌خویی و انعطاف‌پذیری در زندگی مشترک

از خصوصیات فرد مؤمن، نرم‌خویی و رفتار توأم با ملاطفت و فروتنی است.

فردی که بتواند در برابر شرایط سخت زندگی، خویشتن‌داری و انعطاف‌پذیری از خود نشان دهد، محیطی آرام همراه با صلح و دوستی را در خانواده به وجود می‌آورد، رفتارش بازتاب منفی ندارد و دیگران را حتی اگر خصمانه و تندخو باشند، به سوی خود جذب می‌کند.

رفتار زن و شوهر بر اساس نرم‌خویی، بذری دوستی و صفا را در دل می‌کارد و کینه و اختلاف را از بین می‌برد. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند:

«هر کس خوی نرم‌تری دارد از محبت دائمی دودمانش برخوردار خواهد بود.»^۱

نرم‌خویی به معنای سستی و بی‌تفاوتی نیست و انعطاف‌پذیری، با لجاجت و اصرار غیرمنطقی بر انجام کاری منافات دارد. چه‌بسیار افرادی که به تمام جوانب یک مسئله اشراف دارند و در عین حال که در برخورد با آن قاطع و جدی هستند، از خشونت و تندخویی دوری می‌گزینند.

در زندگی مشترک اگر یکی از طرفین تندخو و پرخاشگر باشد، دیگری می‌تواند با صبر و حوصله، رفتار او را تعدیل نموده و با درایت، ارتباطی صمیمی و لطیف را میان خود و همسرش برقرار نماید. ولی گاه هیچ‌کدام از طرفین نرم‌خویی و انعطاف‌پذیری نشان نداده و بر نظر و عمل خود لجاجت و اصرار می‌ورزند، در چنین شرایطی آرامش زندگی برهم خورده و هر یک از طرفین انتظار دارد که دیگری از موضع خود عقب‌نشینی کند. اگر زوج جوان به لذت‌های زندگی و شاد کردن یکدیگر بیندیشند، مسلماً بر سر ساده‌ترین و کوچک‌ترین مشکلات زندگی و اختلاف سلیقه‌ی موجود فی‌مابین، جدال نموده و از خود انعطاف‌پذیری لازم را نشان می‌دهند.^۲

۱. بحارالانوار (ط بیروت)، ج ۴۰، ص ۱۶۳. «وَمَنْ تَلَّنْ حَاشِيَتَهُ يَسْتَلِمُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ».

2. <http://hamsaran.astanemehr.ir/DesktopModules/Articles/showarticles.aspx?ItemId=712&mid=251> مریم ظریف

* ایمان آمیخته با یقین

«وَإِيمَانًا فِي يَقِينٍ»؛

ایمانشان همراه با یقین است.

یقین در برابر شک قرار می‌گیرد و به معنای دانش و آگاهی است و ایمان به معنای دانش، به همراه باور قلبی است و دل بستن و عمل کردن بنابر آن دانش... گاه فرد به مسئله‌ای دانش و یقین قلبی دارد، اما در مقام عمل، از یقین خود رویگردان است و بر اساس خواسته نفس و شهوت خویش عمل می‌کند. چنین شخصی گرچه یقین دارد، اما یقین او تهی از ایمان است. در نخستین سده‌ی تاریخ اسلام افراد بسیاری بودند که به منزلت امیر مؤمنان علیه السلام آگاهی داشتند و فضل و مقام و خلافت بلافضل ایشان برایشان آشکار بود، باین حال از دل سپردن به ولایت وی سر باز زدند و از یاری ایشان دست شستند. نخستین غاصبان خلافت، ابوبکر و عمر، کوچک‌ترین تردیدی در مقام مولا علیه السلام نداشتند،^۱ باین حال با سر باز زدن از ولایت ایشان، به علم و آگاهی خویش توجهی ننمودند. ابوسفیان‌ها، ابوجهل‌ها، ابولهب‌ها و... نیز از کسانی بودند که ذره‌ای شک در نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله نداشتند، باین حال با انگیزه‌های مادی و دنیوی از ایمان و اقرار به نبوت سر برتافتند. قرآن کریم درباره چنین افرادی می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلوًّا»^۲؛ درحالی که به آن یقین داشتند، آن را انکار کردند. مثالی که می‌توان در این مورد زد، افرادی هستند که با آنکه به زیان‌بار بودن

۱. برای آگاهی بیشتر: ر.ک: حدیث غربت، دریافتی از خطبه ششقیه، سیده ز شیرازی.

۲. نمل / ۱۴.

سیگار و مواد مخدر یقین دارند، بنا بر دانش خود عمل نکرده و از استعمال آن اجتناب نمی‌ورزند. بد نیست به جریانی اشاره کنیم:

در یکی از کشورهای غربی سمیناری درباره‌ی شراب و زیان‌های آن برگزار شد. دانشمندان هر یک سخنی گفته و در بدی شراب و عوارض آن نکته‌ای بیان می‌کردند. یکی از افراد حاضر در این کنفرانس می‌گوید: یکی از سخن‌گویان، چنان مؤثر سخن راند که با خود اندیشیدم، هر شراب‌خواری تحت تأثیر این سخنان قرار گرفته و دست از شراب خواهد شست. بر آن شدم که با گوینده‌ی آن سخنان گفت‌وگویی داشته باشم. فردای آن روز، آن شخص را در مسیرم دیدم؛ به طرف او رفتم تا با وی سخن بگویم، ولی با کمال شگفتی او را مست یافتم. به وی گفتم: تو دیروز آن چنان درباره‌ی زیان‌های شراب سخن گفتی که گمان بردم هر که سخن تو را بشنود، شراب را ترک خواهد کرد، اما خود شراب می‌نوشی؟ خنده‌ای کرد و گفت: در مقام سخن راندن، من به‌خوبی به بدی‌های آن آگاهی دارم، ولی در مقام عمل نمی‌توانم از نوشیدن آن اجتناب کنم.

چنین شخصی گرچه به مضرات شراب آگاهی دارد، اما به یقین خود ایمان و دلبستگی ندارد.

پارسیان هر آنچه را که دریافته‌اند و باور نموده‌اند، با ایمان درمی‌آمیزند. رفتار و کردار آنان بنابر باورهای ایشان است، نه خواسته و تمنای دل و هوای نفس...

آنان که یقین نمودند رفتنی هستند

در حالات آیت‌الله‌العظمی میرزا مهدی شیرازی رحمته‌الله نقل شده است که شخصی نزد ایشان آمد و گفت: اگر به شما گفته شود که تا سه روز دیگر، زندگانی را بدرود گفته و چشم از زندگی فرو می‌بندید، در این سه روز چه خواهید کرد؟ ایشان بی‌هیچ درنگ و تأملی که برخلاف شیوه‌ی همیشگی وی بود، فرمودند: من در این سه روز همین کارهایی را که بدان مشغولم، ادامه می‌دهم. این جریان بیانگر این است که ایشان بارها و بارها، زندگی خود را سنجیده و ارزیابی کرده‌اند. ایشان

زندگی خود را بر پایه‌ی این باور که «روزی خواهم مرد»، بنا کرده بودند و هر لحظه آمادگی مرگ را داشتند. چنین شخصی عمل خود را به همان اندازه که مرگ را باور دارد و بدان یقین پیدا کرده است، پایه‌گذاری می‌کند.

در زندگی یکی از علما نقل شده است که ایشان فرزند خود را از دست داد. بی‌شک داغ فرزند بسیار سخت و سنگین است؛ روز بعد اطرافیان، با کمال شگفتی وی را دیدند که منزل را به قصد نماز جماعت ترک می‌کند. پرسیدند: حاج آقا! کجا؟ مردم همه برای تسلیت گویی به شما بدین جا آمده‌اند.

فرمودند: منزلگاهی است که همه به‌سوی آن روانه می‌شویم، یکی زودتر و یکی دیرتر. اکنون فرزندم به منزل حقیقی خود کوچ کرده است و من نیز، روزی بدانجا خواهم رفت.

آری! بسیاری از ما به وجود مرگ یقین داریم، ولی آیا عملکرد ما نیز بیانگر باور ما به مرگ است؟ یا به گونه‌ای رفتار می‌کنیم که گویی «مرگ حق است، اما برای همسایه...»؛ به‌راستی آیا بسیاری از ما در عمل، مرگ را از خود دور نمی‌بینیم؟ اما پارسایان مرگ را حقیقتی ملموس و واقعیتی نزدیک می‌بینند و نه تنها در مقام اندیشه بلکه در مقام عمل، بنابر یقین خود گام برمی‌دارند.

* حرص و رزی در کسب دانش

«وَ حِرْصاً فِي عِلْمٍ وَ عِلْماً فِي حِلْمٍ»؛

در طلب دانش حریص‌اند و دانش خویش را با حلم و بردباری آراسته و درآمیخته‌اند.

حرص از صفاتی است که به‌خودی‌خود بد نیست، چرا که اگر بد بود، وجود آن در انسان‌ها برخلاف حکمت می‌بود. این صفت نیز چون سایر صفات از متعلق خود رنگ می‌گیرد؛ اگر متعلق آن امری نیک بود، حرص ورزیدن نه‌تنها بد نیست، بلکه شایسته و پسندیده است. در صفات رسول خدا بیان شده است که ایشان در امر هدایت بندگان، بسیار حریص بودند: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ﴾؛ پیامبری از جنس خودتان به‌سوی‌تان آمد که آنچه از رنج‌ها و ناملایمات به شما می‌رسد بر او سخت است، اشتیاق شدیدی به [هدایت] شما دارد.^۱

برخی اعمال‌اند که حرص ورزیدن در آنها شایسته و نیکو است: برای مثال حرص ورزیدن در کارهای نیک و سبقت در آن، حرص در خدمت به دین، یا در استفاده‌ی بهینه از عمر. علم نیز از جمله گزاره‌هایی است که حرص ورزیدن در آن، شایسته و نیکوست. جالب این است که آنچه پارسایان دارند، تنها طلب دانش نیست؛ آنان به این مقدار بسنده نمی‌کنند، بلکه در امر دانش حریص‌اند. امیر مؤمنان علیه السلام در سخنی به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ دُنْيَا وَ طَالِبُ عِلْمٍ»؛

دو گرسنه‌اند که هرگز سیر نمی‌شوند: آن که در جست‌وجوی دنیا است، و آن که در جست‌وجوی علم است.

آموزش؛ فدیة رهایی اسیران کافر

در جنگ بدر هفتاد تن از مشرکان به اسارت مسلمانان درآمدند. برخی از این اسیران، از افرادی بودند که حروف الفبا و خواندن و نوشتن را فرا گرفته و از محدود باسوادانی بودند که در جزیره العرب می‌زیستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فدیة این افراد را، آموزش خواندن و نوشتن به ده تن از فرزندان مسلمانان قرار دادند. آن زمان مسلمانان از نظر اقتصادی در تنگنای شدیدی بودند و اگر این مشرکان مبلغی پول را به عنوان فدیة می‌پرداختند، مشکلات معیشتی مردم را تا حدودی بهبود می‌بخشید، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله با دید ژرف خود، علم‌آموزی را فدیة قرار دادند و این بیانگر اهمیت علم در دین اسلام است.

نمونه‌هایی از حرص ورزی عالمان در طلب علم

در تاریخ یکی از علما نقل شده است که: شب‌هنگام به مطالعه می‌پرداخت و چون خواب بر او غلبه می‌یافت، در بستر نمی‌خوابید. بلکه کاسه‌ای را به صورت واژگون بر روی چراغی روشن قرار می‌داد، پیشانی خود را بر آن کاسه می‌گذاشت و لحظاتی خواب او را درمی‌ربود. ولی پس از اندکی، کاسه بر اثر حرارت چراغ گرم می‌شد و پیشانی‌اش می‌سوخت؛ به همین دلیل از خواب می‌پرید. بدین ترتیب تا صبح بیدار می‌ماند و تنها لحظاتی را می‌خوابید.

در زندگی یکی دیگر از مردان دین نقل شده است که گاه بر سر مسئله‌ای می‌نشست و به اندازه‌ای در آن غرق می‌شد که گذر زمان را به کلی فراموش می‌کرد. زمانی به خود می‌آمد که صدای اذان از مأذنه بلند می‌شد و او تازه پی می‌برد که چندین ساعت است، بدون احساس خستگی و ملالت در حال علم‌آموزی و تأمل بوده.

آیت الله سیدحسن شیرازی در زینبیه‌ی شام حوزه‌ای را تأسیس نمودند و در همان زمان، مدرسه‌ی الامام‌المهدی را در لبنان پایه‌گذاری کردند، از این رو به صورت

مداوم بین لبنان و شام در رفت و آمد بودند. مسیر بین این دو کشور دو ساعت است و ایشان برای این که فرصت را از دست ندهند، در این مسیر به تأمل در آیات قرآن می پرداختند و نکاتی را که با تدبیر در می یافتند، بر تکه کاغذهایی که به همراهشان بود، به رشته ی تحریر در می آوردند. نتیجه ی آن، کتابی است به نام «خواطری عن القرآن» که در سه جلد به چاپ رسیده است.

در تاریخ بزرگان دین که در نجف می زیستند، نقل شده است که هر شب جمعه به کربلا مشرف می شدند. یکی از عالمان به ایشان فرمود: زیارت سیدالشهدا علیه السلام امری مستحب و هدایت امری واجب است. «شما این زمانی که در مسیر هستید، باید به هدایت مردم پردازید». ایشان دفتری را به آن عالم نشان دادند که با خطی بد نوشته شده بود و فرمودند: «من در طول مسیر کربلا تا نجف، مشغول نوشتن این کتاب هستم». از آنجا که نگارش کتاب، در حال حرکت انجام شده بود خط ناخوانا بود و بعدها فرزند ایشان، آن کتاب را تنظیم کرد و به چاپ رساند.

شیخ عباس قمی در مسیر قم - تهران

شخصی نقل می کند که در مسیر سفر بودم، در بیابان های بین مسیر مردی را دیدم که بر زمین نشسته و مشغول کار است. این صحنه توجه مرا به خود جلب نمود، از ماشین پیاده شدم و به طرف او رفتم، با کمال شگفتی مشاهده کردم که ایشان شیخ عباس قمی است و در حال نگارش می باشد. پرسیدم: حاج شیخ! در این بیابان چه می کنید؟ فرمود: سوار ماشینی شدم، هنوز تا مقصد فاصله ی زیادی مانده بود که ماشین خراب شد. راننده که فردی غیر متدین بود و با مردان دین میانه ی خوبی نداشت، با تندی به من گفت: خرابی ماشین از بدشگونی توست و مرا همین جا پیاده کرد. من با خود فکر کردم که چرا وقت خود را بی هیچ حاصلی از دست دهم؟ از این رو از فرصتی که دست داد برای نگاشتن بهره بردم.

یکی از بستگان آیت الله العظمی سید محمد شیرازی می گوید: روزی به ایشان

گفتم: شما همیشه مشغول تألیف و تدریس و... هستید، بیایید امروز برای تغییر روحیه، چندساعتی به یکی از باغ‌های اطراف شهر برویم. ایشان نپذیرفتند؛ وی بر پیشنهاد خود پافشاری نمود، ولی ایشان قبول نکردند. آن شخص خود به باغ رفت و پس از چندساعتی بازگشت و خدمت ایشان مشرف شد. حاج آقا دفتری را به وی نشان دادند و فرمودند: در این چندساعتی که شما به گشت و گذار رفته بودید، من این کتاب را تألیف کردم.

همچنین در احوال ایشان بیان شده که ایشان زمانی در کربلا، تحت تعقیب نیروهای بعثی بودند، از این‌رو برای مدتی به یکی از باغستان‌های اطراف کربلا رفتند تا از دید دشمن پنهان باشند. باوجوداین که افراد در چنین شرایطی دچار ترس و دلهره می‌شوند و بسیاری حتی توانایی تفکر ندارند، ایشان به کار تألیف پرداختند و در آن مدت چندین کتاب به رشته‌ی تحریر درآوردند، از جمله کتابی که شامل صد داستان آموزنده از زندگی بزرگان و علماست که آن را تنها در یک روز نوشتند. این داستان‌ها بیانگر حرص بزرگان و اندیشمندان در علم جویی است.

حرص در چه علمی

منظور از علم، علم حقیقی است که شناخت انسان را به خدا و اهل بیت علیهم‌السلام زیاد کرده، موجبات دستیابی او را به مقام قرب الهی فراهم می‌نماید. پارسایان هم از لحاظ جسمی برای دانش‌اندوزی تلاش می‌کنند و هم از لحاظ معنوی زمینه را در خود به وجود می‌آورند، تا شایستگی آن را بیابند که نور علم در دل و جان آنان جای گیرد.

آمیختگی علم با حلم

در این مقطع دگرباره بر لزوم همراهی علم با حلم تأکید شده است، چراکه:

۱. علم غرورآفرین است؛

پس برای مهار نمودن این صفت نکوهیده باید از همان آغاز راه، روح را پرورش داد و در برابر طغیان نفس ایستاد. زمانی که الواح بر حضرت موسی علیه‌السلام فرود آمد و

خدا با وی سخن گفت، با خود اندیشید که کسی دانشمندتر از من نیست. خدا به جبرئیل وحی نمود که ای جبرئیل! موسی را دریاب که هلاک شد؛ به وی بگو در کنار صخره‌ای دانشمندی است که وی مأمور است، در محضر او شاگردی کند و از وی بیاموزد. حضرت موسی علیه السلام چون این سخن را شنید، بسیار ترسان شد و دانست که اشتباه نموده است. وی تنها لحظه‌ای اندیشید با این حال خدا خواست وی را هشدار دهد. جریان همراهی و کسب دانش حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام در قرآن بیان شده است.^۱

۲. عمل به علم سخت است و به بردباری زیادی نیاز دارد؛

همچنین می‌توان گفت که حلم، به معنای بردباری در راه عمل به دانسته‌هاست؛ چراکه مسئولیت انسان به اندازه‌ی هر کلمه که می‌آموزد، بیشتر می‌شود. پس هر اندازه که دانش انسان افزون گردد، باید کیفیت رفتار و کردار خود را نیز بهبود بخشد و این نیازمند خویشنداری و بردباری در به جان خریدن مشکلات خودسازی است. قرآن کریم دانشمند بی‌عمل را به چهارپایی تشبیه نموده است که باری از کتاب را حمل می‌کند: ﴿كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾.^۲

امام صادق علیه السلام در ضرورت عمل به علم می‌فرمایند:

«وَاعْلَمْ أَنَّ قَلِيلَ الْعِلْمِ يَحْتَاجُ إِلَى كَثِيرِ الْعَمَلِ لِأَنَّ عِلْمَ سَاعَةٍ يُلْزِمُ صَاحِبَهُ اسْتِعْمَالَ طُولِ دَهْرِهِ»^۳

بدان که دانشی اندک نیازمند تلاش و عمل فراوان است، چراکه ساعتی دانش‌اندوزی، صاحب خویش را به عمری عمل‌وami دارد.

دانشمند باید در تک‌تک لحظه‌های زندگی، به تمام دانسته‌های خود پایبند باشد

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۷.

۲. جمعه / ۵.

۳. مصباح الشریعة، ص ۱۴، الباب الخامس فی العلم.

و تا آخرین لحظات نلغزد، امری که نیازمند بردباری و خویشتن‌داری فراوان است.

۳. بردبار در برابر جهل جاهلان؛

هر چه موقعیت علمی و جایگاه اجتماعی انسان فراتر رود، بیشتر مورد حسادت جاهلان و حاسدان قرار می‌گیرد؛ ازاین‌رو باید علم را با بردباری همراه نمود تا بتوان در برابر حسد و کینه‌ورزی جاهلان شکیبایی نمود.

آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد شیرازی خدمات بسیاری به عالم تشیع نمودند، ازاین‌رو به‌شدت مورد حسادت و کینه‌ورزی جاهلان قرار می‌گرفتند. شخصی بود که تحت تأثیر تبلیغات منفی دشمنان، با ایشان به عداوت برخاسته بود و در هر مجلس و محفلی، از ایشان به بدی یاد می‌کرد. اطرافیان ایشان تصمیم گرفتند تا جلسه‌ای برگزار کنند و آن شخص در آن مجلس حضور یابد؛ از نزدیک حاج آقا را ببیند و به اشتباه خود پی ببرد. ولی از آنجا که از منفی‌نگری این شخص آگاهی داشتند، به وی نگفتند که آقای شیرازی نیز حضور دارد. چون آن شخص در آنجا حضور یافت و چشمانش به ایشان افتاد، شروع به ناسزا و توهین کرد. پس از ربع ساعت بدگویی، خاموش شد و آقای شیرازی با خونسردی و خوش‌اخلاقی رو به او کرده، فرمودند: شیخنا بفرمایید، چایتان سرد شد. بی‌شک مورد اهانت قرار گرفتن در حضور افراد متعدد بسیار سخت است، ولی ایشان با بردباری و سعه‌ی صدر خویش، آن شخص را از بیراهه به راه و از دشمنی به دوستی رهنمون شدند.

بدین ترتیب باید تلاش کرد که در پی کسب دانشی هر چند اندک، گامی در

مسیر بردباری و سعه‌ی صدر برداریم.

* توانمندی میانه‌رو

«وَقَصْدًا فِي غِنًى»؛

در غنا و توانمندی، میانه‌رو هستید.

واژه‌شناسی:

قَصْد: میانه‌روی نه افراط و نه تفریط.

غِنًى: توانمندی و ثروت.

شارحان نهج البلاغه دو معنا برای این عبارت ذکر نموده‌اند:

۱- متقین در مسیر مال‌اندوزی، مقتصد و میانه‌رو هستند. برای کسب روزی، بیش‌ازاندازه از جان و وقت خود سرمایه‌گذاری نمی‌کنند، بلکه تلاش آنان در حد معقول است. در روایات متعددی بیان شده است که هر فرد باید زمان خود را به گونه‌ای برنامه‌ریزی کند که درصدی از وقت خویش را به عبادت، قدری را به تلاش برای امرارمعاش و مقداری را برای استراحت و لذت‌های حلال اختصاص دهد. درواقع آنان زندگی خویش را برنامه‌ریزی می‌نمایند؛ برای هر کاری قدری زمان، اختصاص می‌دهند و تمام وقت و نیروی خود را برای دستیابی به دنیا و مادیات هزینه نمی‌کنند.

۲- آنان که بهره‌ای از ثروت دارند، در استفاده از ثروت خود روشی میانه را در پیش می‌گیرند و از اسراف دوری می‌جویند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مسیری می‌گذشتند؛ سعد (یکی از یاران) را دیدند که وضو می‌گیرد. حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمودند: چرا در مصرف آب زیاده‌روی می‌کنی؟ عرضه داشت: یا رسول‌الله اسراف حتی در وضو؟! پیامبر فرمودند: «وان كنت علی نهر»؛ مصرف بیش‌ازاندازه‌ی آب (حتی برای وضو) گرچه در کنار نهر و یا رودخانه

باشی، باز هم اسراف به شمار می‌آید.^۱ بی‌شک اگر مسلمانان در مسئله‌ی اسراف دقت به خرج دهند، فقر سایه‌ی شوم خود را از تمامی جامعه‌ی اسلام برمی‌چیند. بیشتر اقتصاددانان چنین می‌اندیشیدند که دلیل فقری که بر جهان سایه افکنده است، کمی معادن و منابع زمین و فراوانی تعداد بشر است. ولی امروزه دریافته‌اند که دلیل این فقر کمبود منابع نیست، بلکه دلیل آن توزیع ناعادلانه‌ی ثروت است. آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد شیرازی در کتاب (اسلام و جهانی شدن) می‌نویسند: «۳/۵ میلیارد از مردم جهان از ۶ درصد کل درآمدهای مردم زمین استفاده می‌کنند و ۲/۵ میلیارد دیگر از ۹۴ درصد، یعنی یک‌سوم درآمد را ۹۴ درصد از جمعیت جهان مصرف می‌کنند و یک‌سوم دیگر را ۶ درصد!»^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام به این حقیقت علمی اشاره کرده و فرموده‌اند: «ما رَأَيْتُ نِعْمَةً مَوْفُورَةً قَطَّ إِلَّا وَبِجَانِبِهَا حَقٌّ مُضَيِّعٌ»؛ هرگز نعمت سرشاری در جایی گرد نمی‌آید، مگر این که در کنار آن حقی سلب و ضایع شده باشد.

گروهی بدان اندازه اسراف می‌کنند که ماشین و وسایل منزل خویش را از طلا می‌سازند، اما در مقابل عده‌ی انبوهی هستند که از شدت گرسنگی می‌میرند.

۱. تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۸۷، [إسراء / ۲۶].

۲. اسلام و جهانی شدن، آیت الله سیدمحمد شیرازی، ترجمه عبدالحسین هراتی، قم، یاس زهرا پب، ص ۱۵۰.

* عبادتی خاشعانه

«وَ خُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ»؛

عبادت آنان آمیخته با خشوع است.

عبادات را می توان در سه نوع تقسیم بندی نمود:

۱. عبادت های بدنی: چون نماز و روزه؛

۲. عبادت های روحی: که به فکر و روح مربوطند مانند علم، تفکر و حلم؛

۳. عبادت های اجتماعی: چون ازدواج، کار نیک، تعاون و خدمت به دیگران.

در این فراز حضرت علیه السلام به نوع اول عبادت اشاره دارند. عبادت پارسایان تنها

قالبی خشک و بی روح نیست، بلکه روح خشوع به عبادت آنان جان می دهد.

هر آفریده ای در دنیا ترکیبی از جسم و روح است و آنچه به آدمی ارزش و بها

می دهد، روح انسان است.

عبادت نیز ترکیبی از جسم و روح است: کالبد عبادت همان حرکات ظاهری

است و روح و جان آن خشوع و توجه می باشد. در روایتی بیان شده است که «چون

می خواهی بدانی چه مقدار از عبادت و نماز تو پذیرفته شده است، بین این نماز تا

چه اندازه تو را از منکر و بدی ها باز می دارد؟ هر اندازه که مانع از ارتکاب گناه شود،

از تو پذیرفته شده است»:

«مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَ قُبِلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْهُ صَلَاتُهُ عَنْ

الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ فَيَقْدِرَ مَا مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ مِنْهُ».^۱

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۲۲، [عنکبوت / آیات ۴۵ الی ۴۶]؛ وسائل الشیعة،

خضوع و خشوع

خشوع، بیشتر در مورد قلب به کار می‌رود، چنان‌که در دعا می‌خوانیم: «وَأَسْأَلُكَ قَلْبًا خَاشِعًا».^۱ هرچند گاهی درباره‌ی اعضا و جوارح بیرونی نیز استفاده شده است؛ اما خضوع، در مورد جوارح (اعضای خارجی بدن) کاربرد دارد.

آنچه در این مقطع بدان اشاره شده است، خشوع و توجه قلبی است، چراکه اگر قلب فرد از توجه بدین سو و آن سو محفوظ ماند و معطوف سخن گفتن با ذات اقدس الهی گردد، لاجرم بازتاب آن بر اعضا و جوارح نمود پیدا کرده و آنان نیز سکون و آرامش می‌یابند.

روزی رسول خدا ﷺ شخصی را مشاهده نمودند که در حین نماز، با ریش خود بازی می‌کرد. حضرت ﷺ در بیان حال وی فرمودند: به‌راستی که اگر قلب این شخص خاشع می‌شد، اعضا و جوارح وی نیز آرام و قرار می‌یافت و خاشع می‌گشت:

«أَمَّا إِنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ».^۲

ابوطلحه انصاری، یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ، در باغش مشغول نماز بود؛ در حین نماز بلبلی به آواز مشغول شد. صدای زیبای بلبل، توجه او را جلب کرد و موجب گشت، توجه قلبی خویش را از دست دهد. وی از این که آواز بلبل او را از توجه به خالق بازداشت، غمگین شد، از این روی نزد پیامبر اکرم ﷺ رفت و آن باغ را در راه خدا انفاق نمود.^۳

تلاش شیطان برای سلب حضور قلب از انسان

از آنجاکه نماز حلقه‌ی ارتباطی میان انسان و پروردگار است و به دلیل تأثیر بالای آن بر سلامت روح و روان انسان، شیطان تمامی تلاش خود را معطوف نماز می‌کند،

۱. إقبال الأعمال (ط - القدیمة)، ص ۲۰۳، دعاء آخر فی هذا الیوم من مجموعة مولانا زین العابدین.

۲. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۷۴، ذکر الکلام و الأعمال فی الصلاة.

۳. الآداب و الاخلاق الاسلامیه، هیئة محمد الامین، ص ۵۲۶.

تا انسان را از دریافت رحمت الهی به دور سازد. اگر نتواند بنده را از به جا آوردن نماز بازدارد، می کوشد تا با ایجاد وسوسه، اقامه ی نماز را به تأخیر انداخته و او را از فضیلت نماز اول وقت محروم نماید؛ از سوی دیگر از نظر کیفی نیز بر آن است تا حضور قلب را از انسان گرفته، او را از دستیابی به فضایل نماز بازدارد. از این رو می بینیم که با بستن تکبیرة الاحرام هجوم سیل آسای افکار مختلف، ذهن نماز گزار را مغشوش می کند.

یافتن کیف پول در حین نماز

گویند که شخصی کیف پول خود را در جایی پنهان نمود، ولی مکان آن را فراموش کرد. نزد عالمی رفت و از او چاره خواست؛ وی گفت: امشب را تا به صبح نماز گزار، کیف پول خود را می یابی. روز بعد وی به نزد آن عالم رفت و گفت: من در همان رکعت دوم، مکان پنهان کردن پول خود را به یاد آوردم، ولی شما از کجا دانستید که این روش راه گشای من خواهد بود؟ ایشان فرمودند: من می دانستم که شیطان اجازه نخواهد داد تا صبح به نماز مشغول باشی، از این رو مخفیگاه را به یاد تو می آورد. سپس پرسیدند: تو چه کردی؟ آیا به نماز خود ادامه دادی؟ وی پاسخ منفی داد. ایشان فرمودند: حداقل به شکرانه ی پیدا کردن پول خود، نماز را تا صبح ادامه می دادی.

نماز یا بازار

روایت می کنند که پیرمردی با بقچه نان خود وارد مسجدی شد؛ صفوف نماز جماعت را شکافت؛ به صف اول رفت و اقامه بست. افرادی که در مسجد بودند، از کار وی رنجیدند و چون پیرمرد نماز خود را در رکعت دوم تبدیل به فرادا کرد، بیشتر ناراحت شدند و پس از نماز به عتاب او پرداختند. وی در پاسخ به اعتراض آنان رو به امام جماعت کرد و گفت: آیا پاسخ اینان را مخفیانه به شما گویم و یا در حضور جمع بیان کنم؟ امام جماعت گفت: در حضور همه بگو. پیرمرد گفت: من از این مسیر می گذشتم؛ بر آن شدم که با حضور در مسجد، به فیض نماز جماعت نائل

شوم؛ اما در رکعت اول دیدم که امام جماعت با خود می‌اندیشد که «من دیگر پیر شده‌ام و توانایی پیاده‌روی به مسجد ندارم، از این رو باید به فکر تهیه مرکب باشم» و در رکعت دوم درباره محل نگهداری آن مرکب و کسی که به آن رسیدگی کند، می‌اندیشد. دیگر تاب نیاوردم و نماز خود به فرادا خواندم؛ این بگفت و از مسجد خارج شد.

امام جماعت با شنیدن سخنان آن پیرمرد روستایی در شگفت شد، به حاضران گفت: این مرد را دریابید که از اولیای خداست. جماعت به دنبال او روان شدند، ولی اثری از وی نیافتند.^۱

دو رکعت نماز با حضور قلب!

روایت شده است که چون انسان دو رکعت نماز را با توجه و حضور قلب کامل بخواند، بهشت بر او واجب می‌گردد. شخصی چون این سخن را شنید، تصمیم گرفت به مسجدی رفته، دو رکعت نماز را با توجه به جای آورد. چون به نماز ایستاد، به یاد آورد که این مسجد مناره ندارد، از این رو بر آن شد که برای مسجد مناره‌ای بسازد. در طول نماز به این اندیشید که مهندس مناره چه کسی باشد؟ سیمان و مواد اولیه از کجا تهیه شود؟ مخارج آن چقدر می‌شود و ساختن مناره چه مدت زمان می‌برد؟ چون سلام نماز را داد، از ساختن مناره‌ها نیز فارغ شده بود!

شخصی گوید: هنگامی که به مسجد الحرام شرفیاب شدم، تمام تلاشم این بود که در دو رکعت نماز، حتی لحظه‌ای غافل نشوم. نماز خود را با توجه کامل به جا آوردم؛ پس از نماز در شگفت شدم که چه شد حضور قلب خویش را از دست ندادم؟ ناگهان به یاد آوردم که فراموش کرده‌ام وضو بگیرم! به هر حال تمام تلاش ابلیس در این است که نور معنویت و خضوع را از نمازهای

۱. همان، ص ۵۲۷.

ما بگیرد، از این رو باید تلاش کنیم تا نماز خود را به روح خشوع مزین سازیم.

راهکارهایی برای دستیابی به خشوع

برای دستیابی به خشوع ابتدا باید موانع را از بین برد. با از بین بردن موانع حضور قلب، گامی بزرگ برای دستیابی به خشوع برداشته‌ایم.

الف) مانع اول: آلودگی به گناه؛

مهم‌ترین عامل که مانع حضور قلب می‌گردد، گناه است. گناه با تضعیف روحیه‌ی معنوی انسان، مانع از حضور قلب گشته، موجب زنگار گرفتن قلب می‌شود. هرچه فضای قلب تاریک‌تر شود، تلاش برای حضور قلب ناکام خواهد ماند.

یک گناه = حجاب تاریک قلب

شخصی که از معنویت و نورانیت قلب بهره داشت، روزی فرزند خود را به خاطر ارتکاب خطایی سیلی زد. او می‌گوید: به محض سیلی زدن به فرزندم، احساس کردم قلبم تیره‌وتار شد، گویی پرده‌ای سنگین بر آن افکنده‌اند. بسیار غمگین شدم؛ همان‌دم به حرم سیدالشهدا علیه السلام مشرف شدم و به ایشان توسل نمودم، تا تاریکی را از قلبم بزدایند. جسم من گرچه در حرم بود، اما روحم آنجا نبود؛ توجه قلبی نداشتم و هر چه تلاش کردم توسلی با معنویت داشته باشم، نتوانستم.

از آن پس هر روز به حرم شرفیاب می‌شدم؛ سه تا چهار ساعت در صحن می‌نشستم و از حضرت زدودن این زنگار را تمنا می‌کردم. شش ماه بدین منوال گذشت؛ پس از شش ماه به عادت هر روز در حرم نشسته بودم، ناگاه احساس کردم آن پرده تاریک برداشته شد و من روحانیت و معنویت خود را بازیافتم. بسیار مسرور گشتم؛ پس از مدتی شخصی را دیدم که معروف بود از اولیای خداست و در نجف سکنی داشت. او همین که مرا دید گفت: فلانی! من در تاریخ... (همان روزی را گفت که من معنویت خویش را بازیافته بودم) در حرم امیر مؤمنان علیه السلام نشسته بودم؛

تو را دیدم که در حرم سیدالشهدا علیه السلام نشسته‌ای و پرده‌ای تاریک قلب تو را پوشانده است. دلم برایت سوخت و از امیر مؤمنان علیه السلام خواستم که این پرده را از قلب تو بزدایند. توسل من نتیجه داد و دیدم که تو بار دیگر نورانیت خود را بازیافتی.

آری! یک گناه تا این اندازه قلب انسان را تیره‌وتار می‌کند و معنویت و نورانیت را از انسان می‌رباید. انسانی که در شبانه‌روز به ده‌ها گناه آلوده می‌شود، چگونه می‌تواند حضور قلب خود را بازیابد؟

مشکل اینجاست که برخی آن‌قدر به گناه خو گرفته‌اند که اصلاً متوجه نیستند، کاری که انجام می‌دهند گناه است؛ خیلی راحت و بدون عذاب وجدان خود را به آن آلوده می‌کنند. غیبت چنان رایج شده که اگر فردی را از غیبت بازداري، می‌گوید: آنچه می‌گویم حقیقت است. گوش‌ها چنان به موسیقی آشنا شده‌اند که کمتر کسی دیگر به هنگام تماشای تلویزیون، صدای موسیقی را کم کند. جامعه به گونه‌ای شده است که افراد، منکر را معروف می‌بینند و اگر کسی آنان را نهی از منکر نماید، با تعجب و گاه با تمسخر از کنار او رد می‌شوند.

چنانچه تلاش کنیم روزانه، با دقت و وسواس بیشتری جریان زندگی خود را کنترل کنیم و گناهانی را که به آن خو گرفته‌ایم، ترک نماییم، میزان معنویت و حضور قلب ما در نماز بیشتر می‌شود.

ب) مانع دوم: دنیادوستی و وابستگی به مادیات؛

هراندازه وابستگی به دنیا بیشتر باشد، حضور قلب کمتر است. انسان تنها یک قلب دارد:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ﴾

خداوند برای هیچ کس در درونش دو قلب قرار نداده است.^۱

قلبی که مملو از محبت دنیاست، چگونه به معنویت راه یابد؟ میان وابستگی به

دنیا و حضور قلب یک رابطه‌ی معکوس است، هر چه دلبستگی به دنیا بیشتر باشد، حضور قلب کم‌رنگ‌تر می‌شود.

بی‌شک دستیابی به حضور قلب، امری ناشدنی نیست. ازجمله تلاش‌های مرتاض‌های هندی، تلاش برای دستیابی به قدرت تمرکز بالاست. آنان با نیروی تمرکز می‌توانند کارهای خارق‌العاده‌ای انجام دهند. اگر این افراد بدون بهره داشتن از نیروی ایمان و تنها با تلاش و کوشش خود بتوانند به این درجه از تمرکز دست یابند، چرا ما نتوانیم؟ بی‌شک با تلاش و اراده می‌توان به میزان بالایی از حضور قلب دست یافت.

* آراستگی به گاه فقر

«وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ»؛

به گاه تهیدستی آراسته‌اند...

واژه‌شناسی:

تَجَمُّلٌ: خودآرایی و زینت بستن؛

فَاقَةٌ: فقر، تنگ‌دستی.

یکی از ویژگی‌های پارسایان مناعت طبع است. آنان حتی اگر درنهایت تنگدستی، سختی و فشار اقتصادی باشند، پرده از راز درون بر نداشته و ظاهر خود را نیکو جلوه می‌دهند. جالب این است که «تَجَمُّلٌ» در باب «تَفَعُّلٌ» بیان شده که برای «شدت» و «به‌سختی کاری را انجام دادن» کاربرد دارد. پارسایانی که در سختی معیشت به سر می‌برند، به‌شدت می‌کوشند که کسی از فقر آنان آگاه نشود. اظهار فقر بنا به فرموده‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، خود عاملی برای افزایش فقر است: «مَنْ تَفَاقَرَ أَفْتَقَرَ»^۱

خویشتن‌داری شاگرد شیخ انصاری

یکی از شاگردان شیخ انصاری درنهایت فقر و تنگدستی به سر می‌برد، تا جایی که جز یک قبا نداشت و آن را به‌گونه‌ای بر خود می‌پیچید که مشخص نشود لباس دیگری بر تن نکرده است؛ همچنین در مجلس درس دو زانو می‌نشست تا قبا کنار نرود. روزی شیخ از وی پرسید: چرا شما این اندازه مرتب نشسته‌اید؟ وی سکوت کرد و سخنی از بی‌لباسی خود نگفت. شیخ انصاری که از جریان آگاه شده بود،

۱. تحف العقول، ص ۴۲.

همان روز بقچه‌ای لباس به در خانه‌ی او برد و گفت: این دو دست از لباس‌های خودم است. می‌خواستم دو لباس نو برای شما بخرم، اما بعد پشیمان شده، گفتم شاید لباس‌های خودم برای شما مطلوب‌تر و پسندیده‌تر باشد.

همچنین نقل شده است که طلبه‌ای به اندازه‌ای در فقر به سر می‌برد که جز نان خشک نمی‌خورد و گاه حتی نان خشکی نیز نمی‌یافت، باین حال همه‌روزه در درس و بحث حضور می‌یافت و کسی به گرسنگی او پی نمی‌برد. زمانی سه روز پیپی هیچ غذایی نیافت، در حین درس دچار ضعفی شدید شد و از هوش رفت. طلبه‌های هم بحث او نگران شدند و دکتری را حاضر نمودند. دکتر گفت این شخص دچار ضعف شدید شده، برای او غذایی حاضر کنید و به او بدهید. آنان خوراکی تهیه کرده، به او خوراندند، همان‌دم حالش خوب شد و به ادامه بحث پرداخت.

حضرت عَلَيْهِ السَّلَام در این دو بخش، به موقعیت‌های مختلف در زندگی پارسایان اشاره نموده‌اند: آنان که از دنیا بهره‌مندند، دچار سرکشی و طغیان نمی‌شوند: «وَقَصْدًا فِي غِنَى» و آنان که دستشان از مال دنیا تهی است و در تنگنا و مضیقه‌اند، رازداری کرده و با اظهار فقر، خود را به ذلت و خواری نمی‌افکنند.

* اندکی صبر! سحر نزدیک است

«وَصَبْرًا فِي شِدَّةٍ»؛

در شدايد و تنگناهای زندگی، صبر پيشه می کنند.

زندگی انسان در دنیا آمیخته با سختی است. خدای متعال خطاب به حضرت داود عليه السلام فرمودند: من آسایش و راحتی را تنها در بهشت آفریدم و آدمیان آن را در دنیا می جویند ولی نمی یابند؛ «وَضَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْجَنَّةِ وَهُمْ يَطْلُبُونَهَا فِي الدُّنْيَا فَلَا يَجِدُونَهَا».^۱

شدايد با مشکلات تفاوت دارد، شدايد یعنی شدت و وفور مشکل. آنان نه تنها در سختی ها و مشکلات صبر پيشه می کنند، بلکه در کوران مشکلات نیز، خود را نمی بازند و صبور و بردبارند.

به دلیل کلیدی بودن نقش صبر در زندگی انسان، در قرآن کریم بیش از هفتاد بار به این واژه اشاره شده است که هفده بار آن خطاب به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

صبر حضرت داود عليه السلام در فقدان فرزند

حضرت داود عليه السلام فرزندى داشتند که در کودکی چشم از جهان فرو بست. ایشان در فقدان فرزند خویش بسیار اندوهگین بودند. خدای متعال به او وحی نمود:

«مَا كَانَ يَغْدِلُ هَذَا الْوَلَدُ عِنْدَكَ؟» این فرزند چه اندازه برای تو ارزش داشت؟

عرض کرد: «يَا رَبِّ كَانَ يَغْدِلُ هَذَا عِنْدِي مِلْءَ الْأَرْضِ ذَهَبًا»؛ به اندازه ای که تمام جهان را لبریز از طلا کنند. خداوند متعال فرمود: «فَلَكَ أَيْضًا عِنْدِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِلْءُ

۱. عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ۱۷۹.

الْأَرْضِ ثَوَابًا؛ تو در روز قیامت به اندازه‌ای که جهان را پر کنند، ثواب خواهی داشت.^۱

هر مصیبتی در خود مصلحتی نهفته دارد

خدا از مادر نسبت به انسان مهربان‌تر است، پس هیچ مصیبتی را بر انسان نازل نمی‌کند مگر آنکه حکمتی در ورای آن نهفته باشد. اما چون دانش و آگاهی ما کم است، ممکن است به مصلحت‌های نهفته در مشکلات، در آینده و یا حتی روز قیامت پی بریم. داستان زیر اگرچه شاید واقعی نباشد، اما گویای همین نکته است:

پادشاهی وزیری داشت که بر این باور بود در دل هر مصیبت حکمتی نهفته است و تمام رویدادهایی که برای انسان رخ می‌دهد، خیر است و به مصلحت اوست. پادشاه اگرچه دیدگاه او را باور نداشت، اما سخنی نمی‌گفت. روزی بر اثر حادثه‌ای دستان پادشاه برید. وی رو به وزیر کرده، گفت: تو گمان می‌کنی بریدگی دستان من مصلحتی از سوی خداست؟ وزیر گفت: بله بی‌شک این مسئله به سود شما بوده است. پادشاه بر او خشم گرفت و وزیر را به زندان افکند. پس از چند روز پادشاه به همراه برخی از سپاهیان به شکار رفت؛ آهوپی دید و به قصد شکار به تنهایی در پی آن روان شد، ولی مسیر را گم کرد و به دست قبیله‌ای اسیر گشت. آنان در حال جشن و پای کوبی بودند و به فردی نیاز داشتند که او را قربانی خدای خود کنند. با اسیر نمودن پادشاه، وی را برای قربانی نمودن پیش پای بت خویش عریان کردند. در این بین یکی از افراد قبیله فریاد برآورد: چگونه می‌خواهید شخصی را که بدنی ناسالم دارد قربانی کنید؟ نگاه کنید: دست او آسیب دیده است! بدین ترتیب او را رها کردند.

وی به قصر خود بازگشت؛ فوراً وزیر را آزاد نمود و گفت: اکنون دانستم که بریدگی دستم به مصلحتم بوده است، اما در اسارت تو چه مصلحتی بود؟ تو روزهای

۱. مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة والأولاد، ص ۳۴.

سختی را گذراندی...

وزیر گفت: اگر من به زندان نرفته بودم، شما را هنگام شکار رها نمی کردم و چون گرفتار آن قبیله می گشتیم، مرا که تن سالمی داشتم قربانی می کردند.

ناشکیبی در فقدان فرزند

گویند که عالمی فرزند خود را از دست داد؛ در داغ فرزند خویش بسیار بی تاب بود. شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که فرزند او به سن بلوغ رسیده و به اندازه ای شیطنت کرده، به دیگران آزار می رساند که همه، پدر را ناسزا می گویند و نفرین می کنند که چه بد فرزندی تربیت کرده است. چون از خواب برخاست، دانست که مرگ فرزند به مصلحت بوده است و از آن پس بی تابی نکرد. اگر دیدگاه انسان به گاه مشکلات و شداید به گونه ای باشد که به مصلحت نهفته در آن بیندیشد، تحمل سختی ها برای او ناگوار نخواهد بود.

* در جست‌وجوی رزق حلال

«وَطَلَبًا فِي حَلَالٍ»؛

در جست‌وجوی مال حلال‌اند.

پارسایان به دنبال رزق و روزی هستند، اما نه هر رزقی، بلکه دقت کافی دارند که روزی آنان کاملاً پاک و حلال و به دور از هر شبهه و ناپاکی باشد. آنان به تأثیر لقمه‌ی حرام در سلب نعمت، ایمان دارند؛ چنانکه در روایت نیز به این حقیقت اشاره شده است:

«الْعِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَالْبِنَاءِ عَلَى الرَّمْلِ»^۱

به‌جا آوردن عبادت با خوردن لقمه حرام، همچون ساخت بنا بر شن روان است.

«الدُّعَاءُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَالْبِنَاءِ عَلَى الْمَاءِ»^۲

دعا به همراه خوردن مال حرام همچون ساختن بنایی بر روی آب است.

همانگونه که ساختمان باید بر پایه‌های محکم بنا شود تا استوار بماند، عبادت و دعا نیز جز بر پایه‌های استوار ایمان پابرجا نمی‌ماند و یکی از اساسی‌ترین شرط‌های نگهداری ایمان، لقمه‌ی حلال است. این نکته به‌اندازه‌ای حائز اهمیت است که دعا و عبادت با همراهی لقمه حرام، نمی‌تواند ایمان انسان را تحکیم ببخشد، بلکه همچون ایجاد بنا بر آب یا شن روان است که به‌زودی از هم فرومی‌پاشد.

در سخن دیگری، این گونه عبادت تشبیه شده است به برداشتن آب و جابه‌جا کردن آن به وسیله‌ی ظرف «آبکش». ظرف آبکش حتی برای لحظه‌ای آب را در خود نگه نمی‌دارد، بلکه به‌محض پر نمودن آن، آب‌ها فرومی‌ریزند. روح افراد

۱. عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ۱۵۳.

۲. همان، ص ۳۰۳.

حرام‌خوار نیز، مانند آب‌کشی است که هر عبادتی در آن ریخته شود، فوراً فرومی‌ریزد و تأثیر مثبتی بر روح و روان آنان نخواهد داشت: «وَالْعَمَلُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَنَاقِلِ الْمَاءِ فِي الْمُنْخُلِ».^۱

در حدیثی قدسی دیگری بیان شده است که، خدای تبارک و تعالی عبادت را ده قسمت نمود، نه قسمت آن که نود درصد عبادت را شامل می‌شود، به دنبال روزی حلال بودن است،^۲ چرا که رزق حلال لطافت و پاکی روح را به همراه دارد و مال حرام آلودگی و شقاوت روان را؛ از همین رو چون اصحاب کهف یکی را از میان خود برگزیدند تا به شهر رفته، غذایی برای آنان تهیه کند، به او تأکید نمودند پاکیزه‌ترین طعام را برگزیند: ﴿فَلْيَنْظُرْ أَیُّهَا أَزْکٰی طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ﴾.^۳

تأثیر پاکی غذا بر لطافت روح

شخصی نزد یکی از اولیای خدا رفت و از او خواست روشی را به وی بیاموزد تا روح او پاک‌شده، پرده‌ها از پیش چشمانش فروافتد. آن ولی خدا در پاسخ به درخواست او گفت: تو تاب‌وتوان آن را نداری؛ اما او همچنان بر خواسته‌ی خود اصرار ورزید، سرانجام ولی خدا روشی را برای ترکیه‌ی نفس و فرو افتادن پرده‌ها از چشم، به او آموزش داد. در روز چهلّم آن مرد از منزل خارج شد تا به منزل استاد خود روان شود. پس از خروج از خانه، متوجه شد که سیمای شهر دگرگون گشته، هیچ انسانی در آنجا نیست و صورت تمامی افراد در قالب‌های غیر انسانی است. چند قدمی رفت، یکی از این چهره‌های غیر انسانی به‌سوی او آمد و به او سلام نمود، با کمی دقت دریافت یکی از دوستان اوست. بسیار ترسید، پی برد که به دلیل ختم‌هایی که برداشته، پرده از مقابل چشم او فرو افتاده است. همان‌دم به مغازه‌ای

۱. همان، ص ۳۰۳. منخل به معنای ظرف آب‌کش می‌باشد.

۲. جامع الأخبار (لشعیری)، ص ۱۳۹، الفصل التاسع و التسعون فی کسب الحلال. «الْعِبَادَةُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ تِسْعَةُ أَجْزَاءٍ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ».

۳. کهف / ۱۹.

رفت، غذایی تهیه نمود و همین که لقمه اول را به دهان گذاشت، سیمای شهر طبیعی شد؛ سپس به منزل استاد خود رفت. استاد همین که نگاهش به او افتاد گفت: نگفتم تو تاب نداری؟ اگر دقایقی صبر می کردی، به تو می آموختم که بدون بر هم زدن شیوهی خود، کاری کنی که شهر را در سیمای طبیعی ببینی.

حاجیان اندکند

امام باقر علیه السلام در پاسخ به گفتهی ابوبصیر که عرض نمود: چه فراوان اند حاجیان! و چه آوازه و بانگ و ندایی دارند. فرمودند: (چنین نیست) بلکه حاجیان کمند و بانگ و ندا بلند است! آیا دوست داری درستی گفتار مرا ببینی و با چشم نظاره کنی؟ سپس بر چشمان او دستی کشیدند و دعایی نمودند. او می گوید: چشمان خود را گشودم، دیدم فضای مسجدالحرام پر از میمون و خوک است و انسان ها در میان آنان چون ستاره ای در شب نمایان و درخشانند.^۱

نظیر همین داستان در مورد کسی نقل شده است که هر سال روز عرفه، در حرم مطهر امام حسین علیه السلام حضور می یافت و سال بیستم، پرده ازپیش چشمان او کنار رفت و همه را در چهره های حقیقی خود مشاهده نمود.

تأثیر لقمه ی حرام بر عدم استجابت دعا

یکی از تأثیرهای منفی لقمه حرام، بازدارندگی از اجابت دعا است. اجابت دعا شرایطی دارد و از جمله ی آن، پاک بودن دل و جان از آلودگی به لقمه حرام است. روایت می کنند که مردمی در شهری می زیستند، روزی آنان پاک و نیکو بود، از این رو دعای آنان به اجابت می رسید، از جمله هرگاه پادشاهی ظالم بر آنان تسلط می یافت، آنان دعا می کردند و او به هلاکت می رسید؛ بدین ترتیب پادشاهان همواره

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۸۴. «أَبُو بَصِيرٍ لِلْبَاقِرِ علیه السلام مَا أَكْثَرَ الْحَجَّاجَ وَالْأَكْثَرَ الضَّحِيجَ فَقَالَ بَلْ مَا أَكْثَرَ الضَّحِيجَ وَأَقَلَّ الْحَجَّاجَ أَتُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ مَا أَقُولُهُ وَتَرَاهُ عَيْنًا فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيْهِ وَدَعَا بِدَعَوَاتٍ فَعَادَ بَصِيرًا فَقَالَ أَنْظِرْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِلَى الْحَجَّاجِ قَالَ فَتَنَظَّرْتُ فَإِذَا أَكْثَرُ النَّاسِ قِرْدَةٌ وَخَنَازِيرُ وَالْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ كَالْكَوْكَبِ اللَّامِعِ فِي الظُّلُمَاءِ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ صَدَقْتَ يَا مَوْلَايَ مَا أَقَلَّ الْحَجَّاجَ وَأَكْثَرَ الضَّحِيجَ».

از ظلم بر آنان در هراس بودند و بر آنان ستم نمی‌کردند. روزی پادشاهی به حکومت بر این شهر منصوب گشت. وی با وزیر خود مشورت کرد که چگونه از دعای این مردم در امان باشد؟ وزیر گفت: چاره در این است که لقمه‌ای حرام به خورد این مردم بدهیم. فردا فرمان بده که هر کس تخم مرغی را به میدان شهر آورد و همان‌جا بگذارد. تمام مردم شهر تخم مرغی را به میدان شهر آوردند. روز بعد فرمان داد که هر کس تخم مرغ خود را بردارد؛ همه به میدان شهر آمدند و تخم مرغی را برداشتند؛ از آنجا که تخم مرغ هر کس مال او نبود، لقمه‌ای حرام به درون آنان راه یافت، بدین ترتیب دعای آنان از اجابت دور شد و آن پادشاه هر چه ظلم می‌کرد، دعای آنان ثمری در سرنگونی یا برکناری او نداشت.

مال آمیخته به حرام برکت ندارد

در کربلا و اطراف آن باغ‌های خرمای زیادی وجود داشت. هرچند سال یک‌بار، ملخ‌ها به این باغ‌ها حمله‌ور شده و تمام باغ را به تکه زمینی بایر تبدیل می‌کردند. سال حمله‌ی ملخ‌ها آغاز شد؛ یکی از باغداران نزد آیت‌الله‌العظمی میرزا مهدی شیرازی رفت و از ایشان دعایی خواست که باغ او از حمله‌ی ملخ‌ها در امان باشد. ایشان نیز دعایی نوشته، به او دادند تا در باغ خود قرار دهد. در آن سال تمام باغ‌ها توسط ملخ‌ها نابود شد و تنها باغ این شخص در امان ماند. باغداران اطراف بسیار در شگفت شدند؛ نزد او رفتند و دلیلش را جویا شدند؛ او به جریان دعا اشاره کرد. آنان به باغ رفتند و آن کاغذ را گشودند، در آن نوشته بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ! ای ملخ‌ها! من شهادت می‌دهم این شخص حقوق واجب و زکات خود را پرداخت کرده است». از آنجا که مال این شخص کاملاً پاک و حلال بود و حقوق شرعی خود را پرداخت می‌کرد، از این بلای طبیعی در امان ماند.^۱

۱. به نظر می‌رسد حمله‌ی ملخ‌ها نیز به دلیل خودداری باغداران از پرداخت زکات و حقوق واجب بوده است.

* نشاط در هدایت

«وَنَشَاطًا فِي هُدًى»

در امر هدایت پرنشاطند.

انسان از سویی نیازمند این است که نور هدایت را درون خود فروزان نگه دارد؛ زیرا همانگونه که عضله‌های انسان نیازمند مراقبت و نگهداری هستند تا دچار ضعف نشوند و از بین نروند، قدرت‌های روحی و معنوی نیز نیازمند مراقبت و پرورش هستند تا به ضعف نگرایند. شاید به همین جهت است که روزانه ده بار در نمازهای واجب، از پروردگار درخواست هدایت می‌کنیم: ﴿هُدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛^۱ از دیگر سو موظف است بر شدت آن، از نظر کم و کیفی بیفزاید؛ همچنین باید آنانی را که از این نور بی‌بهره‌اند آگاه کند، به عبارت دیگر در مسیر هدایت دیگران گام بردارد.

پارسایان در تمام جنبه‌های هدایت پرنشاطند. آنان از سویی برای رشد و پیشرفت تقوا در وجود خود گام برمی‌دارند و از دیگر سو با انتقال دانسته‌های خویش به دیگران و با رفتار و گفتار نیک خویش، زمینه‌های هدایت را در آنان فراهم می‌آورند.

در گذشته یکایک شیعیان نسبت به هدایت دیگران احساس مسئولیت می‌کردند. هر کس که نوری از اهل بیت در سینه داشت، نسبت به انتقال این نور به دیگران احساس وظیفه می‌کرد، از این رو در طول تاریخ همواره شاهد رشد تصاعدی تعداد

شیعیان بودیم؛ اما امروزه این احساس مسئولیت به میزان زیادی رنگ باخته است و هر گروهی، مسئولیت تبلیغ را متوجه صنف و دسته‌ای دیگر می‌داند. امروزه این وظیفه به گروه سخنوران و روحانی‌ها منحصر شده است، در حالی که ارشاد و هدایتگری وظیفه‌ای همگانی است.

نمونه‌هایی از نشاط در هدایت

میلیونها «علوی» در سوریه به سر می‌برند که به الوهیت امیر مؤمنان علیه السلام اعتقاد دارند و از آنجا که هرگز با ادیان دیگر وارد بحث و گفتگو نمی‌شوند، نفوذ در میان آنها و تصحیح پندارهای باطل‌شان بسیار دشوار است. آیت‌الله سیدحسن شیرازی رحمته الله بر آن شد که در میان این گروه نفوذ کند و آنان را به مسیر صحیح رهنمون شود. سه سال طول کشید تا او توانست با بزرگان آن قوم رابطه برقرار کند و سرانجام با تشکیل جلسات مکرر، تلاش فراوان و بحث‌های زیاد، موفق شد سه میلیون نفر از آنها را به راه اهل بیت علیهم السلام هدایت کند.

همچنین ایشان بر آن بود که رئیس‌جمهور آفریقا را به نور تشیع رهنمون شود. برای این منظور چندین بار به آفریقا سفر نمود و در حالی که با هدف خود قدمی بیشتر فاصله نداشتند، توسط رژیم بعث عراق در لبنان ترور شده، به شهادت رسید و بدین ترتیب طرح ایشان ناتمام ماند.

ایشان همچنین تلاش‌های فراوانی برای بازسازی بقیع نمود و جلسات متعددی با پادشاه و سران سعودی برگزار کرد. سرانجام زمانی که تصمیم به بازسازی بقیع قطعی به نظر می‌رسید، عده‌ای از دشمنان ایشان که تنها به منافع خود و نام و اعتبار اجتماعی خویش می‌اندیشیدند، با برقراری جلسه‌ای با پادشاه سعودی او را منصرف نمودند.

آیا ما در برابر پیشوایان خویش اینگونه احساس مسئولیت می‌کنیم؟ بی‌شک اگر فرزند ما بیمار شود، برای بهبود او از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنیم، چرا که خود را

مسئول سلامتی فرزند خویش می‌دانیم؛ یا برای ثبت‌نام فرزند خود در مدرسه، اگر هیچ مدرسه‌ای او را پذیرا نباشد، آیا دست روی دست می‌گذاریم، یا به جست‌وجو ادامه می‌دهیم؟ از آنجاکه خود را مسئول احساس می‌کنیم، نهایت تلاش خویش را به کار می‌بریم تا از او ثبت‌نام به عمل آید. این احساس مسئولیت را باید نسبت به دین و عقیده‌ی خویش نیز داشته باشیم.

نمونه‌هایی از تلاش دشمنان در راه باطل

«سی نیلسون» کشیشی مسیحی، در این اندیشه بود که برای ترویج مسیحیت راهی اساسی را در پیش گیرد. وی بر آن شد که از سمت مدیریت تغییر جهت داده و رهبر شود، چراکه دامنه‌ی نفوذ و تأثیرگذاری رهبر بسیار فراتر از یک مدیر است. او پس از آموزش‌های لازم، تصمیم گرفت در مدت سه سال یک میلیون رهبر را برای گسترش و ترویج مسیحیت تربیت نماید. هرچند این تصمیم دور از ذهن به نظر می‌رسید، ولی او توانست هدف خود را در مدت کوتاه‌تری محقق نماید، از این رو بر آن شد که دو میلیون رهبر دیگر را در مدت دو سال تربیت کند. وی به این خواسته‌ی خویش نیز دست یافت و توانست سه میلیون رهبر جهت تبلیغ مسیحیت، تربیت کند.

آمار زیر به‌خوبی بیانگر این است که دشمنان چقدر در زمینه‌ی تبلیغات پیش رفته‌اند و ما از این نظر بسیار عقب مانده‌ایم:

- در اینترنت ۴۰۰۰۰ پایگاه اینترنتی وجود دارد که هدف آنان تبلیغ، ضد شیعه است.

- در ایران، وهابیان در حال تأسیس ۲۰۰۰۰ پایگاه تبلیغاتی ضد شیعه هستند.

- در افغانستان وهابیان ۱۱۰۰۰ مدرسه تأسیس کرده‌اند و به تربیت مبلغان (با گرایش‌های ضد اهل بیت) مشغول‌اند.

- ۴۶ کانال ماهواره‌ای وجود دارد که هدف اصلی آن ایجاد شک و شبهه ضد تشیع است.

- عربستان سعودی ۳۴٪ از اموال خود را صرف تبليغ و هابيت می کند.
- با توجه به گرايش فزاينده مردم مصر به تشيع، سعودی ده ها ميليارد دلار در مصر هزينه کرده است، تا افکار عمومی را بر ضد تشيع و شيعه برانگيزد و بنا به گفته یکی از مقامات اين کشور، سعودی آمادگی دارد ۲۵۰ ميليارد دلار برای اين منظور هزينه کند.
- آمار پيش رو تنها مشتی از خروار است. مسيحيان و يهوديان نيز برای دستيابی به اهداف خويش مبالغ هنگفتی را هزينه می کنند که اين مسئله، مسئوليت ما را در راستای روشننگری بيشتر و بيشتر می کند.

* به دور از آزمندی

«وَتَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ»

از طمع دوری می‌کنند.

طمع نیز از موضوعاتی است که دارای دو وجه مثبت و منفی است. می‌توان طمع را رنگ و صبغهی مثبت داد و می‌توان آن را در زمینه‌ی منفی جهت‌دهی نمود. برای نمونه در دعای ابو حمزه‌ی ثمالی که در سحرگاه ماه مبارک رمضان خوانده می‌شود، می‌خوانیم: «إِذَا رَأَيْتُ مُوَلَّائِي دُنُوْبِي فَرَعْتُ وَإِذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمَعْتُ^۱؛ بار الها! چون به گناهان خویش نظر افکنم ترسان شوم و چون رحمت بی‌کران تو را نظاره‌گر شوم، در لطف و رحمت طمع می‌ورزم. در جای دیگری می‌خوانیم: «وَعَظِيمِ الطَّمَعِ مِنْكَ [فِيكَ]»^۲. طمع ما در رحمت و فضل خدا بسیار زیاد است. البته این نوع طمع نیازمند فراهم نمودن شرایط و مقدمات است.

بنابراین طمع ممدوح، طمعی است که در مسائل معنوی جهت‌دهی شده باشد؛ اما طمع ناپسند طمع در امور مادی و دنیوی و چشم داشت به اموال و داشته‌های دیگران است که علت وجودی آن در حقیقت، عشق به دنیا است. اگر ریشه‌ی محبت دنیا را از دل برکنیم، دیگر جایی برای طمع در امور مادی باقی نمی‌ماند.

تأثیر منفی طمع به اندازه‌ای است که در روایات، عامل خروج ایمان از قلب معرفی شده است. سعدان به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: چه عاملی ایمان را در قلب انسان تثبیت می‌کند؟ می‌فرمایند: پارسایی (ورع)؛ سپس از عاملی که سبب

۱. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۸۴.

۲. همان، ص ۵۹۲.

خروج ایمان از قلب می شود پرس و جو می کند و حضرت علیه السلام در پاسخ می فرمایند: طمع.^۱

در سخن دیگری انسان حریص به کرم ابریشم تشبیه شده است، هر چه بیشتر تار را به دور خود می تند، خروج او سخت تر می شود، تا جایی که از شدت غم و اندوه جان می سپارد: «مثل الحریص علی الدنيا مثل دودة القز كلما ازدادت من القز علی نفسها لفا کان ابعدها من الخروج حتی يموت غما».^۲

ذوالقرنین و پند الهی

چهار تن بر تمامی دنیا حکم رانند، یکی از آنان ذوالقرنین بود. وی سپاهی بس بزرگ داشت؛ چهار هزار دانشمند و چهار هزار حکیم در میان لشکر او بودند و او از دانش و تجربه ی آنان استفاده ی شایان می کرد. زمانی در جست و جوی آب حیات روان شد، در مسیر خود اسرافیل را در صورت جوانی بسیار خوش سیما مشاهده کرد که در انتظار فرمان الهی برای دمیدن در صور است. اسرافیل به وی سنگی داد و گفت: ای ذوالقرنین! این سنگ را بگیر که اگر این سنگ سیر شد، تو نیز سیر می شوی و اگر گرسنه بود تو نیز گرسنه خواهی ماند.

ذوالقرنین از سنگ در شگفت شد؛ نزد لشکریان خود رفت و جریان را از دانشمندان و حکیمان سپاه جویا شد. همه حیران شدند؛ حضرت خضر علیه السلام که در میان سپاهیان بود، عرض کرد: ای ذوالقرنین! بگو ترازویی نصب کنند؛ آن سنگ را در یک کفه ی ترازو قرار دهند و در کفه ی دیگر سنگ دیگری بنهند. چنین کردند، سنگ اسرافیل سنگین تر بود. سنگ های دیگری اضافه کردند، ولی سنگ اسرافیل همچنان سنگین تر بود. به اندازه ای سنگ در کفه ی دیگر گذاردند که همچو کوه شد، با این حال از آن سنگ سبک تر بود.

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۳۲۰، باب الطمع.

۲. شرح الکافی - الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۹، ص ۳۲۲.

آنگاه جناب خضر عليه السلام دستور داد مقداری خاک بر سنگ اسرافیل نهند، چون مقداری خاک نهادند، کفهی ترازویی که سنگ در آن بود سنگین شد. سپاهیان همه در شگفت شدند و گفتند: ای خضر! تو ساحر نیستی! اما امر این سنگ بسیار شگفت است؟ وی در پاسخ گفت: حال طمع در بنی آدم چنین است: هر چه به او دهی سیر نمی‌شود، تا زمانی که جان از کف دهد و مشتی خاک بر او بریزند. اسرافیل می‌خواست تو را پندی دهد؛ تویی که به چنین حکومت پهناوری راضی نشدی و به کشورگشایی زمین‌های ناشناخته اقدام کردی، تا جایی که به مکانی پا نهادی که تاکنون کسی بدانجا راه نیافته است. ذوالقرنین متنبه گشت و بسیار گریست.

در مسیر بازگشت از بیابان تاریکی گذر کردند، سپاهیان زیر سم اسب‌ها صدای خش‌خشی شنیدند. ذوالقرنین به آنان گفت: در این سرزمین سنگ‌هایی است که هر که از آن بردارد، پشیمان می‌شود؛ هر که بر ندارد پشیمان می‌شود و هر که کم و زیاد بردارد پشیمان می‌شود. برخی هیچ سنگی برنداشتند؛ برخی دیگر به اندک سنگی قناعت کردند و گروه سوم تعداد زیادی از آن سنگ‌ها برداشتند. چون از آن منطقه خارج شدند، سنگ‌ها را نه سنگ معمولی که زبرجد یافتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بیان این جریان فرمودند: خدا برادر من ذوالقرنین را رحمت کند، اگر پیش از ملاقات با اسرافیل از آن منطقه گذر می‌کرد، دستور می‌داد همه‌ی سنگ‌ها را برداشته، چیزی فروگذار نکنند، اما وی زمانی از آنجا گذر کرد که (به سبب پند اسرافیل)، در دنیا زهد می‌ورزید.^۱

۱. النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين، جزائری، ص ۱۵۲-۱۵۱.

* نیکوکارند و هراسان

«يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ»؛

در حالی اعمال نیک را به جامی آورد که ترسان است.

در این جمله، برخلاف بیانات پیشین که از مصدر استفاده شده است، فعل مضارع بکار رفته که بر تکرار و استمرار دلالت دارد. واو نیز «واو حالیه» است؛ به عبارت دیگر حال متقین این گونه است که در حین انجام کار نیک ترسانند؛ اما دلیل این ترس چیست؟

۱. آنان از اینکه اعمالشان شایستگی پذیرش را نداشته باشد، واهمه دارند؛

۲. آنان همچنین از این می ترسند که عملشان حبط و نابود گردد.

* شکرگزاران

«يُمْسِي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ»؛

روز خود را در حالی به پایان می‌رساند که تمام هم و اندیشه‌ی او این است که شکرگزار

نعمت‌های الهی باشد.

واژه‌شناسی:

شُکْر: گفته شده اصل شکر از عین شُکری است،^۱ یعنی چشمه‌ی پر آب یا چشم پر اشک.

بر این اساس شکر به معنای همیشه به یاد خدا بودن و توجه به نعمت‌های اوست که از کجا به دست آید و در کجا مصرف شود. شکر تنها به معنای تشکر زبانی نیست، بلکه مراحل دارد:

۱. مرحله‌ی قلبی: بدانیم هر آنچه داریم، از سوی خداست

حضرت داود عليه السلام به خدا عرض کرد: بار الها! تو آدم را نعمت فراوان دادی، وی را پدر پیامبران و برگزیدگان خود نمودی و مسجود فرشتگان کردی. وی چگونه شکر این نعمت را به جای آورد؟ پاسخ آمد: وی اقرار نمود که تمام این نعمت‌ها از سوی من است و با همان اقرار حق شکر مرا به جای آورد.^۲

امروزه به دلیل گسترش روحیه‌ی مادی‌گرایی، خصیصه‌ی شکرگزار بودن در اکثر انسان‌ها بسیار کم‌رنگ شده است. زیرا غالباً در اندیشه‌ی نداشته‌های خویش

۱. ترجمه مفردات راغب، ج ۲، ص ۳۴۳.

۲. إرشاد القلوب إلى الصواب، دیلمی، ج ۱، ص ۱۲۲. «قَالَ دَاوُدُ كَيْفَ كَانَ آدَمُ شَكَرَكَ حَقًّا شُكْرَكَ وَقَدْ جَعَلْتَهُ أَبًا لِلنَّبِيِّانِكَ وَ صَفْوَتِكَ وَ أَسْجَدْتَ لَهُ مَلَائِكَتَكَ فَقَالَ إِنَّهُ اعْتَرَفَ أَنَّ ذَلِكَ مِنْ عِنْدِي فَكَانَ اعْتِرَافُهُ بِذَلِكَ حَقًّا شُكْرِي».

شکرگزاران / ۱۹۳

هستند و تفکر در نداشته‌ها، روحیه‌ی شکرگزاری را در انسان تضعیف می‌کند. لازمه‌ی شکرگزار بودن، فکر کردن به داشته‌ها و نگرستن به نیمه‌ی پر لیوان است. مقایسه‌ی نداشته‌های خود با داشته‌های دیگران، یکی دیگر از عوامل ناشکر بودن است؛ از این رو در متون اسلامی توصیه شده است که در امور معنوی، خود را با آنان که فراتر از ما هستند مقایسه کنیم، تا برای بهتر شدن تلاش بیشتری نماییم؛ اما در امور مادی و دنیوی، خود را با آنان که در سطح پایین‌تری از نظر معیشتی هستند بسنجیم، تا خدا را بر داشته‌های خود شکرگزار باشیم.^۱ نگرش مثبت به زندگی و اندیشه در داشته‌ها، روحیه‌ی شکر را در انسان پرورش می‌دهد:

«مسکینی دیدم با کفش پاره، خدا را شکر می‌کرد... گفتم: کفش پاره که شکر کردن ندارد! گفت: یکی شکر می‌کرد، دیدم که پا ندارد...»

۲. بهره بردن از نعمت، در مسیر صحیح (در راه حلال)

تمام داشته‌های ما نعمت‌هایی است که وظیفه داریم، در مسیر صحیح از آن بهره ببریم. به کار بردن نعمت در مسیر حرام، بزرگ‌ترین مصداق کفران نعمت است.

۳. بهره‌مند نمودن دیگران از نعمت

الف) بهره‌مند ساختن دیگران از نعمت علم

آیت‌الله العظمی سیدصادق شیرازی جریان ذیل را تعریف می‌نمودند:

«دو استاد داشتیم، سطح علمی یکی خوب بود و هر پرسشی که از وی می‌شد، پاسخ می‌داد؛ استاد دوم سطح علمی بالاتری داشت، ولی حاضر نبود پرسش کسی را پاسخ گوید و چون از او پرسشی می‌شد می‌گفت: من زحمت کشیده‌ام، شب‌ها تا صبح بیدار مانده‌ام و پاسخ این پرسش‌ها را یافته‌ام؛ شما هم بروید زحمت بکشید و پاسخ آن را بیابید. سپس فرمودند: اکنون هر دوی آنان فوت کرده‌اند، ولی شاگردان و آثار عالم اول باقی ماند، حال آنکه استاد دوم هیچ اثری از خود بر جای نگذاشت.»

۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (ع)، ص ۳۵۶. «أَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَكَ فِي الْمَقْدَرَةِ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ فَإِنَّ ذَلِكَ أَفْنَعُ لَكَ وَ آخَرَى أَنْ تَسْتَوْجِبَ زِيَادَةً».

شخصی نزد آیت الله العظمی سید محمد شیرازی رفت. ایشان وی را تشویق نمودند، چهارده کتاب در مورد چهارده معصوم به نگارش درآورد. وی گفت: من کاسبم و فرصتی برای تألیف ندارم. ایشان فرمودند: تعدادی کتاب، دفتر و خودکار در مغازه بگذار، هر زمان فرصتی پیش آمد و بیکار بودی، وقت خود را به تألیف بگذران. وی این سفارش را به گوش جان خرید و توفیق نگارش چهارده کتاب را یافت. خدا نیز در کار وی برکت داد و سلسله کتاب‌های وی چندین بار تجدید چاپ شد.

(ب) بهره‌مند ساختن دیگران از نعمت سلامتی
سلامتی یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است و خدمت نمودن به دیگران و برآورده نمودن خواسته‌های آنان، راهی است برای شکر این نعمت.

(ج) بهره‌مند ساختن دیگران از نعمت مادی
لازمه‌ی بهره داشتن از ثروت و امکانات مادی، پرداخت وجوهات واجب و برآورده نمودن نیاز نیازمندان تا حد امکان است. هم‌چنین شرکت در امور خیریه و صرف بخشی از ثروت در مسیر اهل بیت علیهم‌السلام، روش دیگری برای ادای حق نعمت است.

باربری با وجود آنکه درآمد روزانه‌اش بسیار اندک بود و کفاف مخارج او را نمی‌داد، حقوق خود را به سه قسمت تقسیم می‌کرد و یک‌سوم آن را برای خرج در مسیر امام حسین علیه‌السلام کنار می‌گذاشت. پس از بیست سال، با آن پول قطعه زمین بزرگی در خارج شهر خریداری کرد و حسینه‌ای بنا نمود؛ به او گفته شد: زمینی که خریده‌ای از شهر فاصله‌ی زیادی دارد، این زمین به چه درد می‌خورد؟ وی گفت: پول من کفاف نمی‌دهد که در داخل شهر زمین بخرم. پس از سال‌ها شهر گسترش یافت؛ حسینه در مرکز شهر قرار گرفت و قیمت آن بسیار بالا رفت. مبلغ هنگفتی را برای خرید آن حسینه به او - در زمان حیاتش - و پس از مرگ وی به فرزندانش

پیشنهاد دادند، ولی هیچکدام راضی به فروش حسینه نشدند و تا به امروز در این حسینه مجلس برپا می‌شود و صدقه جاریه‌ای برای بانی آن به شمار می‌رود.

اظهار درماندگی از شکرگزاری

مرحله‌ی دیگر آن است که شخص بداند از ادای حق پروردگار و شکر او، عاجز است و هر آنچه کند، نتواند حق نعمت را به‌جا آورد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

خدا به حضرت موسی علیه السلام وحی نمود: ای موسی! حق شکر مرا به‌جای آور! عرضه داشت: چگونه حق شکر تو را به‌جا آورم حال آنکه هر شکر، خود نعمتی از جانب توست؟ وحی آمد: ای موسی! اکنون شکر نمودی، چرا که دانستی (حتی شکرگزاری‌ات) نعمتی است از سوی من.^۱

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۹۸. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى عليه السلام يَا مُوسَى اشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي فَقَالَ يَا رَبِّ وَكَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَلَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَأَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ قَالَ يَا مُوسَى الْآنَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي».

* همیشه در یاد دوست

«وَاِصْبِحْ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ»؛

در حالی صبح می کنند که همه ی هم و غمشان این است که روز خود را با یاد خدا سپری کنند...

واژه شناسی:

يُصْبِحُ: صبح کردن

سرمایه ای در اختیار ما گذارده اند، سرمایه ای که هر ثانیه آن سرنوشت ما را در آخرت رقم می زند. برخی این سرمایه را تلف نموده، از بین می برند. اینان تنها حسرت و پشیمانی درو می کنند. گروه دیگر نه تنها این سرمایه را تلف می کنند، بلکه آن را در راه ویران سازی خود و جامعه خویش به کار می گیرند. اینان علاوه بر حسرت و پشیمانی، آتش خشم پروردگار دامنگیرشان خواهد شد.

متقین اما در ابتدای هر روز با خود عهد می بندند که در برابر هر ثانیه از عمر خود، نقطه مثبتی ثبت کنند. قرار روزانه آنان این است که لحظه لحظه هایشان با ذکر و یاد خدا رنگ بگیرد و غبار جهل و غفلت را؛ از روح و جان خویش بزدايند. البته ذکر و یاد خدا تنها بر قلب یا زبانشان جاری نیست، بلکه در عمل نیز تبلور یافته، آنان را از ارتکاب گناه دور می نماید.

هر چه روح انسان بزرگ تر و عقل و معرفت او بیشتر شود، ارزش بیشتری برای لحظه لحظه زندگی خویش قائل می شود، تا جایی رسد که لحظه ها و ثانیه ها برای او آن قدر ارزش می یابد که از اینکه لحظه ای را بی یاد حق بگذرانند، گریزان و روی گردان است.

در دعایی منسوب به امام سجاده علیه السلام می خوانیم:

«اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ هَمَسَاتِ قُلُوبِنَا، وَحَرَكَاتِ أَعْضَائِنَا وَ
لَمَحَاتِ أَعْيُنِنَا، وَلَهَجَاتِ أَلْسِنَتِنَا فِي مُوجِبَاتِ ثَوَابِكَ حَتَّى لَا تَفُوتَنَا حَسَنَةٌ
نَسْتَحِقُّ بِهَا جَزَاءَكَ، وَلَا تَبْقَى لَنَا سَيِّئَةٌ نَسْتَوْجِبُ بِهَا عِقَابَكَ»؛

خدایا! بر محمد و آل محمد علیهم السلام درود فرست و جنبش‌های نهانی دل‌ها، حرکت‌های
اندام‌ها، گردش چشم‌ها و به کار افتادن زبان‌های ما را مخصوص چیزهایی ساز که ما را
به پاداش تو می‌رساند تا چنان شود که هیچ حسنه‌ای که شایسته‌ی پاداش تو است از
دست ما نرود و هیچ سیئه‌ای که مستوجب کیفر تو است در نامه اعمال ما ثبت نگردد.

به‌دوراز دمی غفلت

شخصی که در حال اصلاح محاسن مولا امیر مؤمنان علیه السلام بود، به ایشان عرض
کرد: اگر ممکن است لحظه‌ای لب از ذکر فرو بندید تا کار خویش را به‌درستی
انجام دهم.

ایشان فرمودند: ارزش عمر من بیش از این است که حتی لحظه‌ای را بدون یاد
خدا بگذرانم.

ولی ما آن‌چنان در امور روزمره خویش و زرق و برق زندگانی مادی غرق شده‌ایم
که جز اندک لحظاتی در روز - به گاه نماز - خدا را به یاد نمی‌آوریم و در همان
لحظات اندک نیز زبان ذکر خدا می‌گویید و قلب و اندیشه در پی دنیااست.

اینجاست که خدا زبان به شکوه و شکایت از این بندگان می‌گشاید و می‌گوید:
عَبْدِي! مَا أَنْصَفْتَنِي! أَذْكُرُّكَ وَتَنْسَى ذِكْرِي! وَأَدْعُوكَ إِلَى عِبَادَتِي وَتَذْهَبُ
إِلَى غَيْرِي!^۱

بنده من! تو از باب انصاف وارد نشدی و انصاف را با من رعایت نمودی!

من تو را یاد می‌کنم، ولی تو مرا فراموش کرده‌ای!

من تو را به خویش فرا می‌خوانم و تو نزد دیگران می‌روی!

و در سخنی دیگر، بندگان را به گونه‌ای به یاد خویش تشویق و ترغیب می‌نماید،

چنانکه در تفسیر آیه «اذکرونی اذکرکم» آمده است:

«اذْكُرُونِي بِالطَّاعَةِ وَالْعِبَادَةِ اُذْكُرْكُمْ بِالنَّعَمِ وَالْإِحْسَانِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ»؛

مرا با اطاعت و عبادت به یاد آورید، من نیز شما را با فزونی نعمت‌ها و نیکی،

فروپاشی رحمت و رضوان خویش به یاد می‌آورم.^۱

این نکته به قدری در اسلام اهمیت دارد که برای هر حرکت، سکون و هر کاری

ذکری بیان شده است، از جمله:

- ذکر هنگام نگاه کردن در آینه؛

- ذکر هنگام خواب و بیداری؛

- ذکر هنگام پوشیدن یا درآوردن لباس؛

- ذکر هنگام به پا کردن یا از پا درآوردن کفش؛

- ذکر هنگام غسل، وضو، قضای حاجت؛

- ذکر هنگام روشن و خاموش نمودن چراغ؛

و بقیه اذکاری که برای تک تک رفتار ما در روایات اشاره شده است. شاید این

امر بدان جهت باشد که ما در هر لحظه انگیزه و بهانه‌ای برای جاری کردن نام و یاد

خدا بر لب داشته باشیم.

لب‌های مترنم به ذکر حق

شخصی نقل می‌کند که در نیمه‌شب تاریک از منزل خارج شدم. در مسیر، نوری

آشکار شد و به سوی آسمان رفت. لحظه‌ای بعد نور دیگری نمایان شد و به آسمان

رفت. بدین ترتیب هر لحظه نوری را می‌دیدم که بالا می‌رود. من از این جریان بسیار

شگفت‌زده شدم و بدان سو حرکت نمودم تا پرده از راز این نورها بردارم. چون

بدانجا رسیدم، شیخ عباس قمی را دیدم که در حال ذکر گفتن بود و هرگاه لب به

ذکر می‌گشود، نور از دهانش خارج می‌شد.

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۶۳؛ العالم الدین، ص ۲۷۵.

* شامگاه و صبحگاه

«يَبَيْتُ حَذِرًا وَ يُصْبِحُ فَرِحًا، حَذِرًا لِمَا حُذِرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ»؛

شب را با هراس می‌گذرانند و به شادی صبح می‌کند، ترسان از آن روی که مبادا نامش در دیوان غافلان ثبت شود و شاد به خاطر فضل و رحمت الهی که او را دربر گرفته است.

واژه‌شناسی:

يَبَيْتُ: از فعل بات یبیت و به معنای «شب را در جایی گذراندن» است، حال فرقی نمی‌کند که شب را در چه حالتی سرکند (خواب باشد یا بیدار)؛ به بیت نیز بیت گفته می‌شود چرا که انسان شب را در خانه می‌گذراند و به صبح می‌رساند.

دو بال ترس و امید

این بخش از سخن مولا به دو ویژگی خوف و رجا (ترس و امید) اشاره دارد، که هر دو به یک اندازه در وجود متقین ریشه دوانده است، نه ترس بر امید غالب است و نه امید آنان بیش از خوفشان است. البته چنین نیست که ویژگی ترس به شب و امید به روز اختصاص داشته باشد؛ چرا که پارسایان همیشه، در هر لحظه و هر حالتی، پیمانه‌ی وجودشان آمیخته با ترس و امید است و نسبت دادن ترس به شب و امید به روز، از باب ذکر مثال است.

علت ترس پاکان چیست؟ در همین بخش به آن اشاره شده است: «حَذِرًا لِمَا حُذِرَ مِنَ الْغَفْلَةِ»؛ از این ترسانند که مبادا نامشان در شمار غافلان ثبت شود.

غفلت: نعمت یا نعمت

وجود غفلت در انسان‌ها نعمت است، چرا که ما در دنیا با گرفتاری‌ها و مشکلات

زیادی روبه‌رو می‌شویم؛ همچون مرگ عزیزان که در ابتدا بر انسان بسیار سخت و سنگین است، ولی رفته‌رفته این مصیبت کم‌رنگ شده، رنگ می‌بازد که به خاطر خصیصه غفلت در وجود انسان است. بنابراین اصل وجود این صفت در انسان، خوب است و بدون آن زندگی طبیعی بسیاری از مردم تحت تأثیر مصائب و مشکلات مختل می‌شود؛ اما جهت‌دهی صحیح این ویژگی مهم است، باید به گونه‌ای خود را پرورش دهیم که مهار نفس را به دست گرفته، غفلت نهادینه در وجودمان را در امور مادی و دنیوی محصور کنیم و اجازه ندهیم به قلمرو امور معنوی راه یابد.

چشم دوخته بر فضل و رحمت الهی

در زندگی فراز و نشیب و پستی و بلندی بسیار است. سختی‌ها و مشکلات دنیا گریبان‌گیر همه است، ولی آنچه متقی را از دیگران متمایز می‌کند، دیدگاه مثبت او به زندگی است. درواقع متقی همیشه نیمه پر لیوان را می‌بیند و نیمه خالی آن را نادیده می‌انگارد.

انسانی که پروای الهی در وجود او نهادینه است، حتی اگر در دریای مشکلات غرق شود، همچنان به فضل و رحمتی که وی را در بر گرفته است امید دارد، رحمتی که مهم‌ترین مصداق آن، نعمت هدایت و برخورداری از نور ولایت اهل بیت است. امام حسین علیه السلام در دعای روز عرفه به این حقیقت اشاره می‌کنند که یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی، زاده شدن در سایه اسلام و برخورداری از نعمت هدایت است:

«لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لُطْفِكَ لِي وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أَيْمَامِ الْكَفَرَةِ
الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَبُوا رُسُلَكَ لَكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِي رَأْفَةً مِنْكَ وَ تَحَنُّنًا عَلَيَّ
لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى الَّذِي يَسِّرُنِي وَ فِيهِ أَنْشَأْتَنِي»^۱

خدایا! تو به خاطر لطف و احسان خویش مرا در دولت کفر، که عهد تو را نقض نموده

شامگاه و صبحگاه / ۲۰۱

و رسولان تو را تکذیب کردند، به دنیا نیاوردی؛ بلکه به خاطر رأفت و محبت خویش، زادگاه مرا در جایی قرار دادی که هدایت را برایم در آن میسر و آسان نمودی.

* عنان نفس در دست گرفته‌اند

«إِنْ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ»؛

هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد سرکشی کند، او هم از آنچه دوست دارد

محروم می‌سازد.

واژه‌شناسی:

اسْتَصْعَبَتْ: سخت شمردن

خواسته‌های دل

منظور از نفس و خواهش‌های نفسانی چیست؟

هوای نفس از دیدگاه لغت، هم خواسته‌های مثبت نفس را در برمی‌گیرد و هم خواسته‌های منفی را؛ به عبارت دیگر منظور از هوای نفس در لغت خواسته‌های فرد است، چه این خواسته‌ها خوب باشند و چه بد. ولی در زبان روایات، هوای نفس تنها به مواردی اطلاق می‌شود که خواسته‌ی دل با خواسته‌ها و اوامر الهی در تضاد باشد؛ به بیانی دیگر هوای نفس یعنی خواهش‌ها و تمایلاتی که رنگ شیطانی دارد و با احکام و فرامین الهی در تعارض است.

پس منظور از خواسته‌های دل، تنها آن خواسته‌هایی است که با حرکت در مسیر تقوا تعارض دارد. برای فهم بیشتر به این مثال توجه کنید: یک لیوان خالی، از هوا پر است؛ به همان مقداری که در آن آب بریزیم، هوا خارج می‌شود و آب جایگزین آن می‌گردد. قلب انسان نیز همین گونه است، هراندازه که آن را با خواسته‌ها و اوامر الهی پر کنیم، خواسته‌ها و هواهای نفسانی رنگ می‌بازد و هرچه بیشتر به هوای نفس بها دهیم، خواسته‌های الهی در قلب انسان کمرنگ‌تر می‌شود.

چرا هوای نفس

چرا به خواسته‌های دل «هوای نفس» گفته می‌شود؟ درواقع این نام‌گذاری، پرده از ماهیت این خواسته‌ها برمی‌دارد. هوی در زبان عربی از باب «یهوی» مشتق شده است، یعنی فروافتادن و هلاک شدن.^۱ پیروی از هوای نفس انسان را در دنیا به نابودی و در آخرت به دوزخ می‌کشاند. شاید از همین روی باشد که یکی از کلیدهای راه‌یابی به بهشت، مخالفت با هوای نفس است: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾.^۲

لازمه ترس و پروای الهی، بازداري نفس از خواسته‌ها و هوای خویش است و سرانجام آن، راه‌یابی به بهشت. پس، از همان ابتدا باید بکوشیم تا ریشه‌ی هوای نفس را در وجود خویش بخشکانیم، چراکه هر چه بیشتر به آن بها دهیم، بیشتر سرکشی نموده و فرجام سقوط در این وادی، دردناک‌تر خواهد بود.

تا دیر نشده...

شاگردی از استاد خویش درخواست کرد که به او پندی دهد. استاد او را به باغی برد و با یکدیگر به گشت و گذار در باغ پرداختند. در مسیر چشم آنان به نهالی افتاد؛ استاد از شاگرد درخواست کرد که آن نهال را از ریشه برکند؛ شاگرد با اندکی تلاش آن نهال را از جای درآورد؛ سپس به مسیر خود ادامه دادند. این بار استاد به درخت تنومندی اشاره کرد و از شاگرد خواست که آن را از ریشه برکند. شاگرد از این تقاضا در شگفت شد؛ تلاش نمود، اما تلاش او ناکام ماند و از انجام آن اظهار ناتوانی کرد.

استاد به شاگرد گفت: درس امروز همین است؛ هنوز خواسته‌ها و هواهای نفسانی

۱. مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، دار القلم - الدار الشامیة، بیروت - دمشق، ۱۴۱۲ق،

ج ۱، ص ۸۴۹.

۲. نازعات / ۴۰-۴۱. «اما کسی که از [ایستادن در] پیشگاه پروردگارش ترسید، و نفس خود را از خواسته‌ها [ی نامشروعش] بازداشت» (۴۰) بی تردید جایگاهش فقط بهشت است.

در وجود تو ریشه ندوانده، پس از همین اکنون باید بکوشی تا آن را از ریشه بر کنی؛ ولی چون بزرگ شوی، خواسته‌ها و هوای نفس در تو ریشه می‌دواند و تو توانایی ریشه کن نمودن آنها را از دست می‌دهی و به تلاش بیشتری برای غلبه بر آنان نیاز خواهی داشت.

از این رو همه باید تلاش کنند نقاط ضعف شخصیت خویش را بیابند و پیش از آنکه این نقاط منفی در وجود آنان نهادینه شود بر آن غلبه کنند. امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرمایند:

«أَلَا وَ إِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شَمْسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ خُلِعَتْ لُجْمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ»^۱

بدانید اشتباهات شما، چونان اسب‌های چموشی هستند که لگام از آنان برداشته شده است و سرانجام، سواران خویش را به آتش سوزان واژگون می‌کنند.

در زبان عربی خطیئه به معنای اشتباهات کوچک است، ولی این اشتباهات اگر از همان ابتدا مورد توجه و اصلاح قرار نگیرد، هم چون اسب چموش غیرقابل کنترل خواهد شد. اسب‌های رام که لگام بر آنان بسته شده، سواران خویش را به مقصد می‌رسانند، ولی اسب چموش خصوصاً اگر زین نداشته باشد، غیرقابل کنترل بوده و نهایتاً انسان را به نابودی می‌کشاند.

مشکل شیطان نیز از آن جا آغاز شد که سجده بر حضرت آدم علیه السلام با هوای نفس و خواست دل او در تضاد بود، درحالی که عبادت با هوای نفس او تضادی نداشت؛ از این رو پس از فرمان خداوند به سجده بر آدم گفت:

«عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: أَمَرَ إِبْلِيسُ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ فَقَالَ يَا رَبِّ وَ عَزَّتْكَ إِنَّ أَعْقَبَتَنِي مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ لَأَعْبُدَنَّكَ عِبَادَةً مَا عَبْدَكَ أَحَدٌ قَطُّ مِثْلَهَا»^۲

بارالها! اگر مرا از سجده بر آدم معاف کنی، چنان تو را عبادت خواهم کرد که

۱. الکافی، ج ۸، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۵۸۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۶۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۲۸.

هیچ کس مثل آن تو را عبادت ننموده باشد.

اگر شیطان از همان آغاز با هوای نفس خویش به مبارزه می‌پرداخت و با آن مخالفت می‌نمود، تا این اندازه سقوط نمی‌کرد. ولی او به هوای نفس خویش اری گفت و بر طبق خواست خود عمل کرد و پیروی از هوای نفس، مصیبت‌ها و گناه‌های بعدی را نیز به دنبال داشت.

مادر بت‌ها بت نفس شماست

در دنیا معبودهای متعددی وجود دارد؛ اشیا، حیوانات و بت‌های زیادی مورد پرستش قرار می‌گیرند. تنها در هند بیش از سیصد دین وجود دارد؛ حیوانات مختلفی چون موش، گاو و... تقدیس شده و مورد پرستش قرار می‌گیرند. ولی در میان تمامی این خدایان و بت‌های دروغین، بتی است که از همه بدتر و تأثیر منفی آن، از همه خدایان دروغین بیشتر است؛ حتی ممکن است شخصی، به ظاهر مسلمان و خداپرست باشد، ولی درواقع این بت را پرستد. این بت چیزی نیست جز «هوای نفس» که درواقع بدترین معبود است: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؟﴾^۱. داستان ذیل به‌نوعی نمایانگر این حقیقت است که چگونه هوای نفس انسان، گاه به قطب و مهتر و خدای او مبدل می‌شود:

در خانقاهی، درویشی بود که ریش بلندی داشت. وی اهمیت زیادی به ریش خود می‌داد و زمان زیادی را صرف رسیدگی، شانه زدن و روغن مالیدن به آن می‌کرد. در نیمه‌شب یکی از درویش‌ها از خواب برخاست و ریش او را کوتاه نمود. درویش از خواب برخاست و دید از آن ریش بلند خبری نیست. فریاد زد، که چه کسی جرئت کرده ریش مرا کوتاه کند؟ پس به رئیس خانقاه شکایت نمود. رئیس خانقاه همه حاضران را جمع کرد و از آنان پرسش نمود که چه کسی این کار را

کرده است؟

آن شخص از جا برخاست و گفت: من و در پاسخ رئیس که علت را جویا شد گفت: به این دلیل که او ریشش را معبود خود قرار داده بود و تمام تلاش او رسیدگی و تقرب به این ریش بود؛ من خواستم او را از این تعلق برهانم.^۱ این حکایت چه واقعی باشد چه غیر واقعی، بیانگر این نکته است که گاه ما انسان‌ها، خود را در پیچ و خم مسائل بسیار بی ارزش گم می کنیم و به جای اینکه تلاش ما برای رسیدن به خدا باشد، آن را صرف دست یابی به امور مادی می کنیم.

مقام والای سلمان

جناب سلمان به مقام والایی دست یافت و به جایی رسید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرمودند: «سَلَمَانٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ».^۲

روزی شخصی به نام «منصور بزرج» به امام صادق علیه السلام عرض نمود: من نام سلمان فارسی را زیاد از شما می شنوم و شما در گفته های خود بارها از او یاد می کنید. حضرت علیه السلام فرمودند: او را سلمان فارسی نام نبر، بلکه از او با عنوان سلمان محمدی یاد کن. می دانی چرا من او را بسیار یاد می کنم؟ عرض کرد: خیر.

حضرت علیه السلام فرمودند: چون او به سه صفت آراسته بود، یکی از این صفات آن بود که سلمان خواسته های امیر مؤمنان علیه السلام - امام زمان خویش - را، بر خواسته های دل خود مقدم می نمود:

«إِخْلَاهَا إِيَّائَهُ هَوَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَلَى هَوَى نَفْسِهِ».^۳

۱. هزار و یک حکایت اخلاقی، محمدحسین محمدی، قم، زمینه سازان ظهور، ۱۳۸۸ ش، ص ۵۱۴، حکایت ۶۸۹، با تغییر در عبارات.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۱.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۷، باب ۱۰؛ الأمالی، طوسی، ص ۱۳۳؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۸۸.

آیا ما برآستی خواسته‌های امام زمانمان را بر خواسته‌های خود مقدم می‌دانیم؟ آیا در رفتار، گفتار و کردار خویش اندکی درنگ می‌کنیم و می‌اندیشیم که آیا مورد رضایت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه هست یا خیر؟ گفتار و کردارمان رنگ امام زمان دارد یا رنگ هوا و خواسته‌های نفسانی خویش؟

شکل خواسته‌های دل

شخصی گوید: شبی در خواب دیدم در اتاقم گشوده شد و شخصی بسیار کریه‌المنظر و بدبو وارد شد. بوی او آن‌چنان آزاردهنده بود که نمی‌توانستم تحمل کنم. لحظاتی بعد دوباره در گشوده شد و شخص دیگری با همان ویژگی‌ها وارد شد. هرچند لحظه یک‌بار، در گشوده می‌شد و تازه‌وارد از قبلی زشت‌تر، بدبوتر و غیرقابل تحمل‌تر بود؛ تا اینکه تمام اتاق از این افراد پر شد و من از وحشت از خواب بیدار شدم.

شب دوم نیز همین خواب را دیدم و از ترس از خواب پریدم. شب سوم جرأت چشم فرو بستن نداشتم، فکر اینکه دوباره بخوابم و آن رؤیای وحشتناک را ببینم مرا آزار می‌داد. سرانجام نزدیک سحر از شدت خستگی به خواب رفتم و همان خواب را دیدم؛ ولی این بار فرد بسیار زیبا و خوشبویی وارد شد و یکی از آن افراد زشت و بدبو خارج گشت. لحظاتی بعد فرد خوش‌سیمای دیگری وارد شد و جای یکی دیگر از آنها را گرفت؛ بدین ترتیب افراد خوش‌سیما و خوش‌بو یکی‌یکی وارد شده و افراد زشت و بدبو خارج می‌شدند. هنگامی که همه‌ی افراد زشت و بدبو خارج شدند، یکی از تازه‌واردان به من خطاب کرد و گفت: آنان که دیدی خواسته‌های دل تو بودند و ما صفات نیک تو هستیم؛ با خود بیندیش که در آینده با کدام یک از ما توانایی همنشینی داری؟ اگر می‌توانی با آن افراد هم‌سخن شوی، طبق هوا و هوس خود عمل کن و اگر تاب هم‌صحبتی آنان را نداری، صفات نیک را جانشین آنان ساز.^۱

۱. هزار و یک حکایت اخلاقی، محمدحسین محمدی، ص ۳۸۸، حکایت ۵۱۸.

مخالفت با هوای نفس و دوری از آن شاید در ابتدا سخت باشد، ولی با تمرین و ممارست، شخص به چنان خوشی و لذتی دست می‌یابد که هرگز با معیارهای مادی و دنیوی قابل بیان نیست:

النفس كالطفل إن ارضعته شب علی حب الرضاع و إن تطفمه ینفطم
نفس انسان هم چون کودک شیرخوار است که هر چه بزرگ‌تر می‌شود، وابستگی او به شیر مادر بیشتر می‌گردد؛ ولی اگر کودک را از شیر بگیرند، دیگر به هیچ‌روی حاضر نیست شیر مادر را تجربه کند.

نفس نیز مانند کودک است، تا وقتی خواسته‌های آن را برآورده می‌کنیم، وابستگی بیشتری به دنیا می‌یابیم؛ ولی اگر نفس را از خواسته‌های خود بریدیم، تعلق خاطر و وابستگی او به دنیا و مادیات، به تدریج کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌شود و به جایی می‌رسد که هیچ چیزی جز عبادت و بندگی برای او لذت‌بخش نیست.

یکی از بزرگان تمام نمازهای خود را قضا کرد. از او پرسیدند: چرا نمازهایت را دوباره خواندی؟ گفت: من آن هنگام که به نماز می‌ایستم، آن قدر از عبادت لذت می‌برم و آن چنان این لذت روحانی و معنوی مرا در خود غرق می‌کند که با خود اندیشیدم، مبدا عبادت‌هایی که کرده‌ام، برای درک آن لذت بوده باشد، لذا تصمیم گرفتم همه نمازهایم را دوباره و تنها برای خدا، قضا کنم.

جهاد اکبر

دو جهاد واجب است که یکی از آنان بزرگ‌تر و سخت‌تر از دیگری است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به کسانی که از جنگ بازمی‌گشتند، فرمودند: درود بر کسانی که از جهاد کوچک‌تر با موفقیت بازگشته و جهاد بزرگ‌تری را پیش روی دارند. یاران با شگفتی پرسیدند: جهاد اکبر کدامین جهاد است؟ حضرت فرمودند: جهاد با نفس.

حال چرا جهاد نفس، جهاد بزرگ‌تر انگاشته شده و از اهمیت بالاتری برخوردار

است؟

در پاسخ می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. پیکار با دشمن محدود به زمان خاصی است و پس از مدتی پایان می‌یابد، ولی جهاد با نفس تمام‌شدنی نیست و از لحظه بلوغ تا پایان عمر ادامه دارد.
۲. در میدان نبرد با دشمنی خارجی و قابل رؤیت می‌جنگیم، ولی جهاد با نفس این گونه نیست. نفس در قالب دوست و در لباس خیرخواهی به فرد نزدیک می‌شود، به گونه‌ای که فرد او را دشمن نمی‌انگارد. دقیقاً مانند منافقانی که در صدر اسلام حضور داشتند، تیشه به ریشه‌ی اسلام زدند و در قالب دوست، ضربه‌های بزرگی به پیکره اسلام وارد کردند. حکایت ذیل بیانگر خطراتی است که دشمن در لباس دوست، برای انسان به دنبال دارد:

پادشاهی وزیری داشت که نسبت به سایر وزرا، از مقام والاتری برخوردار بود و پادشاه رابطه‌ی صمیمانه و دوستانه‌ای با وی داشت. او ۴۰ سال پست وزارت را عهده دار بود و پادشاه لحظه‌ای در اخلاص و وطن‌دوستی او شک نکرد. روزی به پادشاه گزارشی رسید که یکی از دوستان و درباریان مقرب تو، سال‌هاست که به نفع بزرگ‌ترین دشمنت، در حال جاسوسی از تو است. پادشاه مدت‌ها در جست‌وجوی این دشمن بود؛ پس از تحقیقات زیاد مشخص شد، این وزیر همان جاسوس است که ۲۰ سال خالصانه به وطن خدمت نموده و ۲۰ سال دیگر را به جاسوسی برای سرسخت‌ترین دشمن پادشاه گذرانده است. مسلم است که خطر چنین دشمنی بسیار بیشتر از کسی است که آشکارا سر ستیز و نبرد دارد.

هوای نفس همچون جاسوسی است که همه عمر با انسان است و لباس دوستی خیرخواه را در بردارد، ولی درواقع از تمام دشمنان داخلی و خارجی انسان سرسخت‌تر و پرخطرتر است.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند:

«أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۱

دشمن‌ترین دشمنان تو، نفس توست که در درون توست.

۳. جهاد نفس مقدمه‌ای است برای تمام اعمال نیک و دوری از تمام صفات ناپسند، در حالی که جنگ و پیکار با دشمنان، چنین تأثیر تربیتی نیرومندی بر نفس ندارد. ذکر این حکایت خالی از لطف نیست:

تاجر ثروتمند - و درعین حال خسیسی - می‌خواست به حج مشرف شود. از آنجا که برای تشریف به حج لازم است که مال شخص از حق‌الله تصفیه شده باشد، تصمیم گرفت خمس آن مقدار مالی را که برای سفر نیاز است، پردازد. هزینه‌ی حج را معادل هزار دینار حساب کرد و خمس آن را معادل ۲۰۰ دینار. نزد مرجعی رفت و عرض کرد: ۲۰۰ دینار خمس بر عهده دارم، سیدی ۱۰۰ دینار از من قرض نموده که آن را به او می‌بخشم و شما از مبلغ خمس کم کنید، در منزل روضه‌ای برقرار نمودم و به روضه خوان ۱۰ دینار دادم، آن را نیز محسوب نمایید، نود دینار می‌ماند که خدمتتان تقدیم می‌کنم!

چنین فردی که در گام‌های اولیه جهاد با نفس باز می‌ماند، مسلماً قادر به طی نمودن مدارج کمال نیست. شاید اینها از شمار دلایلی باشد که جهاد با نفس، جهاد اکبر انگاشته شده است.

تاکتیک‌هایی برای مبارزه با نفس

جنگ‌های امروزه از صورت ابتدایی و ساده خارج شده و دارای پیچیدگی‌های زیادی است. فرماندهان ارتش، خصوصاً در کشورهای متمدن، ماه‌های متمادی بر روی طرح خود کار می‌کنند و از جوانب مختلف، ارتش دشمن، نیروهای دفاعی آنان، نقاط قوت و ضعفشان را مورد بررسی قرار می‌دهند، تمام احتمالات و راه‌کارهای طرف مقابل را می‌سنجند و نیروهای خود را برای رویارویی و مقابله آماده می‌نمایند.

۱. مجموعه‌ی ورام، ج ۱، ص ۵۹.

همان گونه که در این نبردها نیاز به برنامه‌ریزی و بهره بردن از تاکتیک‌های متعدد است، در نبرد با دشمن درون نیز نیاز به برنامه‌ریزی و به کار بردن تاکتیک‌های گوناگون داریم، تا تسلیم این دشمن قوی و پنهان نگردیم. در ذیل به برخی از این روش‌ها اشاره‌ای می‌کنیم:

۱. برخورد صریح و قاطع

اگر با تردید و دودلی در برابر خواسته‌های نفس قرار بگیریم، توانایی مقابله و در هم کوبیدن آن را نخواهیم داشت. در برابر خواسته‌های غیرمعقول و غیر الهی نفس، باید با صراحت و قاطعیت نه گفت تا راه برای خواسته‌های آینده بسته شود.

۲. فرار کردن

به این معنا که از محیط‌هایی که در آنها هوای نفس قدرت جولان بیشتری پیدا می‌کند، فرار کنیم و اصلاً خود را در آن موقعیت‌ها و محیط‌ها قرار ندهیم. دوستان بد، شبکه‌های ماهواره‌ای فاسد، سایت‌های غیراخلاقی، نشست‌هایی که می‌دانیم در آن غیبت، تهمت و دروغ وجود دارد و... همه محیط‌هایی هستند که باید خود را از آنها دور نگه داریم. پرهیز از موقعیت‌های گناه آلود بسی آسان‌تر از قرار گرفتن در چنین شرایط و دوری از ارتکاب گناه است. نفس انسان پس از ارتکاب اولین گناه جری‌تر شده و مخالفت با آن سخت‌تر خواهد بود. یکی از دوستان نکته جالبی می‌گفت: ایشان می‌گفت که هنگام صحبت با دیگران دقت کنیم مسئله‌ای که غیبت زاست مطرح نکنیم.

۳. فریفتن هوای نفس

فریفتن هوای نفس نیز شیوه خوبی برای رویارویی با آن است. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند: «خَادِعُ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ»^۱؛ نفس خود را با عبادت فریب ده. آیت‌الله العظمی سیدصادق شیرازی در توضیح این عبارت می‌فرماید: خادع صیغه

۱. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، ص ۴۶۰.

مفاعله است و صیغه‌ی مفاعله بر طرفینی بودن دلالت دارد؛ به این معنا که نفس انسان مدام در حال فریب دادن انسان است، انسان نیز در مقابل باید آن را بفریبد و به راه راست آورد. برای توضیح بیشتر این مطلب به دو قانون «تسویف و تسریع» اشاره می‌کنم. ما در زندگی دو قانون داریم:

- قانون تسریع: سرعت بخشیدن و با عجله کاری را انجام دادن؛

- قانون تسویف: کاری را به عقب انداختن و مرتب امروز و فردا کردن.

متأسفانه این دو قانون در زندگی اکثر ما جابه‌جا شده است. ما معمولاً در کارهای خیر امروز و فردا می‌کنیم، اگر مشارکت در ساختن حسینیه یا مسجد، سخنرانی، تألیف، دفاع از حقوق اهل بیت علیهم‌السلام یا هر کار خیر دیگری در برابر ما قرار بگیرد، آن‌قدر امروز و فردا می‌کنیم تا آن فرصت را از دست بدهیم. داستان ذیل نمونه‌ای از کسانی است که با تسویف، فرصت بهشتی شدن را از دست داده و خود را گرفتار آتش قهر و خشم الهی کردند.

درنگ در پذیرش حق

پس از بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، یکی از ادیبان و بلیغان عرب که آوازه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به گوشش رسیده بود رهسپار مکه شد، تا از نزدیک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و کلام دل‌نشین ایشان را بشنود. در مکه تحت تأثیر کلام شیوای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار گرفت و بر آن شد تا مسلمان شود.

خبر به گوش ابوسفیان رسید. با عجله نزد آن مرد رفت و گفت: شنیده‌ام تو نیز مسحور کلام محمد شده‌ای؟ پاسخ داد: سخنان او را شنیدم، مسلماً هیچ بشری توان گفتن چنین کلماتی ندارد و او بی‌شک فرستاده‌ی خداست.

ابوسفیان گفت: اگر می‌خواهی به دین او پیوندی تو را باز نمی‌دارم، ولی آیا نمی‌دانی که در دین محمد شراب تحریم شده و تو خیلی شراب دوست داری؟ زن‌بارگی نیز در دین وی حرام است و تو مرد شهوت‌رانی هستی. با این حال چگونه می‌خواهی به وی پیوندی؟

مرد به فکر فرو رفت و سپس گفت: راست می‌گویی، من میگساری و شهوترانی را خیلی دوست دارم، حال به شهر خود باز می‌گردم و به مدت یک سال، تا می‌توانم به شراب‌خواری و... می‌پردازم، سپس به مکه آمده و به محمد می‌پیوندم. او به شهر خود بازگشت و هنوز مدتی نگذشته بود که درگذشت؛ درحالی‌که پس از دریافت حقانیت اسلام، کافر از دنیا رفت و دنیا و آخرت را از دست داد. این شخص گامی بیشتر با هدایت فاصله نداشت ولی چون تسويف کرد و آن را به بعد موکل نمود، طلایی‌ترین فرصت زندگی‌اش را از دست داد.

شتاب در پذیرش حق

عالمی شیعه با یکی از علمای اهل تسنن به مناظره پرداخت، سرانجام عالم سنی نتوانست در برابر دلیل‌های استوار و محکم او پاسخگو باشد، لذا رو به او کرد و گفت: حق با شماست، ولی به من چند ماه فرصت دهید تا مدتی بیندیشم و تحقیقات بیشتری انجام دهم. عالم شیعه در پاسخ، جریان فوق را تعریف کرد و گفت: نکند تو نیز مانند او شوی و فرصت هدایت را از دست بدهی. روز بعد عالم سنی گفت: من دیشب تا صبح در اندیشه این سخن تو بودم و نتوانستم بخوابم؛ پس همان روز خود را از قید قانون تسويف رها نمود و تشیع را پذیرفت.

تسويف: کاری‌ترین ابزار شیطان

درواقع قانون «تسويف» و در زبان عامیانه «باشد برای بعد»، مهم‌ترین، کاری‌ترین و قوی‌ترین ابزار شیطان است و افراد بسیاری بدین وسیله از طریق هدایت باز ماندند؛ از این رو در روایتی آمده است که بیشتر اهل جهنم از «مسوفین» هستند^۱، یعنی کسانی که در برابر توبه و هر کار خیری، به جای این که سریع اقدام کنند، می‌گویند: در آینده توبه خواهیم کرد، یا در این عمل خیر سهم خواهیم شد. خانمی برای محاسبه خمس خود نزد یکی از روحانیون رفت. روحانی پس از

۱. مجموعه‌ی ورام، ج ۱، ص ۲۷۶.

بررسی دارایی وی، مبلغ خمس را بیان کرد. چون مبلغ آن بسیار زیاد بود امروز و فردا می کرد و پس از چند ماه، بدون پرداخت حقوق شرعی از دنیا رفت. در روایتی آمده است: هنگامی که شخصی نیت می کند مالی را صدقه دهد، هفتاد شیطان او را از این کار باز می دارند و چون او را مصمم می بینند، یکی از آنان با این عنوان که «حالا عجله ای نیست، فرصت زیاد است»، سعی در منصرف کردن او دارد.

قانون تسریع

بیشتر افراد در مواجهه با شرایطی که امکان ارتکاب گناه در آن فراهم است، سر تسلیم فرو می آورند. به عنوان مثال زمانی که کسی ما را می آزارد و سراسر وجودمان را پر از کینه و خشم می کند، اگر در شرایط غیبت قرار بگیریم، از انجام آن ابایی نداریم. مادری که از آزارهای فرزندان کوچک خود به شدت خسته شده، به آسانی بر سر آنان فریاد زده و آنان را با دعوای خویش می آزارد.

ما باید جایگاه این دو قانون را جابه جا کنیم؛ قانون تسریع را در کارهای مثبت و نیک پیاده کنیم و در مورد کارهای منفی و بد قانون تسویف را به کار ببریم؛ یعنی زمانی که در برابر کار نیکی قرار می گیریم، به نفس خود فرمان دهیم که همین الان! و هرگز فرصت تسویف و امروز و فردا کردن را به او ندهیم. زمانی نیز که شرایط ارتکاب گناه فراهم است، با این عنوان که فرصت زیاد است، برای انجام این کار عجله ای نیست و فردا نیز می توان این گناه را انجام داد، نفس خود را فریفته و از ارتکاب گناه اجتناب ورزیم. با اجرای این قانون خواهیم دید که به میزان ۹۰٪ گناهان ما کاهش پیدا می کند.

۴. تنبیه نفس

تشویق و تنبیه دو اهرم بسیار اساسی در زمینه ی تربیت است. در تربیت نفس نیز ما باید از این دو ابزار کمک بگیریم. تنبیه و مجازات نفس در برابر گردن کشی هایش، نقش بازدارنده داشته و تأثیر شایانی در کنترل هوای نفس دارد.

تنبيه صورت‌هاى گوناگونى دارد:

- بازداشتن نفس از آنچه دوست دارد. مثلاً در برابر سرکشی نفس، يك نوع غذای محبوب و مورد علاقه را نخوردن، یا خود را از تماشای سریال مورد علاقه خویش محروم نمودن.

- تنبيه مالی: مثلاً شخص نذر کند در برابر هر گناه، مبلغی را به‌عنوان صدقه بپردازد.

- جای‌گزینی کار نیک: به‌عنوان مثال شخص تصمیم بگیرد که در برابر هر گناه، کار نیکی انجام دهد؛ مثلاً نماز شب بخواند و یا روزه بگیرد.

در احوال یکی از علما نقل شده است که نذر نمود، در صورت عصبانی شدن يك سال روزه بگیرد. روزی در حین تدریس اندکی خشمگین گشت و ناچار شد يك سال تمام روزه بگیرد؛ پس از آن هرگز عصبانی نشد. مسلم است اگر انسان چنین تنبیهی برای نفس خود قرار دهد، کنترل بیشتری بر آن در برابر گناه خواهد داشت.

ایستگاه‌های مبارزه با هوای نفس

۱. تکالیف

انجام تکالیف، ایستگاهی است که نفس را تربیت نموده و آن را رام می‌کند، چراکه بیشتر تکالیف با خواسته‌های نفس انسان در تضاد است.

تکالیف الهی دو نوع‌اند:

- تکالیفی که انجام آن با هوای نفس انسان سازگار است و پاداش به همراه دارد.

- تکالیفی که با هوای نفس انسان ناسازگار و در تضاد است. شاید این تکالیف پاداش بیشتری داشته باشند: پاداش خود عمل و پاداش مخالفت با هوای نفس.

تکالیف هم شامل واجبات و محرمات است و هم شامل مستحبات و مکروهات. هر چه بیشتر به این تکالیف پایبند شویم، قدرت اراده‌ی ما افزون می‌گردد. از این رو بسنده کردن به انجام واجبات و دوری از محرمات به‌تنهایی کافی نیست؛ باید تلاش

نمایم تا هر چه بیشتر با مستحبات و مکروهات آشنایی پیدا کرده و آنان را در زندگی پیاده کنیم.

شخصی می گفت: زمانی که من بر هوای نفس خود غلبه کرده و غیبتی که «نوک زبانم» است، ترک می کنم، از غیبت بعدی آسان تر و بدون تلاش بسیار دوری می ورزم. ولی اگر بار اول ضعف نفس نشان دهم و آن غیبت را مرتکب شوم، قدرت نفسم در برابر گناه های بعدی بسیار زیاد شده و به سختی قادر به کنترل خود هستم.

۲. تقدیرات الهی

در صورتی که ما با طیب خاطر و رضایت نفس، با مشکلات و سختی های زندگی روبه رو شویم، قدرت اراده خود را تقویت می کنیم. رویارویی با سختی ها دو مرحله دارد: صبر کردن؛ راضی بودن.

مرحله ی دوم بسی فراتر از مرحله ی اول است و هر چه انسان مدارج کمال را بیشتر بپیماید، نیروی او بیشتر می گردد. در آخرین بخش از دعای ابو حمزه ثمالی، خواسته ی ما پس از مناجات و راز و نیاز بسیار با خدا، این است:

«وَرَضِّنِي مِنَ الْعِيشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي»^۱

مرا در زندگی به آنچه برایم تقدیر نموده و رقم زده ای، راضی گردان!

در پایان زیارت جامعه ائمه المؤمنین نیز، رضایتمندی از قضا و تقدیر الهی، غایت و انتهای درخواست ما بیان شده است:

«وَالرُّضَا بِقَضَائِكَ وَقَدْرِكَ أَقْصَى عَزْمِي وَنَهَائِي، وَأَبْعَدَ هَمِّي وَغَايَتِي»^۲

۳. مدیریت فردی

مسائلی هستند که از حیطة حرام و مکروه خارج اند و مباح به شمار می آیند، چشم پوشی از این خواسته ها نیز می تواند نیروی اراده انسان را تقویت کند.

۱. مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی، دعای سحر ماه مبارک رمضان.

۲. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه ائمه المؤمنین (علیهم السلام)؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۹، ص ۱۶۸.

در زمان امام کاظم علیه السلام کافری به مدینه قدم گذارد. در مورد او گفته می‌شد که از غیب آگاهی دارد و هر چه از او پرسش شود، پاسخگوست. حضرت علیه السلام به همراه یکی از یاران خویش، نزد وی رفتند و چندین پرسش از او نمودند که همه را پاسخ گفت. آنگاه حضرت علیه السلام از وی پرسیدند که به خاطر کدامین عمل به این مقام دست یافته‌ای؟ (ناگفته پیداست که حضرت علیه السلام خود پاسخ را می‌دانستند و تنها برای اینکه این پیام به ما برسد، این سوال را مطرح کردند.)

او در پاسخ گفت: من همیشه با نفس خود مخالفت می‌کنم، نفس مرا به هر چه فرمان دهد، با او مخالفت می‌ورزم و به همین جهت به این مقام دست یافتم. حضرت علیه السلام وی را به اسلام دعوت نمودند، ولی او سر باز زد. حضرت علیه السلام فرمودند: مگر نگفتی که من همیشه با نفس خویش مخالفت می‌کنم؟ اکنون اسلام را بر نفس خویش عرضه کن، بین نفس تو آن را می‌پذیرد یا خیر؟

وی لحظاتی سر در گریبان فرو برد و لختی اندیشید. سپس سر بلند نمود و عرض کرد: نفس من دوست ندارد من اسلام را بپذیرم. حضرت علیه السلام فرمودند: تو که همیشه با هوای نفس خود مخالفت می‌کنی، اکنون نیز با هوای نفس خویش مخالفت نما. وی پس از کمی تأمل اسلام را پذیرفت.

پس از چند روز خدمت امام علیه السلام رسید و عرض کرد: یابن رسول الله! آن زمانی که من کافر بودم، چیزهای نهان برایم روشن بود، ولی از زمانی که اسلام آوردم، آن قدرت از من گرفته شده است. امام علیه السلام فرمودند: مخالفت با هوای نفس نزد خدا، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ آن زمان که تو کافر بودی، خدا پاداش تو را در این دنیا آگاهی از غیب قرار داده بود چرا که کافر از آخرت بهره ندارد؛ ولی اکنون که اسلام را پذیرفتی، خدا پاداش تو را برای سرای آخرت ذخیره نمود، به همین جهت آن قدرت را از تو گرفت تا بهره‌ی تو از آخرت بیشتر باشد.^۱

۱. هزار و یک حکایت اخلاقی، محمدحسین محمدی، ص ۳۹۱، حکایت ۵۲۲.

* روشنایی چشمان پارسایان

«قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ»؛

روشنی چشم پرهیزکاران در آن چیزِی که زوال‌ناپذیر است.

واژه‌شناسی:

لَا يَزُولُ: زوال‌ناپذیر

قُرَّة عین را در زبان فارسی به روشنی چشم ترجمه می‌کنند و در همین معنی بکار می‌برند؛ ولی در زبان عربی این واژه دو معنی دارد:

- آنچه مایه شادی و سرور انسان است؛

- آنچه مایه سکون و آرامش فرد است.

صیغه‌های مختلف این واژه در قرآن

- در قرآن این کلمه یک بار در سوره قصص، در داستان ازآب گرفته شدن

حضرت موسی توسط آسیه، با صیغه «قُرَّة عین» آمده است:

﴿وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛

همسر فرعون گفت: (این نوزاد) برای من و تو سبب خوشی و شادمانی است، او را

نکشید امید است به ما سود دهد، یا به فرزندی انتخابش کنیم. درحالی که (از اتفاقات

آینده) بی‌خبر بودند.^۱

- صیغه «قُرَّة أعین» دوبار در قرآن تکرار شده است:

یک بار در مورد درخواست «عباد الرحمن» که از خدا می‌خواهند که به آنان

فرزندان (صالحی) عطا کند که مایه‌ی شادی، سکون و آرامش آنان باشند:

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾

و آنان که می گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانمان ما را مایه خوشدلی و نورچشم ما قرار ده! و پیشوای پرهیزگارانمان قرار ده.^۱

بار دیگر درباره نماز شب و پاداش اخروی آن آمده است که کسی نمی داند چه پاداش عظیمی در انتظار آنان است:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

قطعاً هیچ کس نمی داند در برابر اعمالشان چه پاداشی که مایه شادمانی آنان است برای آنان پنهان داشته اند.^۲

روشنی چشم متقین در چیست

روشنی چشم، شادی، سکون و آرامش آنان در مسائل زودگذر دنیوی و مادی نیست؛ بلکه تنها اموری مایه سرور و سکون آنان است که همیشگی، دائمی و زوال ناپذیر باشد. آنان از فراسوی ماده، گذشته و تنها معنویات و امور روحانی است که روح تشنه ی آنان را سیراب می کند.

حال این امر معنوی می تواند بهشت و نعمت های آن باشد یا طی کردن مدارج کمال، کسب ویژگی های اخلاقی برجسته و مقام قرب الهی. البته این امور لازمه یکدیگر بوده و منافاتی با هم ندارند.

۱. فرقان / ۷۴.

۲. سجده / ۱۷.

* بی میلی به آنچه فناپذیر است

«وَزَهَادَتْهُ فِيمَا لَا يَبْقَى»؛

زهد ورزی او در اموری است که فناپذیر است.

واژه‌شناسی:

زَهَادَتْ: زهدورزی

در زبان عربی معنای برخی افعال با توجه به حرف جری که پس از آن می آید، تغییر می یابد.

- زهد اگر با حرف جر «فی» همراه شود، به معنای بی رغبتی و بی میلی نسبت به چیزی است؛

- و اگر با حرف جر «عن» همراه باشد، به معنای رغبت و تمایل نسبت به آن چیز است. برخلاف فعل رغبت:

- که اگر با «فی» همراه شود، به معنای رغبت و میل بدان شیء است؛

- و اگر با «عن» همراه شود، به معنای بی میلی و بی رغبتی بدان شیء است. به عبارت دیگر:

- زهد فی: بی میلی و بی رغبتی.

- زهد عن: تمایل و رغبت.

- رغبت فی: تمایل و رغبت.

- رغبت عن: بی میلی و بی رغبتی.

در اینجا حضرت حرف جر «فی» را به کار برده‌اند و معنای این عبارت بدین گونه است که؛ متقین نسبت به مسائلی که پایان یافتنی و زوال پذیر است، بی میل و رغبتند و در آن زهد می ورزند. حضرت عليه السلام در عبارت دیگری در نهج البلاغه می فرمایند:

«طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا الرَّاعِينَ فِي الْآخِرَةِ»^۱

خوشا به حال آنان که نسبت به دنیا بی‌میل و بی‌رغبتند و به آخرت راغب!

زهد به چه معناست

آیت‌الله سیدرضا شیرازی می‌فرمودند: زهد دو معنا و دو مرحله دارد:

۱. وارستگی از مادیات

مرحله اول زهد این است که نسبت به دنیا و مسائل دنیوی، وابستگی و دل‌بستگی نداشته باشیم؛ یعنی اینکه دنیا در ذهن ما حضور نداشته باشد: «لیس الزهد أن لا تملك شيئاً، بل الزهد أن لا يملكك شيء»؛ زهد این نیست که چیزی در ملکیت خود نداشته باشی، بلکه به این معناست که نسبت به دارایی خویش وابستگی نداشته باشی.

کدام زاهدترند

روزی پادشاهی به دیدار عالمی زاهد رفت و چون چشمش به خانه‌ی زاهدانه و بی‌بضاعت وی افتاد، گفت: چه زندگی زاهدانه‌ای! عالم در پاسخ گفت: ولی زهد شما از من بیشتر است! پادشاه تعجب کرد و گمان برد که عالم در حال چاپلوسی است، لذا گفت: من با این همه ثروت و ملک از تو زاهدترم؟ عالم گفت: آری! چرا که من در دنیایی زهد ورزیدم که لذت‌های آن فانی و زودگذر است و تو در آخرتی زهد ورزیدی که نعیم آن همیشگی و تمام ناشدنی است، پس درواقع تو از من زاهدتری!

شهری با مردمانی متفاوت...

ذوالقرنین در یکی از کشورگشایی‌ها و لشکرکشی‌های خویش، از شهری گذر کرد که مردم آن با تمام کسانی که دیده بود، تفاوت داشتند: آنان بر سردر منزل‌های خویش قبرهایی کنده بودند و هر روز صبح پیش از آنکه

۱. أمالی، شیخ مفید، ص ۱۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۶.

خانه را ترک کنند، در کنار قبرها به گریه و ندبه می‌پرداختند، سپس به سر کار می‌رفتند. زندگی آنان به دور از تجملات و زرق و برق‌های مادی بود. صلح و صفا و آرامش بر آنان سایه افکنده و از هر گونه اختلاف و حرف و نقل به دور بودند. در شهر آنان حتی قاضی و دادگاهی نبود.

وقتی ذوالقرنین علت را پرسید گفتند: ما دیدیم که هر چه بیشتر به طرف دنیا رویم، وابستگی ما به دنیا بیشتر شده و رغبت و میل ما بدان افزایش می‌یابد. دنیا هم چون آب دریاست که هر چه بیشتر بنوشیم، تشنه‌تر می‌شویم، به همین جهت تصمیم گرفتیم دنیا را رها کنیم و به آخرت پردازیم. برای این که دنیا ما را به سوی خود نکشد و آخرت را فراموش نکنیم، بر سر در منزلگاه‌های خود قبرهایی برای خویش کنده و هر روز برای خود زاری می‌کنیم. این گونه است که ما هرگز قبر، قیامت و آخرت را از یاد نمی‌بریم. هر چه غفلت انسان از آخرت بیشتر شود، تعلق و وابستگی او به دنیا بیشتر می‌گردد. این یک قاعده معکوس است؛ به همین دلیل است که همه در صلح و صمیمیت زندگی می‌کنیم، چون طمع و آرزو از میان ما رخت بسته و همدل و همیار یکدیگریم.

جناب ذوالقرنین مجموعه‌ای برداشتند و به اطرافیان گفت: این مجموعه مربوط به پادشاهی است که مدت‌ها با ستم و ظلم حکم راند؛ سپس مجموعه دیگری برداشت و فرمود: و این مجموعه به پادشاهی تعلق دارد که با عدل و نیکی بر مردم حکم راند و بسیار نیکو عمل نمود؛ اما هر دو در نهایت این گونه شدند. آنگاه به سر خود اشاره نمود و فرمود: عاقبت من نیز همین است.^۱ یعنی نهایت و سرانجام همگی ما مرگ است، پس چرا این همه در طلب دنیا خود را به آب و آتش بزنینم؟

به گورستان گذر کردم کم و بیش	بدیدم حال دولتمند و درویش
نه درویشی به خاکی بی کفن ماند	نه دولتمند برد از یک کفن بیش

۱. الآداب و الاخلاق الاسلامیه، هیئة محمد الامین، ص ۳۷۱.

ای کاش عبرت بگیریم

در جایی خواندم که بومیان آمازون روش جالبی برای شکار میمون دارند. آنان نارگیل را از دو طرف سوراخ می‌کنند، در یک طرف سوراخ به حدی کوچک است که تنها می‌توانند طنابی را از آن عبور دهند و در طرف دیگر سوراخ کمی بزرگ تر است، به اندازه‌ای که دست یک میمون به‌زور از آن رد می‌شود. از طرف کوچک‌تر طنابی که انتهایش را گره‌زده‌اند رد می‌کنند و بعد طناب را، به تنه درخت می‌بندند تا میمون نتواند نارگیل را با خود ببرد. سپس درون نارگیل خالی‌شده چند سنگریزه می‌اندازند و چند بار تکان می‌دهند تا صدای آن به خوبی در جنگل پیچد... تله آماده است.

میمون‌ها که این صدای عجیب به شدت کنجکاوشان کرده، می‌آیند و دستشان را درون نارگیل فرو می‌برند، سنگریزه‌ها را توی مشتشان می‌گیرند تا بیرون آورند، اما مشت بسته آنها از سوراخ رد نمی‌شود. میمون‌ها اگر مشت خود را باز کنند و از سنگریزه‌های بی‌ارزش دل برکنند آزاد می‌شوند، ولی به هیچ قیمتی حاضر نیستند چیزی را که به دست آورده‌اند از دست بدهند. آن‌قدر تقلا می‌کنند و خود را به زمین می‌زنند که روز بعد وقتی شکارچی می‌آید، بدن‌های بی‌رمق آنها را به‌راحتی جمع کرده، توی قفس می‌اندازد.

این میمون‌ها چند ویژگی جالب دیگر نیز دارند. اولاً وقتی می‌بینند هم‌نوعشان در تله افتاده و داد و بیداد می‌کند، باز هم کنجکاوی رهایشان نکرده، سراغ نارگیل دیگر می‌روند و چند دقیقه بعد خود نیز در حال تلاش برای نجات خویش‌اند. ثانیاً مردم بومی اگر میمونی اضافه بر نیاز خود بدست آورند، آزادش می‌کنند، اما وقتی فردا دوباره برای شکار می‌آیند، باز همان میمون را می‌بینند که به دام افتاده و صدای فریادش بلند است. این داستان قرن‌هاست که ادامه دارد! اما فکر نکنید که این میمون‌ها به دلیل هوش پایین و کم‌خردی هر روزه توی این دام‌ها می‌افتند، بلکه بالعکس، هوش و استعداد بالایی دارند.

اگر خوب فکر کنیم...

آیا دوروبر خود ما پر از نارگیل‌های سوراخ‌داری نیست که صدای سحرانگیزشان از شدت وسوسه دیوانه‌مان می‌کند؟ آیا دستان را به خاطر بسیاری از چیزهایی که حقیقتاً نمی‌دانیم ارزشی دارند یا نه، چندین و چند بار در هر روزنه‌ای داخل نمی‌کنیم؟ آیا دستان جاهایی گیر نیست که برای رهایی از آن، از صبح تا شب خود را به زمین و آسمان می‌گوییم؛ درحالی که فقط کافی است از یک سری چیزها دل برکنیم؟ آیا صدای فریاد مذبح‌خانه اطرافیان و دوستانمان را که خود موجبات اسارت خویش را فراهم ساخته‌اند، نمی‌شنویم؟ اگر انسان به دنیا و مادیات تعلق و وابستگی نداشته باشد، به آسانی قادر است خود را از مهلکه‌ها برهاند.

۲. بهره‌برداری کمتر از مادیات

جناب سلمان در آخرین لحظات عمر خویش سخت می‌گریست. از وی پرسیدند: در حالی زندگی را بدرود می‌گویی که رسول خدا ﷺ از شما راضی است. گریه شما از چه روی است؟ فرمود: گریه‌ی من نه از ترس مرگ است و نه به خاطر حرص بر دنیا؛ بلکه از این روی می‌گیرم که رسول خدا ﷺ فرمود: زاد و بهره‌ی شما از دنیا به اندازه‌ی زاد و توشه یک مسافر است، حال آنکه من این همه اثاث و وسایل زندگی در گرد خود فراهم آورده‌ام. راوی می‌گوید: سلمان در حالی این را گفت که در اطراف او تنها یک کاسه، یک کوزه و یک آفتابه بود!^۱

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۵۳. «رَوَى أَنَّ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ دَخَلَ عَلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ يَعُودُهُ فَبَكَى سَلْمَانُ فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تُؤَفِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْكَ رَاضٍ تَرُدُّ عَلَيْهِ الْحَوْضَ فَقَالَ سَلْمَانُ أَمَا أَنَا لَا أَبْكِي جَزَعًا مِنَ الْمَوْتِ وَلَا حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَهْدًا إِلَيْنَا فَقَالَ لَيْكُنْ بُلْغَةُ أَحَدِكُمْ كَرَادِ الرَّأْيِ وَحَوْلِي هَذِهِ الْأَسَاوِدُ وَإِنَّمَا حَوْلُهُ إِبْجَانَةٌ وَجَفْنَةٌ وَمِطْهَرَةٌ».

*** حلم آمیخته با علم**

«يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ»؛

بردباری را با زینت علم در آمیخته‌اند.

واژه‌شناسی:

يَمْزُجُ: در هم آمیختن

در این خطبه در سه جا، به علم همراه با حلم و بردباری اشاره شده است. چرا که

انسان در مقام:

- علم‌آموزی؛

- عمل به علم؛

- تعلیم و آموزش این علم به دیگران؛

نیازمند حلم و بردباری زیادی است.

یکی از دانشمندانی که صفت حلم را در خود بارور و شکوفا ننموده بود، شاگردی داشت که در کلاس مکرراً به استاد اشکال می‌کرد. سرانجام استاد از اشکال‌های وارده توسط شاگرد خسته شده و به تنیدی او را به حیوانی تشبیه کرد. شاگرد با شنیدن توهین استاد لحظه‌ای ساکت شد و سپس گفت: بسیار خوب، اگر من... هستم، پس جای من در کلاس درس نیست و همان موقع کلاس را ترک کرد و به کسب و کار پرداخت.

در این داستان شاگرد در مقام دانش‌آموزی فاقد صفت حلم بود، چرا که طالب علم باید تمام سختی‌های پیش رو را به جان بخرد. استاد نیز که با اشکال‌های پی‌درپی از کوره در رفت، به شاگرد خود توهین نمود و او را از آموختن دانش محروم نمود، از حلم بهره‌ای نداشت.

*** علم آمیخته با عمل**

«وَالْقَوْلُ بِالْعَمَلِ»؛

سخن آنان آمیخته است با عمل...

دانستن به تنهایی کافی نیست، بلکه علم در صورتی ارزشمند است که آمیخته با عمل باشد. در قرآن و روایات در موارد متعددی به اهمیت عمل اشاره شده است که به چند مورد اشاره می‌نماییم:

بهشت تنها از آن ماست

یهودیان و مسیحیان مدینه می‌پنداشتند که ملت برگزیده خدایند و بهشت، جز برای آنان آفریده نشده است.^۱ این گونه افکار و تصورات رفته‌رفته جای پای در میان مسلمانان باز کرد، به گونه‌ای که هر گروه گمان نمودند که ملت برگزیده خدا و نژاد برتر هستند و همین ویژگی برای دور نمودن عذاب از آنان کافی است. نمونه‌ی آن بحثی است که میان مسیحیان، یهودیان و مسلمانان رخ داد.

مسیحیان و یهودیان گفتند: پیامبر ما پیش از پیامبر شما برانگیخته‌شده است و کتاب آسمانی‌ما پیش از کتاب شما نازل گشته، پس ما از جایگاه ویژه‌ای نزد خدا برخورداریم... ما ملت ممتاز خداییم و خدا برای ما امتیاز ویژه‌ای قائل است. (در نتیجه به خاطر کارهای ناپسندمان ما را مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهد.) مسلمانان گفتند: بلکه ما از شما برتریم، پیامبر ما خاتم پیغمبران است و کتاب آسمانی‌ما بر سایر کتاب‌های آسمانی برتری دارد.

در این هنگام آیه‌ای نازل شد و این گونه تصورات و طرز تفکر را، شدیداً مورد انتقاد قرار داد و نظریه هر دو گروه را رد نمود:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾؛

(پاداش و کیفر) نه بر وفق آرزوهای شما است، و نه بر وفق آرزوهای یهود و نصاری، هرکس مرتکب کار زشتی شود به آن کیفر داده می‌شود.^۱

قرآن با صراحت تمام این طرز تفکر را که مقدمه انحطاط مسلمانان بود، مورد نقد قرار داد و اهمیت عمل را خاطر نشان کرد.

نمونه دوم...

طاووس یمانی می‌گوید: امام سجاد علیه السلام را دیدم که از شام تا سحر به دور کعبه طواف می‌کردند و به عبادت مشغول بودند. چون جمعیت از گرد کعبه پراکنده گشت، به آسمان نگریستند، به راز و نیاز پرداختند و در مقاطعی از دعا این گونه ندا دادند:

خدایا ستارگان در افق ناپدید شدند، چشمان مردم به خواب رفت و درهای تو بر روی درخواست کنندگان گشوده است...

یمانی عبارت‌های زیادی از مناجات خاضعانه و عابدانه آن حضرت علیه السلام بیان می‌کند و می‌افزاید: امام علیه السلام چند بار در حین مناجات گریستند، سپس سر بر خاک نهادند و سجده کردند. من نزدیک رفتم، سر ایشان را بر زانو نهادم و گریستم. اشک‌های من سرازیر شد و قطرات آن بر چهره مبارک ایشان چکید. برخاستند و فرمودند: کیست که مرا از یاد پروردگارم بازداشت؟ عرض کردم: من طاووس یمانی هستم ای پسر پیامبر. این زاری و بی‌تابی شما برای چیست؟ ما می‌باید چنین کنیم که گناهکار و جفاپیشه‌ایم. پدر شما امام حسین علیه السلام، مادر شما حضرت فاطمه زهرا علیه السلام و جد شما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است (شما چرا با این نسب شریف و پیوند عالی در وحشت و هراس هستید؟) امام علیه السلام به من نگریستند و فرمودند:

«هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا طَاوُسُ دَعْنِي حَدِيثَ أَبِي وَ أُمِّي وَ جَدِّي خَلَقَ اللَّهُ
الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَ أَحْسَنَ وَ لَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَ خَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَ
لَوْ كَانَ وَلَدًا قُرَشِيًّا أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ
بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ وَ اللَّهُ لَا يَنْفَعُكَ غَدًا إِلَّا تَقْدِمَةُ تَقْدِمُهَا مِنْ عَمَلٍ
صَالِحٍ»^۱

هیاهات! هیاهات ای طاووس! سخن نسب را کنار بگذار، خدا بهشت را برای کسی
آفریده است که مطیع و نیکوکار باشد، هرچند غلامی سیاه چهره باشد و آتش را
آفریده است برای کسی که نافرمانی کند، هرچند از قریش باشد. مگر نشنیده‌ای سخن
خدای تعالی را که «وقتی که در صور دمیده شود، نسب‌ها منتفی است و از یکدیگر
پرسش نمی‌کنند». به خدا قسم فردا تو را سود نمی‌دهد مگر عمل صالحی که امروز
پیش می‌فرستی.

اگر ما را شناختی...

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: حدیثی از شما روایت
کرده‌اند؛ می‌خواهم بدانم درست است یا نادرست. آیا راست است که شما
فرموده‌اید:

«إِذَا عَرَفْتَ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ»

هر وقت به معرفت (امام) دست یافتی، هر چه می‌خواهی عمل کن.

حضرت علیه السلام فرمود: بله من این جمله را گفته‌ام.

عرض کرد: آیا معنای سخن شما این است که اگر کسی به معرفت امام دست
یافت، هر کاری که می‌خواهد می‌تواند انجام دهد حتی اگر زنا یا سرقت باشد؟
به محض گفتن این سخن، امام برآشفتنده و فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». به خدا
سوگند که انصاف را در مورد ما رعایت ننمودند. آیا ما مأمور به عمل باشیم و آنان
بی‌نیاز از عمل؟ مقصود من این است که وقتی امام را شناختید و معرفت به امام پیدا
کردید، آنگاه هر چه دلتان می‌خواهد عمل صالح انجام دهید؛ چرا که امام را

شناخته‌اید و شرط و راز قبول عمل را یافته‌اید.^۱

البته باید دانست که عمل بدون دانش، آگاهی و معرفت نیز در اسلام مردود و بی‌ارزش است. همان‌گونه که در روایت فوق، به‌صراحت به این نکته اشاره شده است که «زمانی که نسبت به ولایت اهل بیت معرفت پیدا کردی، آنگاه هر کار نیکی خواستی انجام بده که کلید قبولی را یافته‌ای.»

اما اگر کسی نسبت به ولایت شناخت پیدا کند ولی این ولایت را با عمل همراه ننماید، ممکن است بر اثر کارهای ناشایست و گناه‌های فراوان، این نعمت را ازدست داده و بدون ولایت دار فانی را وداع گوید. این نعمت ارزش والایی دارد و باید شکرانه‌ی این نعمت را، با اعمال صالح به‌جا آورد و آن را در قلب تثبیت نمود. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه ﴿فَكُتِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ﴾^۲ را جویا شد. حضرت علیه السلام فرمودند: اینان گروهی هستند که با زبان خود مردم را به نیکی امر می‌نمایند، ولی در عمل رفتارشان با گفتارشان مغایرت دارد.^۳

آری تلاش ما باید بر این باشد که همچنان که از نظر علمی گام به گام جلو می‌رویم، در حیطه عمل نیز پیشروی نموده و علم خود را با عمل مقرون سازیم.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۶۴؛ وسائل الشیعه، ص ۱۱۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۷۳. «عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ مُحَمَّذِ بْنِ مَارِدٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَدِيثٌ رَوَى لَنَا أَنْكَ قُلْتَ إِذَا عَرَفْتَ فَاغْمَلْ مَا شِئْتَ فَقَالَ قَدْ قُلْتَ ذَلِكَ قَالَ قُلْتُ وَإِنْ زَنَوْتُ أَوْ سَرَقْتُ أَوْ شَرَبْتُ الْخَمْرَ فَقَالَ لِي إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ وَاللَّهِ مَا أَنْصَفُونَا أَنْ نَكُونَ أُخِذْنَا بِالْعَمَلِ وَوُضِعَ عَنْهُمْ إِنَّمَا قُلْتُ إِذَا عَرَفْتَ فَاغْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَكَثِيرِهِ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْكَ».

۲. شعراء / ۹۴. «پس آن بُت‌ها و گمراهان، به رو در آتش افروخته افکنده می‌شوند».

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۷. «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَكُتِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ قَالَ هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلًا بِالسَّيِّئَةِ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلَى غَيْرِهِ».

* کوتاه آرزو

«تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ»؛

امید و آرزوهایشان کوتاه و اندک است.

واژه‌شناسی:

أَمَلٌ: آرزو.

امید و آرزو ذاتاً بد نیست، بلکه به منزله‌ی موتور محرک انسان‌هاست و اگر امید و آرزو نبود، افراد انگیزه‌ای برای تلاش و تکاپو در زندگی نداشتند. اکثر کسانی که به خودکشی اقدام می‌کنند، انگیزه و هدف خویش را برای ادامه زندگی از دست داده‌اند. پیامبر اکرم ﷺ در روایتی به این حقیقت اشاره می‌نماید:

«الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِّأُمَّتِي وَلَوْ لَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةُ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا»^۱

امید برای امت من رحمت است و اگر امید نبود، هیچ مادری نوزاد خویش را شیر نمی‌داد و هیچ کشاورزی درخت نمی‌کاشت.

روزی حضرت عیسیٰ عليه السلام از جایی گذر کردند، باغبان پیری را دیدند که با زحمت و تلاش فراوان، درحالی که عرق از سر و روی او جاری است، در حال کاشتن نهالی است. حضرت عليه السلام زیر لب دعا نمودند: خدایا! امید را از وی بگیر. در این لحظه مشاهده نمودند که باغبان کار را رها کرد و زیر سایه درختی به استراحت پرداخت. پس از مدتی حضرت دگر باره دعا فرمودند: خدایا امید را به او بازگردان. در این لحظه باغبان پیر از جای برخاست و دوباره به کار مشغول شد.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۴، ص ۱۷۳.

حضرت نزد او رفته، پرسیدند: چه شد که کارت را رها نموده و به استراحت پرداختی؟ و چه شد که دوباره مشغول کار شدی؟

عرض کرد: در حال کار ناگهان به این اندیشیدم که پیر شده‌ام و تا کی به کار بپردازم؟ از این رو تیر را به کناری نهادم و به استراحت پرداختم؛ اما پس از اندکی با خود گفتم که تا زنده‌ام باید تلاش کنم و به دنبال کسب رزق و روزی خود باشم، از این رو برخاستم و کار را ادامه دادم.^۱

بنابراین اصل امید و آرزو نه تنها بد نیست، بلکه نیرو دهنده و مشوق انسان‌ها برای تلاش است. آنچه بد است:

۱. طولانی بودن آرزوست؛

۲. تعلق آرزو به امور دامنه‌دار به گونه‌ای که اندیشه و تلاش انسان را در همین چهارچوب محدود کند و انسان را از تلاش برای آخرت بازدارد.

فکر، عمر و نیروهای انسان محدود است و آرزوها نامحدود؛ پس اگر تمام اندیشه و نیروی خود را برای رسیدن به این خواسته‌ها اختصاص دهیم، دیگر زمانی برای دستیابی به آخرت نخواهیم داشت.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جمع یاران خود نشسته بودند. خطی بر زمین کشیدند و فرمودند: این انسان است؛ سپس خط دیگری رسم نمودند و فرمودند: این نیز اجل اوست. آنگاه خط بلندتری رسم نموده و فرمودند: این نیز امید اوست که از اجلش بلندتر است.^۲

۱. مجموعه‌ی ورام، ج ۱، ص ۲۷۲. «بَيْنَمَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام جَالِسٌ وَ شَيْخٌ يَعْمَلُ بِمِسْحَاةٍ وَيُثِيرُ بِهِ الْأَرْضَ فَقَالَ عِيسَى عليه السلام اللَّهُمَّ أَنْزِعْ عَنْهُ الْأَمْلَ فَوَضَعَ الشَّيْخُ الْمِسْحَاةَ وَ اضْطَجَعَ فَلَبِثَ سَاعَةً فَقَالَ عِيسَى عليه السلام اللَّهُمَّ ارْزُدْ إِلَيْهِ الْأَمْلَ فَقَامَ فَجَعَلَ يَعْمَلُ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ بَيْنَمَا أَنَا أَعْمَلُ إِذْ قَالَتْ لِي نَفْسِي إِلَى مَتَى تَعْمَلُ وَأَنْتَ شَيْخٌ كَبِيرٌ فَأَلْقَيْتُ الْمِسْحَاةَ وَ اضْطَجَعْتُ ثُمَّ قَالَتْ لِي نَفْسِي وَاللَّهِ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ عَيْشٍ مَا بَقِيَتْ فَقُمْتُ إِلَى مِسْحَاتِي».

۲. فرهنگ‌نامه آرزو، محمد محمدی ری‌شهری، دارالحديث، قم، ۱۳۸۵ش، چاپ اول، ص ۲۷.

نمونه‌ای از آرزوهای بلندمدت

روزی ابوذر با سلمان سخن می‌گفت، در میان کلام اظهار داشت که من شب‌هنگام که می‌خوابم، امید ندارم که صبح برخیزم. سلمان در پاسخ فرمود: چقدر آرزوی تو طولانی و بلند است، من چون پلک می‌زنم، امید ندارم که چشم خویش را بگشایم.

«اسامه بن زید» کنیزی را به چهارصد درهم خرید و مهلت پرداخت آن را یک ماه قرار داد. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این خرید و فروش آگاهی یافتند، فرمودند: از اسامه تعجب نمی‌کنید که کنیزی را خریده و ثمن او را تا یک ماه به تأخیر انداخته است؟ پسر زید آرزویی طولانی دارد!

گویند: صاحب دلی برای اقامه نماز به مسجدی رفت. نمازگزاران، همه او را شناختند؛ از او خواستند که پس از نماز، بر منبر رود و پند گوید. پذیرفت. نماز جماعت تمام شد. چشم‌ها همه به سوی او بود. مرد صاحب دل برخاست و بر پله‌ی نخست منبر نشست. بسم الله گفت و خدا و رسولش را ستود. آنگاه خطاب به جماعت گفت: مردم! هر کس از شما که می‌داند امروز تا شب خواهد زیست و نخواهد مرد، برخیزد! کسی برنخاست.

گفت: حالا هر کس از شما که خود را آماده مرگ کرده است، برخیزد! باز کسی برنخاست.

گفت: شگفتا از شما که به ماندن اطمینان ندارید؛ اما برای رفتن نیز آماده نیستید!

در صحیفه سجادیه می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اكْفِنَا طُولَ الْأَمَلِ، وَ قَصِّرْهُ عَنَّا بِصِدْقِ الْعَمَلِ حَتَّى لَا نُؤْمَلَ اسْتِثْمَامَ سَاعَةٍ بَعْدَ سَاعَةٍ، وَ لَا اسْتِيفَاءَ يَوْمٍ بَعْدَ يَوْمٍ، وَ لَا اتِّصَالَ نَفْسٍ بِنَفْسٍ، وَ لَا لُحُوقَ قَدَمٍ بِقَدَمٍ»؛^۱

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۴۱، ص ۱۷۲.

بارالها! بر محمد و آل محمد علیهم السلام درود فرست و ما را از آرزوی طولانی دور دار و با عمل صادقانه از آرزومندی نجاتمان بخش! تا بدان جا که به گذراندن ساعتی پس از ساعت دیگر و تمام کردن روزی بعد از روز دیگر و پیوستن نفسی به نفس دیگر و برداشتن گامی به دنبال گام دیگر امید نبندیم...

چرا در دنیا آرزوها دست نیافتنی اند^۱

الف) بزرگی روح (وسعت روح)

انسان اگر چه موجودی به ظاهر کوچک است، اما روح او بزرگ و فراتر از همه کھکشانها و تمام دنیا است؛ به همین جهت شاهد درگیری همیشگی بین دنیا و انسانها هستیم. این مبارزه برای کسب مال، مقام، شهوت و... برای چیست؟ چون دنیا و تمام داراییهای انسان، از خواستهها و روح او کوچکتر است، از این رو هر چه بیابد، روح او سیراب نمی شود، چون روح انسان بزرگتر از دنیا است و اگر تمام دنیا را هم داشته باشد، باز نیازهای روحی او تأمین نشده، در جستجوی بیشتر است. پس از آنجا که عمر انسان در دنیا محدود است و خواستهها نامحدود، ناگزیر روزی خواهد رسید که بی آنکه به تمام آنچه دوست داشته دست یابد، این دنیا را ترک خواهد نمود.

ب) ناهماهنگی انرژی بدن و انرژی روح

دلیل دیگر دست نیافتنی بودن آرزوها، عدم هماهنگی و توازن میان نیروی روح و نیروی بدن است. روح مخلوقی است رها و به دور از چهارچوب و حصار تن؛ برخلاف بدن که در چهارچوب خواستهها و نیازها محصور است، مرزهایی دارد و نیازمندیهایی، خستگی پذیر است و از خواب، خوراک و استراحت رها نیست. روح به دلیل آزادی، فکر انسان را به سوی اندیشهها و افکاری بلند پروازانه سوق می دهد و برای رسیدن به آن آرزوها، جسم را به حرکت وامی دارد؛ بلندی اندیشه

۱. شرحی بر نامه امیرمؤمنان به امام حسن، گروه پژوهش اندیشه علوی، نسخه خطی.

انسان را وامی‌دارد، تا با سرعت به سوی آرزوهایش گام بردارد، اما نیازمندی‌های بدن و حصار جسم حرکت او را کند می‌کند. گاه به بن‌بست می‌رسد، گاه پس از پیمودن مسیری، پی می‌برد که تلاش‌هایش بیهوده بوده، راه را به خطا رفته و باید از آغاز گام بردارد.

بدین ترتیب هزاران هزار آرزو، در افق اندیشه‌ی انسان به پرواز درمی‌آید و گرچه تلاش راهی است برای رسیدن به مقصود؛ اما نه زمان و نه انرژی کافی برای دسترسی به تمامی آنان وجود نخواهد داشت. انسان می‌کوشد تا چهارچوب‌های جسمانی خود را نادیده انگاشته و همراه با آرزوهای خیالش به پرواز درآید، اما:

- گذر زمان و محدودیت عمر؛

- دست نیافتنی بودن برخی آرزوها؛

- اندک بودن توانایی بدن برای دسترسی به برخی خواسته‌ها؛

او را به پذیرش این حقیقت وامی‌دارد که کالبدش هم چون روح رها نیست و او، خواهی نخواهی، دربند چهارچوبی است که مانع از پرواز آزادانه‌ی او در افق خیال‌پردازی‌ها و آرزوهاست.

*** لغزش‌های آنان اندک است**

«قَلِيلًا زَلَلَهُ»؛

لغزش‌هایش اندک است.

واژه‌شناسی:

«زل» به معنای لغزیدن است^۱ و «ضل» در سستی اندیشه و عقیده به کار می‌رود.^۲ البته گاه به لغزش‌های فکری و لغزش‌های کوچک نیز زل گفته می‌شود. زَلَلَ جمع زل است.

هر چه شالوده و اسکلت ساختمان از استحکام بیشتری برخوردار باشد، سازه‌ای مستحکم‌تر در اختیار خواهیم داشت. پارسایان ساختمان روح خویش را قوی بنیان نموده‌اند و با مجاهدت‌های دائمی، محاسبه و مراقبه‌ی نفس، منشأ لغزش را در خویشان از بین برده و یا به حداقل رسانده‌اند. شاید بتوان عوامل اصلی لغزش را در چند نکته خلاصه کرد:

- نادانی و جهل؛

- شهوت‌ها و خواسته‌های دل؛

- کوتاهی فکری: تنها به حال اندیشیدن و دست به کار عمل شدن، بدون در نظر گرفتن عواقب و پیشامدها.

همانگونه که پیش‌تر اشاره شد پارسایان «حُلَمَاءُ عُلَمَاءُ» هستند؛ در نتیجه جهل و نادانی را تا آنجا که در توان دارند، در خود ریشه کن ساخته‌اند.

۱. قاموس قرآن، قرشی بنایی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۱۷۶.

۲. همان، ج ۵، ص ۱۹۲.

و با تنبیه نفس که در تفسیر جمله «إِنْ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا يَكْرَهُ» به آن پرداختیم، زمام نفس خویش را به دست گرفته و شهوت‌ها و خواسته‌های دل بر آنان حکم‌فرمایی نمی‌کند...

تجسم دوزخ و بهشت در مقابل دیدگان آنان به گونه‌ای است که آنها را از هرگونه کوتاه‌اندیشی و در حال به سر بردن، بازداشته و آنان را از لذت‌های آنی و زودگذر گناه دور نگه می‌دارد.

دمی اندیشه...

آیت‌الله‌العظمی میرزا مهدی شیرازی که از پارسایان بزرگ روزگار بودند، به فرزند خویش می‌فرمودند: «قبل از اقدام به هر کار یا سخنی، لحظاتی بیندیش، ببین وقتی تو را در قبر گذاشتند و خدا از تو پرسید: چرا این کار را کردی؟ و چرا این سخن را گفتی؟ آیا پاسخ مناسبی داری یا نه؟ اگر پاسخ خوبی داری، به آن کار یا سخن اقدام کن، اما اگر پاسخ خوبی نداری، از انجام آن کار یا سخن خودداری بورز.» مسلماً اگر کسی تمرین کند که پیش از اقدام به کار یا سخنی، اندکی درنگ کند و لختی بیندیشد، لغزش‌های او کاسته می‌شود.

* قلب‌های خاشع

«خَاشِعاً قَلْبُهُ»؛

قلب‌های آنان خاشع است.

در قسمت قبل سخن از خشوع در عبادت بود «خُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ»؛ در این بخش سخن از خشوع قلب است، که اصل و اساس خشوع است. اگر قلب خاشع شد، اعضا و جوارح نیز به پیروی از آن خاشع می‌گردند. «شمعون لاوی» خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسید و پرسش‌هایی نمود، از جمله پرسید: علامت خاشع چیست؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

«وَأَمَّا عَلَامَةُ الْخَاشِعِ فَأَرْبَعَةٌ مُرَاقِبَةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَرُكُوبُ الْجَمِيلِ وَالتَّفَكُّرُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْمُنَاجَاةُ لِلَّهِ»^۱

علامت خاشع چهار چیز است: در پنهان و آشکار مراقب خدا بودن، نیکی کردن، به‌روز واپسین اندیشیدن و با خدا مناجات کردن.

روایت شده است که امام سجاده علیه السلام چون به نماز می‌ایستاد، رنگشان دگرگون می‌شد و چون علت را از امام صادق علیه السلام پرسش نمودند، فرمود: به خدا سوگند ایشان نسبت به آنکه در برابرش به نماز می‌ایستاد، معرفت داشت.^۲

راهکاری برای دستیابی به خشوع

از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که:

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۸۳. «عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِذَا قَامَ فِي الصَّلَاةِ عَشِيَ لَوْنُهُ لَوْنُ آخَرٍ فَقَالَ لِي وَاللَّهِ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ كَانَ يَعْرِفُ الَّذِي يَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ».

آنگاه که به نماز می ایستی، چنان نماز بخوان که گویی آخرین لحظات زندگی توست و با خود بیندیش که این آخرین نماز من است... چنان باش که گویی بهشت پیش روی توست و آتش زیر پای تو، فرشته مرگ پشت سرت، پیامبران در طرف راست تو و فرشتگان در طرف چپ تواند و پروردگار بر تو نظارت دارد... با خود بیندیش که با که سخن می گویی و پیش روی که ایستاده ای و چه کسی ناظر توست؟^۱

مسلماً با تمرین، مداومت، محاسبه و مراقبه ی روزانه، می توان درصد خشوع را افزایش داد.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۰۴.

* قناعت نفس

«قَانَعَةً نَفْسُهُ»؛

نفس‌های آنان قانع است.

رسول خدا ﷺ به همراه تعدادی از یاران خود، بر شترچرانی گذر کردند؛ شخصی را فرستادند تا قدری شیر بگیرد. شتربان گفت: آنچه در پستان شترها است برای صبحانه قبیله و آنچه در ظرف‌هاست برای شام آنهاست و مورد نیاز خودمان است. رسول خدا ﷺ فرمودند: خدایا مال و فرزندان را زیاد کن.

سپس به گوسفندچرانی برخورد کردند. شخصی را فرستادند مقداری شیر از او بگیرد. چوپان گوسفندها را دوشید و هر چه بدست آمد در ظرف پیامبر اکرم ﷺ ریخت؛ گوسفندی نیز برای آن بزرگوار فرستاد و عرض کرد: «شیری که در نزد ما بود، همین مقدار است و اگر بیش از این نیاز دارید، می‌توانیم برایتان آماده کنیم.»

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: خدایا او را به قدر کفاف روزی ده. یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله! برای کسی که جواب منفی داد دعایی نمودید که همه ما آن دعا را دوست داریم، ولی برای کسی که حاجت شما را برآورد، دعایی نمودید که هیچ کدام از ما آن را دوست نداریم. پیامبر ﷺ فرمود:

«آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از آنچه زیاد باشد و دل انسان را از یاد خدا باز دارد.»

سپس فرمود:

«خدایا به محمد و آل محمد به قدر کفاف روزی عطا کن.»

آنچه مهم و ارزشمند است، روح قناعت و بی‌نیازی است نه مال و ثروت. کسی

که به آنچه خدا برای او مقدر کرده است راضی نباشد، خواه ناخواه چشم طمع به مال دیگران خواهد داشت؛ در نتیجه، دست نیاز به سوی آنان دراز خواهد کرد و این خود موجب خواری او خواهد شد.

از امیر مؤمنان علیه السلام تفسیر (حیات طیبه) در آیه شریفه: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ انْشَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾^۱ را جویا شدند. حضرت علیه السلام فرمودند: «هِيَ الْقَنَاعَةُ»؛

حیات طیبه قناعت است.

از بی نیازترین مردم، شخصی است که به آنچه به او داده شده است قناعت ورزد: «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ»^۲.

۱. نحل / ۹۷.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۳۹.

*** کم خوردن**

«مَنْزُوراً أَكَلَهُ»؛

خوراک آنان اندک است.

واژه‌شناسی:

«نزر» به معنای کم است.^۱ منزور الاکل به معنای کم خوراک و منزور الکلام به معنای کم سخن است.

علامه مجلسی در شرح خطبه متقین، درباره کلمه اکل دو احتمال داده‌اند:^۲
- اُکُل با فتح حرف الف و سکون حرف کاف باشد که به معنای این است که بهره‌ی آنان از خوراک و خوردنی کم است.
- احتمال دوم این که اُکُل در این عبارت، با ضم دو حرف الف و ک باشد.
علامه مجلسی فرموده‌اند که اُکُل به معنای بهره از دنیا است. (الحظ من الدنيا) بهره‌ی آنان از دنیا کم است؛ به دنیا دل نبسته‌اند و بهره زیادی ندارند.

تأثیر غذا بر سلامتی

رعایت اعتدال در خوردن غذا و کم خوری، غیر از تأثیر بر سلامت جسمی افراد، بر سلامت روحی آنها نیز مؤثر است. در اینجا تأثیرات جسمی کم خوری را با عنوان «آثار کم خوری بر سلامتی جسم» و تأثیرات روحی و معنوی آن را با عنوان «آثار

۱. کتاب العین، ج ۷، ص ۳۵۹.

۲. شرح نهج البلاغه، علامه مجلسی، انتشارات وزارت فرهنگ ارشاد، چاپ اول، تهران،

۱۳۶۶ش، ج ۲، ص ۳۵۸.

کم خوری بر سلامت روح» بیان می کنیم.

آثار کم خوراکی بر سلامت جسم

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که: بدن همانند زمین پاک و آماده برای زراعت است. اگر در آبادانی و آب دهی به آن مراقبت شود، به گونه ای که آب، نه بیشتر از نیاز به آن برسد تا آن را غرق کند و نه از اندازه کمتر باشد تا آن را به خشکی گرفتار سازد، آبادانی اش استمرار می یابد، خرمی اش بیشتر می گردد و کشت آن برکت می یابد؛ اما اگر از آن غفلت شود، به تباهی می گراید و علف هرز در آن می روید. بدن چنین حکایتی دارد و تدبیر آن در خوراک و نوشیدنی، چنین است. [پس] اگر تعادل در خوردن رعایت شود، بدن سامان و سلامت می یابد و عافیت در آن، ریشه می گسترده. بنگر که چه چیز با تو و با معده ات سازگار است؟ بدن تو با چه چیز نیرو می گیرد و چه خوردنی و نوشیدنی ای برای بدنت سالم تر است؟ همان را برای خویش مقرر بدار و خوراک خود گیر.^۱

دکتر لیندمر می گوید: یک سوم آنچه می خورید به شما سود می رساند و دوسوم دیگر، معاش طیب و پزشک را تأمین می کند.^۲

تقویت حافظه

همیشه گفته اند که مصرف کالری کمتر در رژیم غذایی، به سلامت و همچنین داشتن اندامی مناسب کمک می کند؛ اما تحقیقات جدید می گوید که حافظه پدربزرگ ها و مادربزرگ ها را هم می تواند تقویت کند. تحقیقی که به مدت سه ماه بر روی عده ای از افراد مسن انجام گرفته، نشان داده است که کاهش کالری مصرفی روزانه، باعث تقویت حافظه و کاهش غلظت انسولین در خون می شود. اگنس فلوئل، متخصص مغز و اعصاب از دانشگاه مونستر آلمان، به همراه

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۳۱۰.

۲. طب الصادق، محمدعلی خلیلی، انتشارات عطائی، ۱۳۷۰ش، چاپ دوازدهم، ص ۱۴۲.

کم فورا ک / ۲۴۳

همکارانش، گروهی ۵۰ نفره از افراد سالمند را مورد مطالعه قرار دادند. این ۵۰ نفر به سه گروه تقسیم شدند: گروه اول رژیم غذایی خاص خودشان را طی مدت مطالعه حفظ کردند، گروه دوم میزان مصرف کالری شان را کاهش دادند و گروه سوم، اسیدهای چرب اشباع نشده‌ی بیشتری را در مدت مطالعه مصرف کردند (این اسیدها در غذاهایی مثل ماهی و زیتون یافت می‌شوند).

پس از گذشت سه ماه، کسانی که در گروه کالری کمتر بودند، ۲۰ درصد بیشتر از دو گروه دیگر توانستند فهرستی از کلمات را به خاطر بسپارند؛ یعنی ۱۲,۵ کلمه نسبت به ۱۰,۵ کلمه. فلوئل می‌گوید که این اختلاف دو کلمه‌ای ممکن است زیاد به نظر نرسد، اما ما داریم در مورد افراد بالای ۵۰ سال صحبت می‌کنیم که یادآوری تنها دو کلمه نیز، برای آنان امری است دشوار. این مطالعه در مجله «پیشرفت‌های آکادمی ملی علوم» امریکا نیز منتشر شده است.

اما چرا کاهش مصرف کالری به حافظه کمک می‌کند؟ یک دلیل ممکن است این باشد که در این شرایط، بدن می‌تواند قند خود را بهتر از قبل بسوزاند. اثر دیگری که در این شرکت کنندگان دیده شد، کاهش میزان غلظت هورمون انسولین آنها بود که به تنظیم قند خون کمک می‌کند. بنابراین بدن این افراد به هورمون انسولین حساس می‌شود و کارایی مغز نیز بهبود می‌یابد. علاوه بر این‌ها، فلوئل و همکارانش شاهد کاهش غلظت نوعی پروتئین به نام سی - راکتیو بودند که با بهبود حافظه افراد مرتبط است.

شادابی چهره

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که: برادرم عیسی، از شهری گذر کرد که در آن، مرد و زنی بر سر یکدیگر فریاد می‌کشیدند. پرسید: «شما را چه شده است؟» مرد گفت: ای پیامبر خدا! این، زن من است و او را مشکلی نیست. زنی درستکار است؛ اما دوست دارم از او جدا شوم.

حضرت عیسی ﷺ فرمودند: «به من بگوی که او را چه می‌شود؟»

مرد گفت: بی آنکه کهن سال باشد، چهره‌اش بی طراوت است.
حضرت علیه السلام فرمودند: ای زن! آیا دوست داری دگر باره، چهره‌ات پر طراوت گردد؟^۱

عرض کرد: آری.

حضرت علیه السلام فرمودند: «چون غذا می‌خوری، از سیر شدن حذر کن؛ زیرا اگر غذا بر سینه سنگینی کند و از اندازه افزون شود، طراوت چهره از میان می‌رود». آن زن چنان کرد و دیگر بار، چهره‌اش طراوت یافت.^۱

آثار کم‌خوراکی بر سلامت روح و روان

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که: قلب‌های خود را با پر خوری و زیاد آشامیدن نمیرانید، چرا که قلب هم چون گیاه است که اگر بیش از مقدار مورد نیاز به آن آب داده شود، می‌میرد.^۲

لقمان حکیم نیز در ضمن وصایای خود به پسر خویش، چنین وصیت می‌کند: «ای فرزند چون معده پر شود، قدرت اندیشه و تفکر می‌خوابد، حکمت و دانائی گنگ می‌شود و اعضا و جوارح از عبادت باز می‌ایستند»؛

و قال لقمان لابنه يا بني إذا امتلأت المعدة نامت الفكرة و خرس
الحكمة و قعدت الأعضاء عن العبادة.^۳

در فرمایش دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که: شیطان همچون خون در رگ‌های انسان جریان دارد، با گرسنگی مجرای حرکت شیطان را بر او تنگ کنید؛
«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِّ فَضَيِّقُوا مَجَارِيَهُ بِالْجُوعِ».^۴

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۱۷.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۰۹. «لَا تُمَيِّتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَإِنَّ الْقُلُوبَ تَمُوتُ كَالزَّرْعِ إِذَا أَكْثَرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ».

۳. مجموعه‌ی ورام، ج ۱، ص ۱۰۲.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۲۰؛ اعلام الدین، ص ۱۲۱.

کم فوراك / ۲۴۵

به حضرت یوسف علیه السلام عرض شد: از چه روی گرسنه می‌مانی حال آنکه خزانه‌های زمین در اختیار توست؟

فرمود: می‌ترسم سیر شوم و گرسنگان را فراموش کنم؛
«و قيل ليوسف لم تجوع و في يدك خزائن الأرض قال أخاف أن أشبع فأنسى الجائع».^۱

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که:

ابلیس درحالی که آویزهای زیادی به خود آویخته بود، نزد حضرت یحیی علیه السلام رفت. حضرت یحیی علیه السلام پرسیدند: این آویزها که به همراه خود داری چیست؟
گفت: اینها شهوات هستند که بنی آدم را با آن می‌فرییم.
فرمود: آیا من نیز از این‌ها نزد تو دارم؟

گفت: گاه تو سیر می‌شوی و برای عبادت و ذکر سنگین می‌گرددی.
حضرت یحیی علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند که زین پس قبل از سیر شدن، دست از غذا خوردن بکشم. ابلیس در پاسخ گفت: سوگند به خدا که هرگز مسلمانی را موعظه نخواهم نمود. سپس امام صادق علیه السلام فرمودند:
بر جعفر (خود حضرت) و آل جعفر علیه السلام است که هرگز از خوراک سیر نگردند،
بر جعفر و آل جعفر علیه السلام است که هرگز برای دنیا کار نکنند.^۲

سعدی در گلستان می‌گوید:

اندرون از طعام خالی دار تا در آن نور معرفت بینی

۱. جامع الاخبار، ص ۱۸۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۳۶.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۲۴۱.

* آسان گرفتن

«سَهْلًا أَمْرُهُ»؛

امر او سهل و آسان است.

واژه‌شناسی:

سَهْل: آسان

گفته‌اند: «لیس سهل الا ما استسهلت» هیچ کاری آسان نیست، مگر این که شخص آن را ساده انگارد. سخت یا آسان گرفتن کارها در تمامی شئون زندگی دخالت دارد.

سخت‌گیری در دین

در روایتی نقل شده است که: بنی اسرائیل بر خود سخت گرفتند، خدا نیز بر آنان سخت گرفت. زمانی که مأموریت یافتند گاوی را ذبح کنند، هر گاوی می‌کشتند کافی بود، ولی آنان با سخت‌گیری‌های نابجای خود، ناچار شدند آن گاو را با آن ویژگی‌های خاص به قیمت بسیار بالایی بخرند.^۱

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: من به دینی سهل و آسان مبعوث شدم،^۲ ولی برخی آن قدر دین را برای خود سخت می‌کنند و وسواس به خرج می‌دهند که عرصه زندگی را بر خود و حتی بر دیگران تنگ می‌کنند.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۶۶. «عَنِ الرَّضَاءِ (ع) قَالَ إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ شَدَّدُوا فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَالَ لَهُمْ مُوسَى (ع) ادْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا مَا لَوْثُهَا فَلَمْ يَزَالُوا شَدَّدُوا حَتَّى دَبَحُوا بَقْرَةً بِمِلءِ جُلْدِهَا ذَهَبًا».

۲. بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۵۴۸. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ) بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ بِالْحَنِيفَةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ الْبَيْضَاءِ».

سخت‌گیری در آداب و رسوم اجتماعی

یکی از مسئولیت‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود که با سنت‌های دست و پاگیر و بیهوده‌ای که زندگی را بر مردم سخت کرده، مبارزه کند: ﴿يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^۱.

امروزه آداب و رسوم بسیاری در ازدواج، جهیزیه، مهریه، فرزند دار شدن، سیسمونی و... دست و پای مردم را گرفته و عرصه را بر همگی تنگ نموده است. دلیل آن این نکته است که در گذشته همه، کارها را آسان می‌گرفتند و سخت‌گیری‌های بیجا نمی‌کردند، از همین رو مشکلات کمتری گریبان آنان را می‌گرفت.

سخت‌گیری در اهداف و خواسته‌ها

این مسئله در مورد دستیابی به اهداف و خواسته‌ها نیز صدق می‌کند. افرادی که هدف‌های خویش را محال و دست‌نیافتنی تلقی می‌کنند، خویشتن را از دستیابی به آنها محروم می‌نمایند. عکس این مطلب نیز صادق است: کسانی که به اهداف و خواسته‌های خویش ایمان دارند، روزی می‌رسد که به آنها جامه عمل بپوشانند.

نظام باورها

آسان یا سخت بودن کار، مسئله‌ای است که ریشه در نظام باورهای انسان دارد. اگر شخص فکر و اندیشه خود را در چهارچوب خاصی محصور کند، از دستیابی به بسیاری از مراتب و امی‌ماند؛ برعکس اگر اندیشه‌ای باز داشته و همه چیز را شدنی تلقی نماید، می‌تواند به خواسته‌های خویش دست یابد.

تفاوت میان افراد موفق و ناموفق میزان هوش، قدرت یا قابلیت نیست، بلکه مهم‌ترین تفاوت میان انسان‌های موفق و ناموفق نوع اندیشه‌ی آنان است. انسان‌های موفق هیچ کاری را ناشدنی و محال تلقی نمی‌کنند و برای رسیدن به هدف خویش با همتی والا تمامی موانع را کنار می‌زنند.

محال است

روزی شخصی خدمت آیت الله العظمی سید محمد شیرازی رسید. ایشان تمامی افرادی را که به حضور می پذیرفتند، به کارهای خیر تشویق می نمودند. این شخص را نیز تشویق نمودند که به یکی از کشورهای غیر مسلمان رود و حسینیه ای در آنجا تأسیس کند. در آن زمان این مسئله به حدی مشکل بود که محال می نمود؛ از این رو وی در پاسخ ایشان فرمود: حاج آقا این کار محال است!

ایشان به او فرمودند: قلم و کاغذی بیاور و روی آن بنویس محال. او در عین حالی که از این سخنان در شگفت شده بود، طبق دستور رفتار کرد و روی کاغذ نوشت: محال. سپس به او فرمودند: حالا این کاغذ را پاره کن. او نیز چنین کرد. سپس فرمودند: حالا دیگر محال وجود ندارد! اکنون به آنجا برو و حسینیه را تأسیس کن. او پیام را دریافت نمود؛ رفت و با تمام سختی هایی که در این مسیر وجود داشت، توانست حسینیه و مرکزی دینی را در آن کشور تأسیس نماید.

حفظ قرآن در هفتادسالگی

بسیاری از افراد، وقتی به سنین سی و چهل سالگی می رسند، گمان می کنند که کار از کار گذشته است و دیگر نمی توانند کار مهمی انجام دهند. این نیز یکی از مصادیق محدود نمودن اندیشه است. زنی بزرگ سال در سن هفتادسالگی، تصمیم گرفت قرآن را حفظ نماید؛ این کار را نیز انجام داد و توانست طی دو سال به هدف خود دست یابد. دلیل موفقیت او این بود که بر خود سخت نگرفت و باور کرد که می توان این کار را انجام داد.

مراسم تدفین نمی توانم

این داستان از زبان بازرسی است که برای ارزیابی وضعیت تحصیلی دانش آموزان، در کلاس آنان حضور پیدا می کند:

آن روز به کلاسی رفتم و روی نیمکت ته کلاس نشستم. شاگردان سخت

مشغول پر کردن صفحاتی بودند. به شاگرد ده ساله کنار دستم نگاه کردم، «نمی توانم» آغازگر تمام جملاتی بود که وی بر صفحه کاغذ نگاشته بود. نیمی از کاغذ را پر کرده بود و همچنان با اراده و سماجت عجیبی به این کار ادامه می داد. از جا بلند شدم و روی کاغذهای همه شاگردان نگاهی انداختم. همه کاغذها پر از «نمی توانم» ها بود. کنجکاویم سخت تحریک شده بود. تصمیم گرفتم نگاهی به ورقه معلم بیندازم؛ او نیز مشغول نوشتن «نمی توانم» بود. سردر نیاوردم که آنان چرا به جای استفاده از جملات مثبت، به جملات منفی روی آورده اند. سعی کردم آرام بنشینم و بینم عاقبت کار به کجا می کشد. شاگردان ده دقیقه دیگر هم نوشتند. بسیاری یک صفحه را پر کرده بودند و می خواستند سراغ صفحه جدیدی بروند.

معلم گفت: همان یک صفحه کافی است؛ صفحه دیگر را شروع نکنید. بعد از بچه ها خواست که کاغذهایشان را تا کنند و یکی یکی نزد او بروند. روی میز معلم یک جعبه خالی کفش بود؛ بچه ها کاغذهایشان را داخل جعبه انداختند. وقتی همه کاغذها جمع شد، معلم در جعبه را بست، آن را برداشت و همراه با شاگردان از کلاس بیرون رفت. من بدنبال آنها براه افتادم. در میانه راه، معلم رفت و با یک بیل بازگشت. سرانجام به انتهای زمین بازی رسیدند، ایستادند و زمین را کردند.

آنها می خواستند «نمی توانم» های خود را دفن کنند! کندن زمین ده دقیقه ای طول کشید. پس از حفر سه تا چهار متر، جعبه «نمی توانم» ها را در گودال گذاشتند و به سرعت روی آن خاک ریختند. سی و یک شاگرد ده یازده ساله دور قبر ایستاده بودند، درحالی که هر کدام از آنها حداقل یک ورقه پر از «نمی توانم» در آن قبر دفن کرده بود.

در این موقع معلم گفت:

- دوستان! ما امروز جمع شده ایم، تا یاد و خاطره «نمی توانم» را گرامی بداریم. او در این دنیای خاکی با ما زندگی می کرد و در زندگی همه ما حضور داشت.

متأسفانه هر جا که می‌رفتیم نام او را می‌شنیدیم، در مدرسه، در انجمن شهر، در ادارات! اینک ما «نمی‌توانم» را در جایگاه ابدی‌اش به خاک سپرده‌ایم. البته یاد او در وجود خواهر و برادرهایش یعنی «می‌توانم»، «خواهم توانست» و «همین حالا شروع خواهم کرد» باقی خواهد ماند. آنها به‌اندازه این خویشاوند مشهورشان شناخته شده نیستند، ولی هنوز هم قدرتمند هستند. شاید روزی با کمک شما شاگردان عزیز، آنها سرشناس‌تر از آنچه هستند، بشوند. خداوند «نمی‌توانم» را قرین رحمت خود کند و به همه آنهایی که حضور دارند، قدرت عنایت فرماید که بی‌حضور او به‌سوی آینده بهتر حرکت کنند. آمین!

در پایان مراسم، معلم، شاگردانش را به کلاس برگرداند. آنها با شیرینی، ذرت و آب میوه، مجلس ترحیم «نمی‌توانم» را برگزار کردند. معلم روی اعلامیه ترحیم نوشت: «نمی‌توانم: تاریخ فوت ۱۹۸۰/۳/۲۸» و کاغذ را بالای تخته سیاه آویزان کرد تا در تمام طول سال به یاد بچه‌ها بماند. هر وقت شاگردی می‌گفت: «نمی‌توانم»، معلم به اعلامیه اشاره کرده، به شاگرد یادآوری می‌کرد که «نمی‌توانم» مرده است و او را به خاک سپرده‌اند.

آن روز مهم‌ترین درس زندگی‌ام را از او گرفتم. سال‌ها از آن روز گذشته است و من هر وقت می‌خواهم به خود بگویم که «نمی‌توانم»، به یاد اعلامیه فوت «نمی‌توانم» و مراسم تدفین او می‌افتم.

* پناهگاه استوار دین

«حَرِيزاً دِيْنُهُ»؛

دین آنان در پناهگاهی استوار است.

واژه‌شناسی:

حَرِزْ به معنای پایگاه استوار است،^۱ از این رو به دعایی که همراه دارند حرز گفته می‌شود، چراکه انسان را در پناه می‌گیرد و مایه‌ی حفظ انسان است. «حَرِيز» اسم فاعل حرز است، به معنای نگه‌دارنده و نگهدار.

پارسایان دین و عقیده خود را در پناهگاه بسیار محکمی قرار داده‌اند، تا از دستبرد تشکیک کنندگان محفوظ باشد. ایمان آنان با شبهات و وسوسه‌ها سست و متزلزل نمی‌شود. هم در عرصه‌ی عقیده و هم در مقام عمل بسیار محکم و استوار عمل می‌نمایند.

قهر با امام عليه السلام

مردی دختر بیماری داشت و هر شب جمعه، با زحمت و مشقت بسیار به مشهد مقدس می‌رفت و برای بازیابی سلامتی و شفای دختر خویش به حضرت عليه السلام متوسل می‌شد. چهل شب جمعه به مشهد مشرف شد، ولی دختر او شفا نیافت. او با ناراحتی بسیار مشهد را ترک کرد و به دلیل همین پیشامد، با امام رضا عليه السلام قهر کرد و هر چه با او سخن گفتند و او را موعظه نمودند، نتیجه بخش نبود.

چنین شخصی در همان مراحل اولیه ایمان، در پرورش خود ناکام مانده و عقیده

۱. لسان العرب، ابن منظور، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۵ و ص ۳۳۳.

خود را بر مبنای محکم و استواری بنا ننموده است، از این رو با کمترین شبهه و پیش آمدی سست گشته و می لغزد.

پرستش شیطان

هم چنین نقل شده است که شخصی به فرقه شیطان پرستان گروید. هنگامی که علت را جویا شدند، پاسخ داد: من خواسته‌ای داشتم، خواسته‌ام را از اهل بیت مطالبه نمودم، اما آنان اجابت ننمودند. شخصی از گروه شیطان پرستان پیشنهاد کرد که نیازم را به شیطان عرضه کنم؛ حاجتم را از شیطان خواستم و او اجابت کرد؛ من نیز به پرستش شیطان روی آوردم.^۱

اما پارسایان چنان عقاید خویش را پرورانده‌اند که با شبهه‌ها سست نمی‌گردد و در این آزمون‌ها شکستی برای آنان متصور نیست.

دوری از محیط‌های ضد دین

متقی از عواملی که موجب می‌شود ایمان و عقیده او سست گردد، دوری می‌کند و در محیطی که می‌داند عقیده او دستخوش تزلزل می‌شود، حضور نمی‌یابد. هم‌نشینان و دوستان خود را به گونه‌ای انتخاب می‌کند که او را، در استواری و استحکام عقیده یاری کنند. از مجالس و محافلی که همواره شبهه مطرح می‌شود و جوانان را شستشوی مغزی می‌دهند، دوری می‌جوید؛ در واقع خود را از تمام شرایط مخالف با دین دور می‌کند.

در روایتی آمده است که امام هادی علیه السلام به یکی از اصحابشان فرمودند: چرا در مجلس درس عبدالرحمن بن یعقوب شرکت می‌کنی؟
عرض کرد: او دایی من است.

حضرت علیه السلام فرمودند: او در مورد خدا حرف‌های ناشایست می‌گوید و خدای

۱. اینکه اهل بیت حاجت او را نداده‌اند، مصلحت او نبوده است؛ و یا قرار بوده این گونه مورد امتحان قرار بگیرد تا جوهره و ذات ایمان او مشخص شود.

وصف ناشدنی را وصف می‌کند. یا با او بنشین و ما را ترک کن، یا با ما بنشین و او را ترک کن.

وی گفت: او هر چه می‌خواهد بگوید، برای من چه مسئولیتی دارد مادامی که گفته‌های او را قبول نکنم؟

حضرت عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: آیا نمی‌ترسی که بلایی بر او نازل شود و تو را هم دربرگیرد؟ آیا داستان آن شخص را که خود یار و هم نشین موسی بود و پدرش همراه و هم نشین فرعونیان، نمی‌دانی؟ زمانی که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و یارانش به کنار دریا رسیدند، وی به میان لشکریان فرعون رفت تا پدرش را به پیروی از راه حق دعوت نماید. حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و یارانش از نهر نیل رد شدند و این شخص چون در میان یاران فرعون بود، غرق شد. چون خبر به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام رسید فرمود: او در رحمت خداست، ولی چون بلا نازل شود، آن کسی که به گنهکار نزدیک است در امان نخواهد بود.^۱

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۷۴.

* شهوت نفس را میرانده اند...

«مَيْتَةً شَهْوَتُهُ»؛

شهوت او مرده است...

واژه‌شناسی:

شَهْوَت: میل و خواهش نفس که شدتش از حد معمول تجاوز کرده، امیال دیگر را تحت الشعاع قرار دهد و تمام توجه فرد را به خود معطوف سازد.^۱

اصل خواسته‌ها و غرایز مذموم نیست، بلکه تعلق خاطر و توجه بیش از اعتدال مورد سرزنش است. یکی از حکمای هند می‌گوید: از دو دسته باید اجتناب کرد:

۱. کسی که بگوید هیچ ثواب، عقاب و معادی وجود ندارد (خدانشناس و منکر قیامت باشد)؛

۲. کسی که در بند شهوات و خواسته‌های خود است، چرا که چنین شخصی برای رسیدن به خواسته‌های خویش، از هیچ کاری فروگذار نمی‌کند.

شهوات و خواسته‌های نفسانی در نزد متقی، مانند مرده‌ای است در میان دستان غسال. همان‌گونه که مرده هیچ اراده، خواسته و حرکتی از خود ندارد، شهوت پارسایان نیز بر آنان حکم‌فرما نیست و این متقی است که بر شهوات و خواسته‌های خویش مسلط است.

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«غَالِبَ الشَّهْوَةِ قَبْلَ [قُوَّةٍ] ضَرَاوَتُهَا فَإِنَّهَا إِنْ قَوِيَتْ مَلَكَتْكَ وَ اسْتَفَادَتْكَ وَ لَمْ تَقْدِرْ عَلَى مُقَاوَمَتِهَا»^۲

۱. لسان العرب، ابن منظور، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۴۴۵.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۴۵.

بر شهوات خود غلبه کن، پیش از آنکه قدرتمند شود و بر تو غلبه یابد. به‌راستی که اگر شهوات‌ها و خواسته‌های نفست قوی شود، مالک تو شده و از تو بهره‌کشی می‌کند و تو توانایی مقابله با آن را نخواهی داشت.

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که:

روزی حضرت داود علیه‌السلام با جناب حزقیل ملاقات نمودند. از وی پرسیدند: ای حزقیل! آیا تاکنون بر آن شده‌ای که کار اشتباهی انجام دهی؟
فرمود: خیر.

پرسید: آیا از عبادت خویش دچار خودپسندی شده‌ای؟
فرمود: نه.

پرسید: آیا تابه‌حال شده که به دنیا تمایل پیدا کرده و بخواهی از خواسته‌ها و لذت‌های دنیوی بهره‌گیری؟

فرمود: بلی، گاه چنین خواسته‌ای به قلبم خطور می‌کند.
پرسید: در آن حال چه می‌کنی؟

فرمود: داخل این غار می‌شوم و از آنچه در درون این غار است، پند می‌گیرم.
پس از آن حضرت داود علیه‌السلام به درون غار رفت. در آنجا تختی آهنین دید که بر روی آن جمجمه‌ای بود و لوحی آهنین که این جملات بر آن حک شده بود:

من اروی فرزند سلمه‌ام، هزار سال حکم راندم، هزار شهر بنا نمودم، هزار همسر داشتم و در پایان فرجام من چنین شد که خاک بستر من، سنگ بالش من و مارها و عقرب‌ها همسایگان من شده‌اند... پس هر که مرا می‌بیند از من پند گیرد و فریب دنیا را نخورد.^۱

* خشم...

«مَكْظُومًا غَيْظُهُ»؛

خشم خویش را فروبرده اند...

واژه‌شناسی:

كَظُم؛ فرو خوردن. كَظَمَ السَّعَاءُ: یعنی دهانه مشکش را پس از پر شدن بست.^۱

غَيْظ؛ فوران و شدت خشم.^۲

در زبان عربی برای خشم دو واژه مورد استفاده قرار می‌گیرد: غضب و غیظ. غضب یعنی خشم؛ غیظ یعنی فوران و شدت غضب و لحظه‌ای که انسان به حد انفجار رسیده است. پارسایان حتی در لحظاتی که خشم بسیار سراسر وجودشان را فرا گرفته، بر خویشان مسلطند و زمام نفس را از کف نمی‌دهند. خشم نیز هم چون تمامی غریزه‌ها گاه پسندیده است و گاه مذموم.

خشم ممدوح

آنگاه که شخص به خاطر دین، شیوع منکر و کم‌رنگ شدن ارزش‌ها خشم بگیرد، چنین خشمی از آنجا که برای خدا و در راه خداست، نه تنها ناپسند نیست، بلکه ضروری، لازم و پسندیده است. هنگامی که عثمان، ابوذر را تبعید نمود حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمودند:

«يَا أَبَاذَرٍّ إِنَّكَ إِنَّمَا غَضِبْتَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَارْجُ مِنْ غَضَبَتِ لَهُ»^۳

۱. قاموس قرآن، علی اکبر قرشی بنایی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۱۱۳.

۲. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

تهران، ۱۳۶۸ش، ج ۷، ص ۲۹۸.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۱۸۵.

ای ابوذر! تو برای خدا خشم گرفتی، پس به همان که برای او در خشم شدی، امید داشته باش!

جناب ابوذر نیز هنگامی که از شام رانده و تبعید شدند، خطاب به مردم فرمودند:
«أَيُّهَا النَّاسُ اجْمَعُوا مَعَ صَلَاتِكُمْ وَ صَوْمِكُمْ غَضَبًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا عُصِيَ فِي الْأَرْضِ»^۱

ای مردم! خشم گرفتن برای دین خدا را، به نماز و روزهی خود ضمیمه کنید، آنگاه که در زمین گناه می شود...

گویند که در زمان آقا اباعبدالله علیه السلام عابدی بود که تمام وقت خود را در مسجد به عبادت می گذراند. پس از شهادت امام حسین علیه السلام به او خبر رسید که نوادهی رسول خدا صلی الله علیه و آله در کربلا، به بدترین شکل به شهادت رسید. او در پاسخ گفت: وای بر امتی که فرزند دخت رسول خویش را به شهادت رساندند. پس از آن ماجرا او به مدت یک سال استغفار می کرد که چرا در غیر ذکر خدا لب به سخن گشوده است و سخنی جز ذکر خدا بر لب رانده است. گستره و افق فکری این فرد چنان کوچک است که به جای این که در برابر حکومت طاغی یزید قیام کند و در رکاب سیدالشهدا علیه السلام بجنگد، پرستش را فقط در عبادت خلاصه نموده است؛ پس نه تنها در راه خدا خشم نگرفت، بلکه به خاطر جمله ای که در این مورد اظهار نموده بود، مدت ها استغفار نمود.

چنین طرز تفکر و نگرشی در اسلام مقبول نیست، بلکه تک تک مسلمانان باید نسبت به دین خدا و احکام او غیرت داشته و در مقام اصلاح برخیزند.

خشم ناپسند و مذموم

اما گاهی خشم به خاطر مسائل شخصی، و امور بی ارزش و پوچ دنیوی است. در اینجاست که باید زمام نفس را به دست گرفت و خشم خود را فرو خورد.
حواریون حضرت عیسی علیه السلام به ایشان عرض نمودند: ما را آگاه نما که بدترین

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۹۹.

چیز چیست؟

حضرت فرمودند: خشم خدا.

عرض کردند: چه کنیم که از خشم خدا در امان باشیم؟

فرمود: بر دیگران خشم نگیرید.^۱

ریشه‌ی خشم

می‌توان گفت که خشم بر دیگران ریشه در تکبر و منیت دارد:

- خشم می‌گیریم چون کار طرف باب میل ما یا خواسته ما نیست...

- خشمگین می‌شویم چون شخصیت و غرور ما خدشه‌دار گشته...

- عصبانی می‌شویم چون طرف پا روی اعصاب ما گذاشته و اعصاب ما را خرد

می‌کند...

- خشم می‌گیریم چون وجود ما را نادیده می‌گیرند... ما را درک نمی‌کنند...

اهمیتی برای ما قائل نیستند...

اگر خشم‌ها و عصبانیت‌های خود را ریشه‌یابی کنیم، می‌بینیم که اکثراً به ریشه

«من» بازمی‌گردد. این تکبر و انانیت است که ما را خشمگین می‌سازد؛ پس اگر

دست به اصلاح زده و «من» را از فرهنگ لغت اندیشه خود حذف نماییم، مسیر

تکامل را با سرعت بیشتری سیر خواهیم نمود.

مرنج و مرنجان

ملاعلی همدانی خدمت حاج شیخ حسنعلی نخودکی رسید و گفت: مرا پندی ده.

شیخ فرمود: مرنج و مرنجان!

آخوند عرض کرد: مرنجان راحت است، اما مرنج را چه کنم؟

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۲. «عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الخواريون لعيسى عليه السلام أي الأشياء أشد؟ قال أشد الأشياء غضب الله عز وجل قالوا بما نتقي غضب الله قال بأن لا تغضبوا قالوا وما بدء الغضب قال الكبر والتجبر ومحقرة الناس».

شیخ فرمود: خودت را کسی ندان!

شیطان را در خشم کنم

به اندیشمندی گفتند: فلان شخص تو را غیبت نمود.

گفت: هم‌اکنون آنکه او را به غیبت من واداشت، در خشم کنم...

گفتند: چه کسی او را به غیبت شما واداشت؟

گفت: شیطان! او را به غیبت دعوت نمود تا من را به خشم آورد و من با بخشش

او شیطان را به خشم آورم.

خلاصه‌ی کلام:

اگر حق با شماست نیازی به خشمگین شدن نیست؛

و اگر حق با شما نیست، هیچ حقی برای عصبانی بودن ندارید...

* به نیکی‌اش امیدوارند و از شرش در امان

«الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ»؛

جز نیکوکاری از او انتظار نمی‌رود، مردم از شر او در امان‌اند.

واژه‌شناسی:

مَأْمُولٌ: امید داشتن

مَأْمُونٌ: در امان بودن

وجود آنان خیر محض است. چنان خود را پرورانده‌اند که همیشه خیرشان به دیگران می‌رسد، از این رو چشم امید همه به آنان است. خدا به حضرت داود علیه السلام وحی نمود: بنده‌ای از بندگانم عمل صالحی را به درگاه من می‌آورد که به واسطه همان یک کار نیک، او را راهی بهشت کرده و حکم بهشت او را صادر می‌نمایم.

حضرت داود علیه السلام عرض نمودند: بارالها! آن کار نیک چیست؟

ندا آمد: مسرور نمودن بنده‌ای از بندگانم! حتی اگر به دادن دانه خرمایی باشد...

در روایت دیگری آمده است، خدا در پاسخ وی فرمود:

بنده‌ای که دوست دارد خواسته برادر دینی‌اش را برآورد و در راه برآورده نمودن آن

قدم بردارد (در این صورت فرمان بهشت را برای او صادر می‌کنم)، چه بتواند

خواسته‌اش را برآورد و چه نتواند...^۱

قدم برداشتن در راه برآورده نمودن نیاز دیگران

سال‌ها پیش رفتن به سربازی در عراق اجباری شد و تمام جوانان باید این دوره را

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۷۳. «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ علیه السلام إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِي لَيَأْتِينِي بِالْحَسَنَةِ فَأَدْخِلُهُ الْجَنَّةَ قَالَ يَا رَبِّ وَمَا تِلْكَ الْحَسَنَةُ قَالَ يَفْرَجُ عَنِ الْمُؤْمِنِ كَرْبُهُ وَلَوْ بِتَمْرَةٍ فَقَالَ دَاوُدُ علیه السلام يَا رَبِّ حَقٌّ لِمَنْ عَرَفَكَ أَنْ لَا يَقْطَعَ رَجَاءُهُ مِنْكَ».

به نیکی‌اش امیدوارند و از شرش در مأمن‌اند / ۲۶۱

سپری می‌کردند. خانواده‌ای که حکم سربازی تک‌فرزندشان صادر شده بود، نزد یکی از علما رفتند و از او درخواست نمودند که نزد شهردار رفته و واسطه شود، تا حکم سربازی فرزندشان لغو گردد. وی نزد شهردار رفت و تقاضای آن خانواده را بیان نمود. شهردار در پاسخ گفت: این قانون را حکومت وضع نموده و من نمی‌توانم با این قانون مخالفت کنم. هیچ کاری از دست من ساخته نیست.

روز بعد خانواده‌ی دیگری نزد همان عالم رفتند و تقاضا نمودند، برای لغو سربازی فرزندشان وساطت کند. عالم با این که روز قبل برای خانواده دیگری وساطت کرده بود، پذیرفت؛ بار دیگر روانه‌ی منزل شهردار شد و تقاضای این خانواده را نیز به اطلاع شهردار رساند. این درخواست مردم، چند بار دیگر تکرار شد و عالم هر بار، برای وساطت به منزل شهردار می‌رفت و تقاضا را بیان می‌کرد. سرانجام شهردار با وجود احترامی که برای آن عالم قائل بود، از کوره در رفت و با تندی گفت: من چندین بار به شما گفتم که دست من نیست و نمی‌توانم کاری کنم، شما باز هم وساطت می‌کنید؟

ایشان در پاسخ فرمودند: این افراد از من تقاضا کرده‌اند که گره از کارشان بکشایم، من نیز کاری که در توانم است انجام می‌دهم و برای برآورده نمودن خواسته‌شان قدم برمی‌دارم.^۱ اگر همچنان افراد دیگری نزد من بیایند و درخواست خود را بازگو کنند، من به منزل شما آمده و خواسته ایشان را به اطلاع شما می‌رسانم. شهردار تحت تأثیر قرار گرفت؛ نامه‌ای به رئیس کل نیروهای مسلح نوشت و از ایشان خواست که افراد مزبور را از سربازی معاف کنند؛ بدین ترتیب به درخواست او جامه عمل پوشانده شد.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۵. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ مِنْ عِبَادِي مَنْ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْحَسَنَةِ فَأَحْكُمُهُ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ وَمَا تِلْكَ الْحَسَنَةِ قَالَ يَمْشِي مَعَ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فِي قَضَاءٍ حَاجَتِهِ قُضِيَتْ أَوْ لَمْ تُقْضَ».

* در جمع غافلان، ذاکر است؛ و در جمع ذاکران، ناغافل

«إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِ وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ»؛

اگر با غافلان باشد، در زمره‌ی ذاکران نوشته می‌شود؛ و چون همراه با ذاکران است، نام او در دیوان غافلان ثبت نمی‌گردد.

افراد دو گروه‌اند:

- تأثیرگذار

- تأثیرپذیر

متقین چنان خود را پرورش داده‌اند که حتی اگر در جمع ناآگاهان و بی‌خبران قرار بگیرند، با آنان همراه نگشته، از ذکر و یاد خدا غافل نمی‌شوند؛ به عبارت دیگر، اگر در محفلی باشند که همه غافل و بی‌خبرند، مصداق این گفته‌اند که: «من در میان جمع و دلم جای دیگر است.»

خود را با این ضرب‌المثل اشتباه که می‌گوید: «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» تطبیق نمی‌دهند. همیشه رنگ خدایی دارند و به یاد اویند، حتی اگر در میان غافلان و ناآگاهان حضور یابند. آیات و روایات در بیان اهمیت این ویژگی بسیار است. به‌عنوان مثال امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي جَنَّتِهِ»^۱

هر که خدا را زیاد یاد کند، خدا او را در بهشت و در سایه رحمت خویش مسکن دهد.

در جمع غافلان، ذاکر است؛ و در جمع ذاکران، ناغافل / ۲۶۳

هم چنین از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمودند:

«مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا كُتِبَتْ لَهُ بَرَاءَتَانِ
بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّفَاقِ»^۱

هر که خدا را زیاد یاد کند، خدا او را دوست خواهد داشت؛ هر که خدا را زیاد یاد

کند، از دو چیز رها خواهد بود: از آتش جهنم و از نفاق.

چرا تا این اندازه به ذکر و یاد خدا اهمیت داده شده و بر آن تأکید شده است؟

۱. طبیعت انسان فراموش کار است؛

طبیعت انسان این است که بسیار فراموش کار است. انسان را انسان نامیده اند،

چرا که «کثیر النسیان» یعنی «بسیار فراموش کار» است.

۲. طبیعت دنیا غفلت زاست؛

برای این که انسان تحت تأثیر طبیعت غفلت زای دنیا قرار نگرفته، خدا و آخرت

را فراموش نکند، به ذکر بسیار تأکید شده است.

۳. یاد دوست محبت آفرین است؛

هر چه بیشتر خدا را یاد کنیم، محبت او در دل ما بیشتر ریشه دوانده و همین

عاملی است که اعمال و رفتار ما خداپسندانه تر شود.

امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام می فرمایند:

«مَنْ عَمَرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَسُنَتْ أَعْمَالُهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ»^۲

هر که قلبش را با یاد خدا آباد کند، رفتارش در سرّ و نهان نیک می گردد.

روزی آقا امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام از بازار گذر می کردند، مردم را دیدند که سرگرم

خرید و فروشند. ایشان رو به مردم نمودند و فرمودند:

«روزها را در بازار به کسب و کار و دنیاطلبی می گذرانید، شبها نیز به استراحت

۱. همان، ج ۲، ص ۴۹۹.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، تمیمی آمدی، دار الکتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ق، چاپ دوم، ص ۱۸۹.

می‌پردازید. پس کی به آخرت مشغول می‌شوید و برای آن منزل خویش زاد و توشه برمی‌گیرید؟^۱

در حدیثی قدسی خدای جل و علا می‌فرماید:

«مَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۲

هر که مرا در جمع آدمیان یاد کند، در جمع فرشتگان از او یاد خواهم کرد.

۱. الإختصاص، شیخ مفید، المؤتمر العالمی لآلِفة الشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ق، ص ۲۴۶.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۹۸.

* بخشایش، بر آنان که بدو ستم کرده‌اند

«يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ»؛

می‌بخشد آنان را که به او ستم کردند...

در زندگی اجتماعی اختلاف در خواسته‌ها، سلیقه‌ها و روحیه‌ها، باعث درگیری و سوء تفاهم زیادی می‌شود. در برابر این سوء تفاهم‌ها و درگیری‌ها افراد به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱. افرادی که کینه به دل می‌گیرند و انرژی، فکر و اعصاب خود را به جای استفاده در راه مثبت، در مسیر این کینه‌ها تلف می‌کنند؛ این افراد اولین و بزرگ‌ترین ضربه را به خود می‌زنند، چرا که به جای تخلیه انرژی منفی، آن را به غلیان و انفجار می‌رسانند و به همین دلیل از مشکلات و بیماری‌های عصبی رنج می‌برند.

۲. گروه دوم افرادی هستند که برعکس دسته اول، ذهن و اندیشه خود را از تمام این انرژی‌های منفی تخلیه نموده و با بخشش دیگران، خدمت بزرگی به سلامتی تن، روان و اعصاب خود می‌کنند؛ این افراد علاوه بر این که در زندگی از آرامش فکری برخوردارند، در آخرت نیز جایگاه ویژه‌ای دارند. ابو حمزه ثمالی از امام سجاده علیه السلام روایت کرده است:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ثُمَّ يَنَادِي مُنَادٍ أَهْلَ الْفَضْلِ قَالَ فَيَقُومُ عَنْقُ مَنْ النَّاسِ فَتَلْقَاهُمْ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ وَمَا كَانَ فَضْلُكُمْ فَيَقُولُونَ كُنَّا نَصِلُ مَنْ قَطَعَنَا وَنُعْطِي مَنْ

حَرَمْنَا وَنَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا قَالَ فَيُقَالُ لَهُمْ صَدَقْتُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ؛^۱

در روز قیامت خدای تبارک و تعالی همه را در یک مکان گرد می آورد، سپس منادی فریاد می کند: اهل فضل کجایند؟ گروهی از مردم به پا می خیزند. فرشتگان از آنان می پرسند: فضل شما چه بود؟ می گویند: با آنان که با ما قطع رابطه می کردند، صله می نمودیم؛ به آنان که ما را از دارایی خویش دریغ می کردند، می بخشیدیم؛ و آنان را که به ما ستم روا می داشتند، عفو می کردیم. به آنان خطاب می شود: راست گفتید! وارد بهشت شوید...

از کوزه همان برون تراود که در اوست...

شخصی با خود اندیشید که چرا پیامبر، ابوسفیان را بخشیدند و نیکی را تا بدان جا رساند که فرمود: «من دخل دار ابي سفیان فهو آمن»؛ هر که وارد منزل ابوسفیان شود، در امنیت خواهد بود.^۲ گلایه کنان به رسول خدا ﷺ عرض کرد: هنگامی که آنان حکومت را به دست گرفتند، از هیچ ظلم و ستمی به ذریه شما دریغ نکردند؛ اگر در آن روز ابوسفیان را عفو ننموده بودید، فرزندان او به حکومت نمی رسیدند تا این جنایات را در حق فرزندان شما مرتکب شوند...

شب حضرت به خواب او آمده، فرمودند: پاسخ تو را فلان شاعر در شعر خویش بیان نموده است.

روز بعد نزد آن شاعر رفت و گفت: شعری را که دیشب سروده اید، برایم بخوانید. شاعر پس از اظهار شگفتی گفت: من این شعر را دیشب سرودم و هنوز آن را برای کسی نخوانده ام و کسی از آن اطلاع ندارد! سپس اشعار خویش را خواند:

ملکنا فکان العفو منا سجیه	فلما ملکتم سال بالدم ابطح
وحللتهم قتل الاساری و طالما	غدونا علی الاسری نعف و نصفح

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۲. امالی، شیخ طوسی، ص ۱۶۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۱۴. «وَقَالَ مَنْ أَعْلَقَ بَابَهُ أَوْ أَلْقَى سِلَاحَهُ أَوْ دَخَلَ دَارَ أَبِي سُفْيَانَ فَهُوَ آمِنٌ».

فحسبکم هذا التفاوت بیننا و کل اناء بالذی فیہ ینضح
زمانی که ما به حکومت رسیدیم، عفو و بخشش شیوهی ما بود و چون شما حکم
را به دست گرفتید، بیابان را با خون بی‌گناهان رنگین نمودید؛
کشتن اسیران را حلال و مباح شمردید، در حالی که ما با بخشش و لطف با اسیران
برخورد می‌نمودیم؛
و همین تفاوت میان ما و شما بس است که: از کوزه همان برون تراود که در
اوست.

حکیم و عقرب...

گویند: حکیمی بر کنار نهر آبی نشسته بود. عقربی را دید که در حال غرق شدن
است. دست دراز کرد تا نجاتش دهد. ولی عقرب به طبیعت خود دست وی را نیش
زد. حکیم دست خویش را کنار کشید؛ ولی برای بار دوم دست دراز کرد تا عقرب
را نجات دهد، باز عقرب نیشش زد، او دردمندانه فریادی زد و دستش را کنار کشید.
دگر باره دست دراز کرد تا عقرب را نجات دهد. شخصی که آنجا نشسته بود، گفت:
گمانم این بود که شما شخص حکیم و فهمیده‌ای هستی! بار اول و دوم عقرب شما
را نیش زد ولی شما پند نگرستی و برای بار سوم تلاش می‌کنی که او را نجات دهی؟
حکیم اهمیتی به سخن وی نداد و آن‌قدر تلاش نمود تا سرانجام عقرب را نجات داد.
سپس به طرف آن شخص رفت و گفت: فرزندم! طبیعت عقرب این است که نیش
بزند و ذات من این است که دوست داشته باشم و مهر بورزم. چرا از من می‌خواهی
که اجازه دهم طبیعت منفی او بر طبیعت نیک من غلبه یابد؟

در زندگی شرایط بسیاری پیش می‌آید که دیگران با زبان و رفتار خود ما را
می‌آزارند، ممکن است بارها دلمان بشکند، ولی در همه این شرایط و با وجود
تمامی کسانی که با ما بدرفتاری می‌کنند، باید این اصل را اجرا کنیم و بدی‌ها را با
مهرورزی، نیکی و محبت پاسخ گو باشیم:

﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾؛

بدی را با بهترین شیوه دفع کن.^۱

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ

بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾؛

نیکی و بدی یکسان نیستند، (بدی را) با بهترین شیوه دفع کن! که ناگاه کسی که بین

تو و او دشمنی است چنان شود که گویی دوست صمیمی است.^۲

دو دوست

دو دوست با پای پیاده از جاده‌ای در بیابان می‌گذشتند؛ در راه برسر موضوعی اختلاف پیدا کردند و به مشاجره پرداختند. یکی از آنها از سر خشم، بر چهره دیگری سیلی زد. دوستی که سیلی خورده بود، سخت آزرده شد ولی بدون آنکه چیزی بگوید، روی شن‌های بیابان نوشت: امروز بهترین دوست من بر چهره‌ام سیلی زد.

آن دو کنار یکدیگر به راه خود ادامه دادند تا به یک آبادی رسیدند. تصمیم گرفتند قدری آنجا بمانند و کنار برکه آب استراحت کنند. ناگهان شخصی که سیلی خورده بود، لغزید و در آب افتاد؛ نزدیک بود غرق شود که دوستش به کمکش شتافت و او را نجات داد. پس از آنکه از غرق شدن نجات یافت، بر روی صخره‌ای سنگی این جمله را حک کرد: امروز بهترین دوستم جان مرا نجات داد.

دوستش با تعجب پرسید: بعد از آنکه من با سیلی ترا آزرده‌ام، تو آن جمله را روی شن‌های بیابان نوشتی، ولی حالا این جمله را روی تخته‌سنگ حک می‌کنی؟! وی لبخندی زد و گفت: وقتی کسی ما را آزار می‌دهد، باید روی شن‌های صحرا بنویسیم، تا بادهای بخشش آن را پاک کنند، ولی وقتی کسی محبتی در حق ما

۱. مؤمنون / ۹۶.

۲. فصلت / ۳۴.

بفشایش: بر آن که بدو ستم کرده‌اند / ۲۶۹

می‌کند، باید آن را روی سنگ حک کنیم، تا هیچ بادی نتواند آن را از یادها ببرد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«شیطان بین دو مؤمن آشوبگری می‌کند تا میانه آن دو را به هم بزند، بعد که بین آنان

نزاع، قهر، درگیری و کشمکش پیش آمد، با خیال راحت دراز می‌کشد و می‌گوید:

فُزْتُ! پیروز شدم!»^۱

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۵. «إِنَّ الشَّيْطَانَ يُغْري بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لَمْ يَرْجِعْ أَحَدُهُمْ عَنْ دِينِهِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ اسْتَلْقَى عَلَى قَفَاهُ وَتَمَدَّدَ ثُمَّ قَالَ فُزْتُ فَرَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا أَلْفَ بَيْنَ وَلِيَيْنَا يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ تَأَلَّفُوا وَتَعَاطَفُوا».

* بخشایش: بر آنان که محرومشان کرده‌اند

«وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ»؛

به آنان که مالشان را از ایشان دریغ داشته‌اند، می‌بخشند.

تفاوت عطا و جود

عطا بخشش مال است؛ جود به بخشش هر اندوخته‌ای گفته می‌شود، مانند

بخشش علم، مال، آبرو و... پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ

وَالْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ»^۱

شخص سخاوتمند به خدا، به مردم و به بهشت نزدیک است و از دوزخ به دور...

و شخص بخیل از خدا، مردم و بهشت دور است و به جهنم نزدیک...

امام صادق علیه السلام در روایتی در شرح آیه کریمه «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» و تو (ای

پیامبر) برقله اخلاق و کرامت قرار داری « بیان می‌کنند که منظور از خُلُقِ عَظِيمِ دو

چیز است: سخاوتمندی و خوش اخلاقی؛

«كَانَ فِيمَا خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ قَالَ السَّخَاءُ وَ حُسْنُ

الْخُلُقِ»^۲.

و هیچ کس ولی خدا نخواهد بود، مگر این که به دو صفت سخاوت و

خوش اخلاقی آراسته باشد؛

۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۰.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا جُبِلَ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَّا عَلَى السَّخَاءِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ».^۱

آموزش سوره‌ی حمد

شخصی سوره حمد را به فرزند امام حسین علیه السلام آموزش داد. ایشان به او هزار دینار و هزار حله (لباس گرانبها) بخشیدند و دهانش را پر از دُر نمودند. وقتی به ایشان اعتراض شد که هدیه شما با کار او تناسب ندارد، در پاسخ فرمودند:

إِذَا جَادَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكَ فَجُدْ بِهَا عَلَى النَّاسِ طُرّاً قَبْلَ أَنْ تَنْفَلَتْ
فَلَا الْجُودُ يُفْنِيهَا إِذَا هِيَ أَقْبَلَتْ وَلَا الْبُخْلُ يُبْقِيهَا إِذَا مَا تَوَلَّتْ^۲

اگر دنیا به تو روی آورد، تو نیز با ثروت خود به مردم روی آور و به مردم ببخش، پیش از آنکه این ثروت را از دست بدهی؛

چرا که اگر دنیا به تو روی آورده باشد، جود و بخشش آن را فنا نمی‌کند و اگر دنیا به تو

پشت نموده باشد، بخل و تنگدستی تو را ثروتمند نمی‌سازد...

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که:

«إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْبُخِيلَ فِي حَيَاتِهِ السَّخِيَّ عِنْدَ وَفَاتِهِ»^۳

خدا از حیات بخیل و از مرگ کریم ناراحت است.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۳.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۶۶.

۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۵.

* وصل روابط گسیخته

«وَاَصِلْ مَنْ قَطَعَهُ»؛

به آنان که رابطه‌شان را قطع می‌کنند، می‌پیوندند.

واژه‌شناسی:

صِلّه: وصل نمودن، پیوستن چیزی به چیزی.

افراد عناصر تشکیل‌دهنده جامعه

جامعه از زیرمجموعه‌های کوچک‌تر - افراد - تشکیل شده است. در صورتی می‌توان شاهد اجتماعی بارور، متحد و هماهنگ بود که زیرمجموعه‌های آن، افرادی منسجم، هماهنگ و یکدل باشند. تا زمانی که اتحاد میان افراد جامعه شکل نگیرد، نمی‌توان شاهد پویایی، بالندگی و هم‌بستگی جامعه بود. از این رو یکی از مهم‌ترین راه‌های دستیابی به جامعه‌ای هماهنگ و متحد، اصلاح زیرمجموعه‌های آن است. تأکید فراوان روایات بر برقراری روابط با آنان که این پیوند را قطع می‌کنند، برای داشتن جامعه‌ای به دور از تنش و ناهماهنگی است؛ زیرا که اصلاح روابط، تنها در سطح فرد یا افراد اثر نمی‌گذارد، بلکه سبب انسجام اقشار مختلف جامعه و تحکیم پیوند میان آنها می‌شود و موجب پیروزی و اقتدار جامعه اسلامی می‌گردد.^۱

قاطع رحم در سه جای قرآن مورد لعنت قرار گرفته است، از جمله آنجا که می‌فرماید:

۱. سلونی شرحی بر وصیت ۴۷ نهج البلاغه، مجموعه ای از نویسندگان، انتشارات دلیل‌ما، ۱۳۹۵، ص ۱۰۷.

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ،
أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ﴾^۱

یکی از دلایل گرفتاری‌ها و سختی‌هایی که گریبان بسیاری را می‌گیرد، قطع رحم است. در این زمینه نقل شده است که:

قطع رحم مساوی است با بارش گرفتاری‌ها

شخصی دچار گرفتاری‌ها و مشکلات زیادی بود؛ تا حدی زندگی او گره خورده بود که به وی تهمت قتل زده شد و حکم اعدام وی صادر شد. هر چه تلاش کرد خود را تبرئه کند و بی‌گناهی خویش را ثابت نماید، نتوانست. پس از توسلات بسیار، چند روز پیش از اجرای حکم اعدام، یکی از دوستانش را دید و با وی درد دل نمود. او گفت: شخصی است که معروف است از بندگان نیک خدا و از اولیاءالله است، نزد وی برو و از او بخواه برایت دعا کند.

او نیز راهی منزل این ولی‌الله شده و در زد. آن ولی خدا به محض اینکه در را باز کرد و نگاهش به او افتاد، با تندی گفت: چهار سال است با خواهرت قطع رابطه نموده‌ای و با این که خواهرت از نظر مالی در تنگنا است، به او کمک نمی‌کنی... توقع داری حکم اعدامت صادر نشود؟ تا زمانی که دل خواهرت را به دست نیاوری، مشکل تو حل‌شدنی نیست.

وی پس از شنیدن این سخنان به منزل خواهر خود رفت و پس از دلجویی، نیاز مالی وی را برطرف ساخت. روز بعد نامه‌ای از دادگاه دریافت کرد که در آن عنوان شده بود، در صدور حکم اشتباهی رخ داده و بدین ترتیب حکم تبرئه او صادر شد.

صله رحم مساوی است با افزایش عمر

امام صادق علیه السلام به میسر فرمودند: گمان کنم که تو شخصی هستی که زیاد صله رحم می‌کنی؟

عرض کرد: بله یابن رسول الله! من روزانه دو درهم درآمد دارم، درهمی را به خاله‌ام می‌دهم و درهم دیگر را به عمه‌ام. حضرت علیه السلام فرمودند: زمان مرگت دو بار فرا رسیده بود، ولی به برکت صله رحم عقب افتاد.^۱

افزایش و کاهش روزی

امیر مؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه‌هایشان فرمودند:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ»؛

به خدا پناه می‌برم از گناهانی که فنا و نابودی را نزدیک می‌کند.

ابن کوا پرسید: مگر گناهانی هستند که نابودی را نزدیک کنند؟

حضرت علیه السلام فرمودند: آری، وای بر تو! آن گناه قطع رحم است. اگر دو خانواده‌ی فاسقی با هم جمع شوند و صله‌ی رحم به‌جای آورند، خدا رزق آنان را زیاد می‌کند و اگر دو خانواده‌ی پرهیزکار پیوند خود را بگسلند، خدا درهای رزق را به روی آنان می‌بندد.^۲

۱. وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۵۳۶. «عَنْ مُيسِرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ قَالَ يَا مُيسِرُ إِنِّي لَأُظُنُّكَ وَصُولًا لِبَنِي أَبِيكَ قُلْتُ نَعَمْ جُعِلَتْ فِدَاكَ لَقَدْ كُنْتُ فِي السُّوقِ وَ أَنَا غُلَامٌ وَأُجْرَتِي دِرْهَمَانِ وَ كُنْتُ أُعْطِي وَاحِدًا عَمَّتِي وَ وَاحِدًا خَالَتِي فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ خَصَرَ أَجَلَكَ مَرَّتَيْنِ كُلُّ ذَلِكَ يُؤَخَّرُ».

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۷. «فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْكَوَّاءِ الشُّكْرِيُّ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ تَكُونُ ذُنُوبٌ تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ فَقَالَ نَعَمْ وَبِئْسَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ إِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَجْتَمِعُونَ وَ يَتَوَاسَوْنَ وَ هُمْ فَجَرَةٌ فَيَرْزُقُهُمُ اللَّهُ وَ إِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَتَفَرَّقُونَ وَ يَقْطَعُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَيَحْرُمُهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ أَتَقِيَاءُ».

* شیواترین سخن...

«بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيْناً قَوْلُهُ»؛

از گفتار و رفتار زشت به دورند، سخن آنان نرم است.

واژه‌شناسی:

فُحْش: هر کردار و گفتاری که قباح و زشتی آن بسی بزرگ و ناپسند است.^۱
در زبان فارسی فحش بیشتر به بدزبانی گفته می‌شود، اما در زبان عربی به زبان اختصاص ندارد و هم گفتار را در برمی‌گیرد و هم رفتار را.
پارسایان چنان زمام نفس خود را به دست گرفته‌اند که نه گفتار آنان زننده و مذموم است و نه رفتار آنان ناپسند. کردار یا گفتاری که بدی آن بیش از اندازه باشد، از آنان دور است.
البته این بدین معنا نیست که بد غیر فاحش را مرتکب می‌شوند، بلکه استفاده از واژه‌ی بعید، به معنای دور، بدین خاطر است که هرگونه بدی در رفتار و گفتار را از آنان بزداید.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ تُكْرَهُ مُجَالَسَتُهُ لِفُحْشِهِ»^۲

بدترین خلق خدا کسی است که به جهت بدگفتاری از مجالست و هم‌نشینی با او کراهت داری.

۱. ترجمه مفردات راغب، ج ۴، ص ۱۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۲۳.

مرغابی یا عقاب

در سفر به نیویورک، جالب‌ترین بخش سفر هنگامی است که پس از خروج از هواپیما و فرودگاه، قصد گرفتن یک تاکسی را داشته باشید. اگر یک تاکسی برای ورود به شهر و رسیدن به مقصد بیابید، شانس به شما روی آورده است. اگر راننده‌ی تاکسی شهر را بشناسد و با نشانی شما آشنا باشد، با اقبال دیگری روبرو شده‌اید. اگر زبان راننده را بدانید و بتوانید با او سخن بگویید، بخت یارتان است و اگر راننده عصبانی نباشد، با حسن اتفاق دیگری مواجه هستید. خلاصه برای رسیدن به مقصد باید از موانع متعددی بگذرید.

هاروی مک کی می‌گوید: روزی پس از خروج از هواپیما، در محوطه‌ای به انتظار تاکسی ایستاده بودم که ناگهان راننده‌ای با پیراهن سفید و تمیز و پایون سیاه از اتومبیلش خارج شد، خود را به من رساند و پس از سلام و معرفی خود گفت: لطفاً چمدان خود را در صندوق عقب بگذارید.

سپس کارت کوچکی را به من داد و گفت: لطفاً به عبارتی که رسالت مرا تعریف می‌کند توجه کنید.

روی کارت نوشته شده بود: در کوتاه‌ترین مدت، با کمترین هزینه، مطمئن‌ترین راه ممکن و در محیطی دوستانه، شما را به مقصد می‌رسانم.

من چنان شگفت‌زده شدم که گفتم نکند هواپیما به‌جای نیویورک در کشوری دیگر فرود آمده است. راننده در را گشود و من سوار اتومبیل بسیار آراسته‌ای شدم. پس از آنکه راننده پشت فرمان قرار گرفت، رو به من کرد و گفت: پیش از حرکت، قهوه میل دارید؟ در اینجا یک فلاسک قهوه معمولی و فلاسک دیگری از قهوه مخصوص برای کسانی که رژیم غذایی دارند، هست.

گفتم: خیر، قهوه میل ندارم، اما با نوشابه موافقم.

راننده پرسید: در یخدان هم نوشابه دارم و هم آب‌میوه.

سپس با دادن یک بطری نوشابه، حرکت کرد و گفت: اگر میل به مطالعه دارید

مجلات تایم، ورزش، تصویر و آمریکای امروز در اختیار شما است. آنگاه، بار دیگر کارت کوچک دیگری در اختیارم گذاشت و گفت: این فهرست ایستگاه‌های رادیویی است که می‌توانید از آنها استفاده کنید. ضمناً من می‌توانم درباره بناهای دیدنی و تاریخی و اخبار محلی شهر نیویورک اطلاعاتی به شما بدهم و اگر تمایل نداشته باشید، می‌توانم سکوت کنم، در هر صورت من در خدمت شما هستم.

از او پرسیدم: چند سال است که به این شیوه کار می‌کنید؟

پاسخ داد: دو سال.

پرسیدم: چند سال است که به این کار مشغولید؟

جواب داد: هفت سال.

پرسیدم: پنج سال اول را چگونه کار می‌کردی؟

گفت: از همه چیز و همه کس، از اتوبوس‌ها و تاکسی‌های زیادی که همیشه راه را بند می‌آوردند و از دستمزدی که نوید زندگی بهتری را به همراه نداشت، می‌نالیدم. روزی در اتومبیلم نشسته بودم و به رادیو گوش می‌دادم که «وین دایر» شروع به سخنرانی کرد. مضمون حرفش این بود که مانند مرغابی‌ها که مدام واک واک می‌کنند، غرغر نکنید، به خود آید و چون عقاب‌ها اوج گیرید. پس از شنیدن آن گفتار رادیویی، به پیرامون خود نگریستم و صحنه‌هایی را دیدم که تا آن زمان گویی چشمانم را بر آنها بسته بودم. تاکسی‌های کثیفی که رانندگان مدام غرولند می‌کردند، هیچ‌گاه شاد و سرخوش نبودند و با مسافران‌شان برخورد مناسبی نداشتند. سخنان «وین دایر»، بر من چنان تأثیری گذاشت که تصمیم گرفتم تجدیدنظری کلی در دیدگاه‌ها و باورهایم به وجود آورم.

پرسیدم: چه تفاوتی در زندگی تو حاصل شد؟

گفت: سال اول، درآمد دو برابر شد و سال گذشته به چهار برابر رسید. نکته‌ای که مرا به تعجب واداشت این بود که در یکی دو سال گذشته، این داستان را حداقل

با سی راننده تاکسی در میان گذاشتم، اما فقط دو نفر از آنها به شنیدن آن رغبت نشان دادند و از آن استقبال کردند. بقیه چون مرغابی‌ها، به انواع و اقسام عذر و بهانه‌ها متوسل شدند و به نحوی خود را متقاعد کردند که چنین شیوه‌ای را نمی‌توانند برگزینند.

زیبا سخن گفتن (لَبِنًا قَوْلُهُ)

عبارت قبل (بَعِيداً فُحْشُهُ) اشاره به جنبه سلبی دارد و این عبارت (لَبِنًا قَوْلُهُ) اشاره به جنبه ایجابی. به این معنا که ممکن است شخصی از کردار و گفتار بد به دور باشد، اما به خوش رفتاری، نیک‌سیرتی و خوش‌گفتاری نیز آراسته نباشد. پارسایان این گونه نیستند، بدی‌ها را از خویش زدوده‌اند و به نیکی‌ها آراسته گشته‌اند. هم از کلام و کردار قبیح به دورند و هم به گفتار نیک، زیبا منشی و زیبا سخن گفتن مزین گشته‌اند.

نیک‌سیرتی و نیکوگفتاری متقین از چه روی است

تمام این امور از درون انسان تراوش می‌کند. روح متقی هم چون آب زلال و پاکیزه‌ای است که منبع و الهام‌بخش حیات است، اما روح غیر پارسایان هم چون آب بدبویی است که منبع تولید حشرات و بوی ناگوار است. درواقع سرشت پاک متقی، بر رفتار و گفتار او نیز بازتاب دارد و تمام کارهای او نشأت گرفته از روح پاک و پالایندگی درونی اوست.

مرجع عالی قدر آیت‌الله‌العظمی سیدصادق شیرازی می‌فرمایند: همچون شیشه عطر باشید، حتی اگر آن را شکستند، بوی خوش آن فضا را معطر می‌کند.

بدگفتاری و عدم اجابت دعا

مردی در بنی‌اسرائیل سه سال خدا را عبادت نمود، خواسته او این بود که خدا به او فرزند پسری ببخشد، ولی این خواسته برآورده نشد. چون دید خواسته‌اش روا نمی‌گردد، به خدا عرض کرد: بارالها! آیا تو از من دوری و صدایم را نمی‌شنوی؟ یا

نزدیکی و پاسخم را نمی‌گویی؟

در خواب هاتفی به او ندا داد: تو سه سال است که خدا را با زبانی فحاش، قلبی سرکش و نیت غیر صادقانه می‌خوانی، از بدزبانی دست‌بردار، قلبت را پاک و نیت را صادقانه کن، تا تو را اجابت نمایم. وی چنان کرد و خدا نیز خواسته او را اجابت نمود.^۱

فرمان اهل بیت (علیهم‌السلام) در برخورد با دیگران

روزی امام صادق (علیه‌السلام) به سماعه فرمودند: این چه رفتاری بود که با شتردار داشتی؟ عرض کرد: او به من ظلم نموده است. حضرت (علیه‌السلام) فرمودند: رفتار من این گونه نیست و شیعیانم را به چنین رفتاری فرمان نمی‌دهم. از خدا طلب مغفرت نما و هرگز به این کار (دعوا و منازعه) بازنگرد.^۲

به‌ویژه در مقام امر به معروف و نهی از منکر، باید شیوه‌ی بیان به گونه‌ای باشد که بازتاب معکوس نداشته باشد، خدای کریم می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾.^۳

قانون ۶ به ۱

روان‌شناسان می‌گویند: در انتقاد از یک شخص، برای این که او از نظر روحی آسیب نبیند، آزرده‌خاطر نشود و انتقاد شما مؤثر واقع گردد، ابتدا شش نقطه قوت، یا شش صفت و کار نیک فرد را به وی یادآوری کنید، سپس انتقاد خود را در قالبی بسیار زیبا بیان کنید. اجرای این قانون در مقام امر به معروف و نهی از منکر، در تأثیر سخن بسیار مؤثر است. انتقاد و نهی از منکری که در قالب تند و غیردوستانه مطرح شود، نه تنها تأثیر مثبت ندارد، بلکه گاه اثر معکوس نیز به همراه دارد.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۷۲.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۶.

۳. نحل / ۱۲۵.

تأثیر معکوس گفتار تند

گویند: دختر جوانی به مسجد رفت. چون اولین بار بود به مسجد می‌رفت، احکام نماز جماعت را بلد نبود، به همین جهت قوانین نماز جماعت را رعایت نکرد. یکی از نمازگزاران با مشاهده اشتباهات او شدیداً برآشفته و با تندی به او گفت: این چه نمازی بود که خواندی؟ تو جوانی و باید احکام و مسائل نماز را بدانی، باین حال احکام را رعایت نمودی... و با همین گفتار تند، وی را از مسجد فراری داد و جوان دیگر به آن مسجد نرفت.

همچنین گویند که جوانی به مسجد رفت. پس از نماز دعایی خواند و در انتهای دعا، جمله «برحمتک یا ارحم الراحمین» را اضافه کرد. شخصی در آنجا حضور داشت، به وی گفت: این چه طرز دعا خواندن است؟ چرا به دعا اضافه می‌کنی؟ حالا همه خیال می‌کنند که امام جماعت و نمازگزاران همه بی‌سوادند که این دعاها به صورت غلط خوانده می‌شود...

مسلماً چنین گفتار و شیوه بیانی، در نهی از منکر و امر به معروف مطلوب و پسندیده نیست؛ از این رو رعایت بیان زیبا و شیوا در این دو مقام بسیار حائز اهمیت است.

* بدی‌اش غایب است و نیکی‌اش حاضر... *

«غَائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ»؛

بدی‌هایش پنهان و نیکی‌هایش آشکار است.

واژه‌شناسی:

غَائِب: به معنای غایب شدن و ناپدید شدن است.

مُنْكَر: از ریشه (ن ک ر) گرفته شده است، به معنای ناشناخته.^۱

در اصطلاح به هر چیزی که نزد عقل یا شرع ناشناخته باشد، منکر گفته می‌شود.

مَعْرُوف: از ریشه (ع ر ف) گرفته شده است،^۲ به معنای هر چیزی است که نزد

عقل و شرع شناخته شده باشد.

در آیات و روایت بر مسئله‌ی معروف بسیار تکیه شده است. در موارد متعددی

قرآن از ما می‌خواهد که عمل و رفتارمان رنگ معروف و نیکی به خود بگیرد.

از جمله به برخی آیات در این باب اشاره می‌شود:

- وصیت کردن به نیکی انجام شود:

﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛

بر شما مقرر شده چون یکی از شما را مرگ فرارسد اگر مالی از خود به جا گذاشته،

به صورتی پسندیده برای پدر و مادر و خویشان وصیت کند.^۳

- دادن خوراک و پوشاک به فرزندان همراه با نیکی باشد:

﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛

۱. قاموس قرآن، قرشی بنایی، ج ۸، ص ۱۰۹.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۲۶.

۳. بقره / ۱۸۰.

امین خوراک و پوشاک مادران شیردهنده به صورت شایسته بر عهده پدر فرزند است.^۱

- به همسران هنگام طلاق هدیه‌ای درخور وضع مادی داده شود و این هدیه دادن همراه با نیکی باشد:

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَتَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ﴾؛

بر شما گناهی نیست اگر زنان را [به دلایلی] پیش از آمیزش جنسی و عدم تعیین مهریه طلاق دهید، [در چنین وضعی بر شما لازم است] آنان را از کالای مناسب شأنشان بهره مند سازید، توانگر به اندازه توانایی اش، تنگدست به اندازه وضع مادی اش، این حق واجب بر عهده نیکوکاران است.^۲

﴿وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾؛

سزاوار است [از سوی شوهران] به صورتی شایسته کالا [و وسایل زندگی] به زنان طلاق داده شده پرداخت شود.^۳

- معاشرت با والدین با نیکی صورت گیرد:

﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾؛

در دنیا با آنان به نیکی هم نشینی کن.^۴

- معاشرت با همسران همراه با نیکی باشد:

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛

با آنان به نیکی رفتار کنید.^۵

پارسایان از انجام هیچ کار نیکی، هرچند در ظاهر کوچک باشد، دریغ نمی کنند؛

۱. بقره / ۲۳۳.

۲. بقره / ۲۳۶.

۳. بقره / ۲۴۱.

۴. لقمان / ۱۵.

۵. نساء / ۱۹.

بدی‌اش غایب است و نیکی‌اش حاضر... / ۲۸۳

چراکه ممکن است همین کار به ظاهر کوچک در نزد خدا بزرگ باشد. روایت شده است که امام سجاده علیه السلام هرگاه از جایی رد می‌شدند و مانعی در مسیر می‌دیدند، از مرکب پیاده می‌شدند و آن را از مسیر برمی‌داشتند.^۱

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۸۵. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَقَدْ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَمْشِي عَلَى الْمَدْرَةِ فِي وَسْطِ الطَّرِيقِ فَيَنْزِلُ عَنْ دَائِبَتِهِ حَتَّى يُنَحِّيَهَا بِيَدِهِ عَنِ الطَّرِيقِ».

*** اقبال نیکی‌ها، ادبار بدی‌ها**

«مُقْبِلًا خَيْرُهُ مُدْبِرًا شَرُّهُ»؛

نیکی‌هایش رو کرده و شرش رخ بر تافته است.

واژه‌شناسی:

مُقْبِل: اسم فاعل اقبال است، یعنی روی آوردن. نیکی‌ها و خیرات او به مردم روی آورده و سرازیر است.

مُدْبِر: اسم فاعل ادبار است، یعنی پشت نمودن. بدی‌ها و شرّ او پشت نموده است.

خودسانسوری

در کشورهای دیکتاتوری نویسندگان از آزادی بیان و نوشتار بهره‌مند نیستند؛ مقالات، کتاب‌ها و نوشته‌های آنان ابتدا مورد مطالعه قرار می‌گیرد تا سخنی برخلاف میل و خواست دولت و حکومت ننوشته باشند و هر نوشته‌ای که به طریقی متعرض دولت شود، سانسور و حذف می‌گردد. در این کشورها معمولاً نویسندگان پس از مدتی دچار خودسانسوری می‌شوند، به این معنا که مقالات خود را بارها و بارها مطالعه نموده و بسیاری از مطالب را سانسور می‌کنند.

این نوعی خودسانسوری در زمینه امور علمی و فرهنگی است. نوع دیگر خود سانسوری در کارهای خیر و نیک است. شیطان با ترفندهای مختلفی از جمله: این کار بسیار کوچک و حقیر است، بودونبود آن فرقی ندارد، انجام این کار اهمیت زیادی ندارد؛

یا با ترفندهایی چون: این کار خیلی سخت است، کار تو نیست، هر کس را بهر کاری ساختند و تو برای این کار ساخته نشده‌ای؛ فرد را از انجام کار خیر منصرف می‌کند. بسیاری از افراد دچار حالت «خودسانسوری» در کارهای خیر می‌شوند و به

بهانه‌های واهی، خود را از کار خیر محروم می‌نمایند. خودساختگان اما هر کار خیری که در مسیرشان قرار بگیرد انجام می‌دهند، به این امید که شاید همین کار نیک مورد توجه حضرت حق قرار گیرد و به قرب الهی دست یابند. آنان به تمامی کارهای نیک اقبال دارند و در هیچ مورد خودسانسوری نمی‌کنند.

رسول خدا ﷺ می‌فرمایند:

خدا سه چیز را در سه چیز پنهان کرد: رضایت خود را در تمامی اعمال خیر، پس هیچ کار خیری را کوچک نینگارید، چرا که شاید رضایت حضرت حق در آن باشد.^۱

۱. کنز الفوائد، کراچی، ۴۴۹ق، دارالذخائر، قم، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۵۵. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَتَمَ ثَلَاثَةً فِي ثَلَاثَةِ رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ وَكَتَمَ سَخَطَهُ فِي مَعْصِيَتِهِ وَكَتَمَ وَلِيَّهُ فِي خَلْقِهِ وَ لَمْ يَسْتَخِفَّ أَحَدُكُمْ شَيْئًا مِنَ الطَّاعَاتِ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّهَا رِضَا اللَّهِ تَعَالَى».

*** استوار و شکبیا در طوفان**

«فِي الزَّلَازِلِ وَفُورٍ»؛

در شدايد و مشکلات خونسرد و آرام است.

واژه‌شناسی:

زلزال: یعنی لرزیدن و جنبیدن.

بحرانی می‌گوید: این عبارت کنایه از فتنه‌های بسیار بزرگی است که در این فتنه‌ها و امتحان‌های بزرگ، قلب‌ها به اضطراب و لرزش می‌افتند.

هر چه پایه ساختمان استحکام بیشتری داشته باشد، تداوم و مقاومت آن در برابر سانحه‌ها و حوادث طبیعی بیشتر است؛ اما هر چه اساس ساختمان سست‌تر باشد، راحت‌تر در برابر حوادث از بین می‌رود. امروزه برخی از مهم‌ترین برج‌ها و ساختمان‌های مهم دنیا در حال کج شدن هستند. سرعت کج شدن این ساختمان‌ها متفاوت است، برخی طی قرن‌ها چند سانتیمتر و برخی طی چندین سال چند سانتیمتر انحراف پیدا کرده‌اند. کارشناسان علت کج شدن این ساختمان‌ها را، زمین ساخته‌شده بر آن تشخیص داده‌اند. برخی از این زمین‌ها استحکام کافی برای ساختمان‌های سنگین نداشته‌اند، از این رو بر اثر مرور زمان این ساختمان‌ها انحراف پیدا کرده‌اند.

متقی بسان ساختمانی است که پایه‌های آن از استحکام بسیار زیادی برخوردار است و در برابر فتنه‌ها و امتحان‌ها مقاوم است و سقوط نمی‌کند.

زمانی یکی از عالمان اندیشمند، تحت فشارهای بسیار زیادی قرار گرفت و از ایشان درخواست شد که برای تأیید حکمی غیر اسلامی امضا دهد. به جهت این که ایشان را تحت فشار قرار دهند، دو تن از فرزندان وی را گرفته و ایشان را تهدید

نمودند در صورتی که امضا نکنند، فرزندانش را به قتل خواهند رساند. علیرغم فشار بسیار زیاد و اصرارهای فراوان، او همچنان مقاومت می‌ورزید و زیر بار نمی‌رفت. برخی متعجبانه پرسیدند: حاج آقا! جان فرزندان شما در خطر است! چرا امضا نمی‌کنید؟ ایشان فرمودند: من هر چه فکر می‌کنم، اگر شب اول قبر از من پرسند چرا این حکم غیر اسلامی را امضا نمودی؟ جوابی ندارم؛ سرانجام نیز تسلیم نشد و امضا ننمود. ایشان مصداق این مقطع بودند که «فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٌ» و در برابر این امتحان بزرگ سرافراز بیرون آمد.

شخصیت حقیقی انسان و میزان ایمان او، در همین مشکلات و سختی‌هاست که تبلور پیدا می‌کند و به تکامل می‌رسد. ممکن است شخصی سال‌ها عبادت کند، ولی در یک مشکل و گرفتاری، مقامات و درجاتی کسب کند که طی چند سال عبادت نمی‌توانست به آن مقامات و درجات برسد. مشکلات مانند تموجات اعماق اقیانوسها هستند؛ تمام وجود انسان را تحت تأثیر قرار داده و روح انسان را پرورش می‌دهند. یکی از بزرگان در برهه‌ای از زمان، مشکلات و سختی‌های بسیار زیادی را متحمل شد. شخصی در عالم خواب دید که هاتفی به او می‌گوید: آقا سید... درجات بالایی داشت، ولی در این امتحان و در این مشکلات مقامش بسیار بالاتر رفت.

فلسفه وجودی مشکلات

انسان دارای دو بعد است: روح و جسم. همان‌گونه که جسم انسان از عناصر مختلفی ترکیب شده است، روح انسان نیز از عناصر متعددی تشکیل یافته است. همان‌گونه که انسان دارای دو بعد است، جهان نیز دارای دو بعد است: بعد مادی و بعد ماورائی؛ این دو بعد نیز هر یک دربرگیرنده عناصر مختلفی است. لازمه‌ی این ترکیب مختلف در جهان و انسان این است که با یکدیگر تعارض‌ها و برخوردهایی داشته باشند. این تعارض‌ها و برخوردهایی که بین انسان و جهان درمی‌گیرد، همان مشکلات و سختی‌هاست.

همچنان که انسان‌ها از نظر خصوصیات ظاهری متفاوتند و هیچ دو نفری در

جهان نیستند که از نظر ظاهری صد در صد شبیه هم باشند، روح انسان‌ها نیز با هم متفاوت است و این تفاوت‌ها در بعد روح، بسیار بیشتر از بعد جسم است. هر چه روح انسان بزرگ‌تر باشد، افق روح، اهداف، آرزوها و عقاید او نیز بزرگ‌تر و وسیع‌تر است، بنابراین تعارض‌هایی که میان او و جهان درمی‌گیرد، بیشتر و در نتیجه مشکلات او نیز بزرگ‌تر می‌شود؛ از این رو هر چه درجه‌ی ایمان شخص در این دنیا بیشتر باشد، بهره‌ی او از مشکلات نیز بیشتر است، چنانکه امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يُلَوْنَهُمْ ثُمَّ الْأُمَمُ فَلَا مَثَلَ»^۱

پر مشکل‌ترین مردم پیامبران‌اند، سپس کسانی که پس از آنان در بالاترین درجات قرار دارند...

هر مشکل درواقع مأموری از جانب خداست و برای ایفای نقش و مأموریتی گریبان انسان را می‌گیرد، لذا شخص باید بهترین استفاده را از این بلا، در مسیر خودسازی بکند. هر گرفتاری و مشکل دو لبه تیز دارد: یا انسان به اوج می‌رسد و یا در ته دره سقوط می‌کند و این در ید قدرت ماست که در امتحان‌های خویش سقوط کنیم، یا خود را به اوج رسانده و مدارج کمال را طی کنیم. انسانی که مشکلات و گرفتاری‌ها را با آغوش باز می‌پذیرد، شخصیت او پرورش یافته و روح وی وسیع‌تر و پخته‌تر می‌گردد.

دریا باشیم...

روزی شاگرد یک راهب پیر هندو از او خواست که درسی به یادماندنی به وی بدهد. راهب از شاگردش خواست، کیسه نمکی را داخل لیوان نیمه پری بریزد و آب آن را سر بکشد.

شاگرد به زحمت توانست جرعه کوچکی از آب داخل لیوان را بخورد.

استاد پرسید: «مزه اش چطور بود؟»

شاگرد پاسخ داد: «بسیار شور و تند است، اصلاً قابل خوردن نیست.»
پیر هندو از شاگردش خواست کیسه نمک را بردارد و همراه او به کنار دریاچه برود.

استاد از او خواست تا نمک‌ها را داخل دریاچه بریزد، بعد یک لیوان آب از دریاچه برداشت و به شاگرد داد تا بنوشد. شاگرد به راحتی تمام آب داخل لیوان را سر کشید. استاد دوباره مزه آب لیوان را پرسید. شاگرد پاسخ داد: «کاملاً معمولی بود.»

پیر هندو گفت: «رنج‌ها و سختی‌هایی که انسان در طول زندگی با آنها روبرو می‌شود، همچون یک‌مشت نمک است؛ این قدرت پذیرش روح انسان است که هر چه بزرگ‌تر و وسیع‌تر باشد، می‌تواند بار آن‌همه رنج و اندوه را به راحتی تحمل کند، بنابراین سعی کن دریا باشی، نه یک لیوان آب.»

* بردبار در ناگواری‌ها

«وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ»؛

در ناگواری‌ها شکيبا و بردبار است.

واژه‌شناسی:

مَكَارِه: جمع كَرِه و كُره هست.

كُره (با فتح كاف): مشقت و سختی است که از خارج به انسان تحمیل می‌شود.

كُره (با ضم كاف): به مشقت و سختی‌ای گفته می‌شود که از درون انسان نشأت می‌گیرد.

پارسایان در سختی‌ها و مشکلات صبورند، چه این مشکلات، خارجی باشد و چه درونی.

نقل شده است که شخصی نزد آقا امیر مؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من در حالی نزد شما آمده‌ام که غم و اندوه بر سینه‌ام سنگینی می‌کند و راهی برای رهایی از غم‌های خویش ندارم.

حضرت علیه السلام فرمودند: دو پرسش از تو دارم، دوست دارم پاسخم را بگویی:

آیا آنگاه که به دنیا آمدی، این غم‌ها با تو زاده شدند؟

عرض کرد: خیر.

فرمودند: آیا آنگاه که زندگی را بدوود گویی، این مشکلات و گرفتاری‌ها را با

خود می‌بری؟

عرض کرد: خیر.

حضرت فرمودند: امری که با تو زاده نشده و پس از مرگ با تو نخواهد بود،

ارزش این را ندارد که این همه برایش غصه بخوری و غمگین شوی! بر سختی‌های

دنیا صبر کن!

توفیق دیدار یار...

پیرمردی چهل شب چهارشنبه، به مسجد سهله می‌رفت و پس از این مدت شایستگی یافت خدمت آقا امام زمان علیه السلام مشرف شود. حضرت علیه السلام به او تربتی داده بودند که به هر کس می‌داد، فوراً شفا پیدا می‌کرد. ایشان به او فرموده بودند: تو به دلیل صبر بسیار زیادی که در زندگی خویش نمودی، به این مقام دست یافتی. خود این شخص می‌گوید: من با مشکلات بسیار زیادی دست‌وپنجه نرم کردم و در همه این مشکلات صبر نمودم.

صبر بر مشکلاتی که از ذاتشان تراوش می‌کند

پارسایان تنها بر مشکلات خارجی صبر نمی‌کنند، بلکه بر مسائل و اموری که نفسشان نمی‌پسندد و اکراه دارد نیز صبر می‌نمایند. به عبارت دیگر آنها خود را به کارهای خیر وادار کرده و بر سختی‌های آن صبر می‌کنند. به عنوان مثال تبلیغ، سخنرانی، تألیف، اقامه مجالس، تأسیس حسینیه یا مراکز اسلامی، تکثیر فرزندان که پرچم‌داران اسلام و تشیع باشند، اموری هستند که شاید خیلی سخت باشد، ولی متقی به بهانه سخت بودن این امور شانه خالی نمی‌کند، بلکه برعکس سختی‌های را خود انتخاب کرده و او تمام سختی‌های کارهای نیک را با جان و دل می‌خرد.

* شکرگزاران به گاه آسایش

«وَفِي الرَّخَاءِ شُكُورٌ»؛

در نعمت و آسایش شکرگزار است.

واژه‌شناسی:

الرَّخَاءُ: فراوانی روزی و نعمت، آسایش زندگانی.

شُكُورٌ: صیغه مبالغه شاکر است، یعنی بسیار شکرگزار.

شکر مراحل دارد:

۱. شکرگزاری از منعم حقیقی (خدای تبارک و تعالی).

۲. شکرگزاری از واسطه‌های فیض که ائمه هستند و به واسطه و به برکت ایشان

است که این نعمت‌ها در اختیار ما قرار می‌گیرد.

روزی امام صادق علیه السلام به همراه ابو حنیفه غذایی تناول کردند، پس از اتمام غذا حضرت فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مِنْكَ وَمِنْ رَسُولِكَ؛ حمد مخصوص خدای است، بارالها! این نعمت از سوی تو و از سوی رسول توست.» ابوحنیفه گفت: ای ابا عبدالله! آیا برای خدا شریک قائل شدی؟ حضرت علیه السلام فرمودند: وای بر تو! مگر کتاب خدا را نخوانده‌ای آنجا که می‌فرماید:

«وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛

آنان اعتراضی جز این نداشتند که خدا و رسولش آنان را از فضل خود بی‌نیاز کرده بودند.

و در جای دیگر می‌فرماید:

«قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ»؛

... به‌زودی خدا و رسولش از فضل خود به ما خواهند داد.

ابوحنیفه گفت: به خدا سوگند، گویی تاکنون این سخن را نخوانده و نشنیده بودم!

حضرت علیه السلام فرمودند: چرا، به راستی که این سخن را شنیده و خوانده‌ای، لیکن خدا این دو آیه را در تو و امثال تو فرود آورد: «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟» و «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».^۱

۳. شکرگزاری از واسطه‌های کوچکی که در مسیر رساندن نعمت به ما قرار می‌گیرند: چون والدین، همسر و تمام کسانی که به‌نوعی برای ما کاری انجام می‌دهند.

مثبت اندیشی در زندگی

یکی از دلایل شاکر بودن پارسایان این است که آنان تنها به یک جنبه زندگی نمی‌نگرند، بلکه تمام ابعاد و جوانب را در نظر دارند. در دنیا تلخی و شیرینی، ناراحتی‌ها و خوشی‌ها با هم در آمیخته‌اند، آنان تنها بر جوانب منفی تمرکز نمی‌کنند، بلکه از دریچه‌ی مثبت و صحیح به قضایا می‌نگرند. به همین روی نه در خوشی‌ها از خود بیخود می‌شوند و نه در مشکلات و گرفتاری‌ها آه و ناله سر می‌دهند.

گفته‌اند در هر بلا و گرفتاری به پنج دلیل باید شکر گزار بود:

۱. اگر بلا در امور دنیوی است، باید سپاس گزار و شاکر باشیم که بلا و گرفتاری مان در امور دین و معنویات نیست، چنانکه در دعا می‌خوانیم:

«وَلَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا»^۲

مصیبت ما را در دینمان قرار مده!

۲. ما با توجه به رفتار و کردار خویش، شایسته سختی‌هایی بسیار بیشتر از این

۱. بحار الأنوار (چاپ بیروت)، ج ۴۷، ص ۲۴۰، باب ۷ مناظراته مع أبي حنيفة وغيره من أهل زمانه و ما ذكره المخالفون من نوادر علومه.

۲. تهذيب الاحكام، ج ۳، ص ۹۲.

هستیم. چنانکه آیه شریفه می‌فرماید:

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظُهُرِهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾^۱

اگر خدا مردم را به تمام گناهانشان مؤاخذه می‌نمود، جاندارى بر روی زمین نمی‌ماند. مثلاً اگر شخصی شایستگی هزار تازیانه داشته باشد و به او صد تازیانه بزنند، نه تنها ناراحت نیست، بلکه شکرگزار خواهد بود.

۳. در دنیا هر کاری بازتابی دارد و هر عملی نتیجه‌ای را به دنبال خود می‌کشد، گناهان نیز بازتاب و عکس‌العملی دارند. بازتاب اعمال در دنیا، بسیار آسان‌تر از بازتاب آنها در آخرت است؛ از این رو اگر مشکلی گریبان ما را گرفت، باید شاکر بود که بازتاب عمل خود را در دنیا دیده و از بازتاب آن در آخرت رهایی یافته‌ایم.

۴. مشکلات و سختی‌ها از مهم‌ترین عواملی هستند که مانع از دل‌بستگی به دنیا می‌شوند و روایت شده است که دل‌بستگی به دنیا سرچشمه همه گناهان و اشتباهات است.

۵. سختی‌ها و مشکلات اجر و پاداش اخروی را به دنبال دارند.

* عدالت در روابط اجتماعی

«لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ»؛

در حق آنکه دشمنش می‌داند، ستم نمی‌کند و به خاطر دوست داشتن دیگری، به گناه آلوده نمی‌گردد.

واژه‌شناسی:

لَا يَحِيفُ: از ریشه (ح ی ف) است که به معنای ظلم و جور است.^۱

لَا يَأْتُمُ: از ریشه (ا ث م) است، به معنای گناه کردن.^۲

پارسایان زندگی عاطفی خود را بر اساس خواست الهی مدیریت می‌کنند. در مدیریت، نخستین قانون، قانون سقف است؛ به این معنا که یک مدیر و رهبر موفق باید سقف خواسته‌های خویش را مشخص کند. متقین سقف دوستی و دشمنی خود را، بر اساس حب و بغض الهی تنظیم نموده‌اند. نه دوستی شخصی، آنان را به مخالفت با اوامر الهی می‌کشاند و نه دشمنی و کینه دیگری آنها را به ظلم و ستم در حق او وامی‌دارد. معیار و ملاک پارسایان ذات خویش نیست و خودمحور نیستند؛ بلکه دوستی‌ها و دشمنی‌هایشان در چهارچوب اراده و خواست الهی شکل گرفته است.

امیر مؤمنان عليه السلام می‌فرماید:

«وَاللَّهِ لَأَنْ أُبَيِّتَ عَلَى حَسَنِ السَّعْدَانِ مُسَهِّدًا أَوْ أُجَرَّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ

۱. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفوی، ج ۲، ص ۳۳۰.

۲. کتاب العین، خلیل بن أحمد فراهیدی، نشر هجرت، قم، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۲۵۰.

الْعِبَادُ وَ غَاصِبًا لِّشَيْءٍ مِّنَ الْخَطَاةِ^۱؛

به خدا سوگند اگر بر روی خارهای بیابان بخوابم، یا بسته در غل و زنجیر کشیده شوم، برای من بهتر و محبوب‌تر از آن است که روز قیامت در حالی خدا و رسولش را ملاقات نمایم که ظلمی به بندگان کرده و یا حق کسی را غضب نموده باشم.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۷.

*** پیش‌قدم در اعتراف به حقیقت**

«يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ»؛

پیش از آنکه شاهد و گواهی اقامه شود خود به حق اعتراف می‌کند.

دادگاه‌های ده‌گانه

هر یک از ما انسان‌ها ده دادگاه پیش رو داریم؛ پارسایان چنان عمل خود را تنظیم نموده‌اند که در هیچ‌یک از این دادگاه‌ها علیه آنان شهادت داده نشود. این دادگاه‌ها عبارتند از:

۱. دادگاه وجدان

وجدان، نخستین دادگاهی است که در وجود همه‌ی انسان‌ها به ودیعه گذاشته شده است. انسانی که به گناه آلوده می‌گردد، حتی اگر بتواند خود را از قانون برهاند، نمی‌تواند از عذاب وجدان رهایی یابد. از این رو بارها شده است که مجرمان، بی‌آنکه ردی به جای بگذارند، خود به دادگاه رفته و به جرم خود اعتراف کرده‌اند؛ تنها بدان دلیل که خود را از عذاب وجدان برهانند.

شخصی که مأموریت داشت بمب‌های اتمی را در هیروشیما و ناکازاکی منفجر کند، جایزه شجاعت نوبل را در آن سال به خود اختصاص داد؛ باوجود این، نتوانست از عذاب وجدان رهایی یابد و سرانجام از شدت عذاب وجدان، به جنون مبتلا شد و تا آخر عمر دیوانه زیست.

۲. دادگاه بدن

بسیاری از دردها و بیماری‌هایی که گریبان‌گیر ما می‌شود، بازتاب طبیعی اعمالمان است. بسیاری از گناهان تأثیری منفی بر بدن دارد و با مرور زمان، به

بیماری روح یا بدن می‌انجامد. از دیگر سو در روایتی اشاره شده است که هر مصیبتی که بر بدن انسان وارد شود، کفاره‌ای بر گناهان اوست.^۱

۳. دادگاه تاریخ

هر عملی عکس‌العمل و هر کنش واکنش و بازتابی دارد. یکی از بازتاب‌های صالح بودن، ماندن نام نیک در تاریخ است و یکی از آثار وضعی ستم، نام و یاد بدی است که از افراد ستمکار در تاریخ می‌ماند. حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا درخواست می‌کند که نام وی همواره در تاریخ به نیکی یاد شود:

﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾^۲

برای من نام نیکی در نسل‌های آینده و امت‌های آتی قرار ده!

۴. دادگاه اجتماع

جامعه نیز یکی دیگر از دادگاه‌هایی است که انسان را به محاکمه می‌کشد.

۵. دادگاه قضات

منظور از این دادگاه، همان دادگاه‌هایی است که امروزه متداول است و افراد برای قضاوت به آنجا مراجعه می‌کنند.

۶. دادگاه آثار

آثار و بازتاب برخی اعمال نسل به نسل منتقل می‌شود. در روایات متعددی به این نکته اشاره شده است، از جمله در تفسیر آیه شریفه:

﴿وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ

۱. التمهيد، ابن همام اسکافی، ۳۳۶ق، مدرسه امام مهدی علیه السلام، قم، ۱۴۰۴ق، ص ۳۷. «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام تَوَقَّوْا الذُّنُوبَ فَمَا مِنْ بَلِيَّةٍ وَ لَا نَقْصٍ رِزْقٍ إِلَّا يَذُنُّ حَتَّى الْخَدَشِ وَ النَّكْبَةِ وَ الْمُصِيبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ».

۲. شعرا / ۸۴.

رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا^۱.

روایت شده است که میان آن فرزند و پدر صالحشان، هفت یا هفتاد نسل فاصله بود، با این حال عمل نیک او باعث شد خدا پس از آن مدت طولانی، گنج آنها را به خاطر عمل نیک جدشان نگهداری نماید.

۷. دادگاه زمان

تمامی اعمال، رفتار، حرکات و گفتارهای ما در فضا و اتر^۲ ثبت شده و باقی می‌ماند. چنانکه از نظر علمی نیز ثابت شده است که ماده از بین نمی‌رود، بلکه تنها تغییر حالت داده و به انرژی تبدیل می‌شود. این انرژی در فضا باقی‌مانده و گاهی بازتاب آن در آینده بر انسان منعکس می‌شود.

امروزه درصدد ساختن دستگاهی هستند که بتواند انرژی را تبدیل به جرم کرده و به صورت صدا و تصویر ظاهر کند. برای مثال در حفاری‌های مصر کوزه‌ای کشف شد که با مسلط نمودن گرامافون بر آن، صدای سازنده کوزه را منعکس کرد. در امور معنوی نیز گاهی بازتاب کار خود را پس از گذشت سال‌ها می‌بینیم.

روزی شیخ عبد الزهرا کعبی، خطیب نامور عرب، از کوچه‌ای گذر می‌کرد. جوانی را دید که پدر پیرش را به باد کتک گرفته است. شیخ به شدت برآشفته و بر آن شد که وارد میدان شود و جوان را از کار ناپسندش بازدارد؛ اما پدر با تأثر گفت: شیخ! او را رها کن! کار او بازتاب طبیعی کردار خودم است. سال‌ها پیش، زمانی که من جوان بودم، در همین کوچه و همین مکان پدر پیرم را کتک زدم و از همان روی است که چنین گرفتار شدم.

۸. دادگاه محیط طبیعی

اعمال و رفتار ما بر روی محیط نیز تأثیر می‌گذارد. در کناره دریای سیاه^۳ زمین تا

۱. کهف / ۸۲.

2 Ether.

۳. البحر الميت، البحر الاسود.

هکتارها بایر و لم یزرع است. آنجا زمینی است که قوم لوط در آن می زیستند و یکی از زیباترین و سرسبزترین زمین ها بود؛ ولی به خاطر گناهی که قوم لوط مرتکب شدند، شایسته ی نزول عذاب الهی شدند و نتیجه آن عذاب این بود که آن سرزمین سبز، به زمین بایر و لم یزرعی تبدیل شده است که هیچ گیاهی در آن نمی روید و این بازتاب گناهان قوم لوط بود. در دعایی می خوانیم که: «وَاعْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُظْلِمُ الْهَوَاءَ»^۱ بارالها! بر من ببخشای آن گناهایی را که به هوا ظلم می کند. (و بازتاب منفی آن، محیط طبیعی را آلوده می سازد).

۹. دادگاه قبر

قبر یکی از سخت ترین و هولناک ترین دادگاه هایی است که هر فرد پیش رو دارد. یکی از سخت ترین لحظات برای انسان، لحظاتی است که وی را در درون حفره ای کوچک و تاریک قرار می دهند؛ از این رو در آداب تدفین به این نکته اشاره شده است که میت را به یک باره وارد قبر نکنند، بلکه او را در فاصله ی چند متری قبر بر زمین نهند، سپس جنازه را بردارند و در چند متری قبر دگر باره بر زمین گذارند و جنازه را بار سوم در قرارگاه ابدی خود قرار دهند، تا میت طی سه مرحله در قبر نهاده شود.

یکی از نیکان را در خواب دیدند؛ از او احوال قبر و قیامت را جویا شدند؛ وی گفت: حال من الحمد لله بسیار خوب است و در مکانی بسیار عالی متنعم هستم؛ اما سخت ترین لحظه برای من آن لحظه ای بود که مرا در قبر نهادند و با آنکه ارتفاع قبر تنها نیم متر بود، چنان پنداشتم که مرا از کوهی بسیار مرتفع پرتاب کرده اند و هول و وحشت شدیدی در آن لحظات، مرا دربر گرفت.

۱۰. دادگاه قیامت

دادگاه قیامت آخرین دادگاه انسان است. دادگاهی که در آن، محاسبه گر، خالق

۱. الکافی، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ج ۲، ص ۵۹۰.

پیش‌قدم در اعتراف به حقیقت / ۳۰۱

انسان است و بر سرّ و آشکار او آگاه؛ دادگاهی که در محضر تمام خلایق است و آسمان، زمین، زمان، تاریخ، فرشتگان و حتی اعضای بدن علیه انسان شهادت می‌دهند. دادگاهی که فرجام انسان که بهشت یا دوزخ است، در آن آشکار می‌گردد.

* امانت‌داری

«لَا يُضَيِّعُ مَا اسْتُحْفِظَ»؛

آنچه به او سپرده‌اند را ضایع نمی‌کند.

امانت‌داری تنها امور مادی را در بر نمی‌گیرد، بلکه معنویات را نیز شامل می‌شود.

حفظ امانت‌های مادی

در اسلام دو نوع حقوق داریم:

- حقوق برادری که رعایت آن میان مسلمانان لازم است؛

- حقوق بین‌المللی.

رعایت این حقوق نسبت بر تمام انسان‌ها لازم و ضروری است، از جمله ادای امانت که نسبت به تمامی انسان‌ها - چه نیکوکار و چه بدسرشت - لازم است. مسلمانان موظفند امانت‌داری را نسبت به همه رعایت نمایند. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است:

«ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ»؛^۱

در سه مورد است که خدا به کسی رخصت نداده آن را ترک کنند: ادای امانت که چه صاحب امانت نیکوکار باشد و چه فاجر، باید امانت او مسترد شود.

حفظ امانت‌های معنوی

ما در امور معنوی دو مسئولیت داریم:

- حفظ و نگهداری آن، به گونه‌ای که با شبهه‌هایی که وارد می‌شود متزلزل

۱. ادامه روایت چنین است: کافی، ج ۲، ص ۱۶۲. «وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ».

نشویم؛

- انتقال آن به نسل‌های آینده.

برخی از امور معنوی که ما نسبت به آن مسئولیت داریم عبارتند از:

- ولایت اهل بیت علیهم‌السلام

مهم‌ترین میراث معنوی ما ولایت اهل بیت است، ما مسئولیت سنگینی در قبال حفظ این ودیعه‌ی الهی داریم تا در برابر سیل شبهه افکنی‌های دشمنان دستخوش تزلزل نگردد. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خطبه غدیر می‌فرمایند:

«فَلْيُبَلِّغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَالْوَلَدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱

باشد که حاضران به غایبان ابلاغ نمایند و پدران به فرزندان... تا روز قیامت.

ولایت امیر مؤمنان علیه‌السلام و انتقال آن به نسل‌های آینده از مهم‌ترین واجبات است.

- شعائر حسینی

- علم

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که:

روزی یکی از دوستان حضرت موسی علیه‌السلام که دانش خود را مدیون هم نشینی و مصاحبت با ایشان بود، از حضرت اجازه خواست که به شهر خود و دیدار با نزدیکانش رود. حضرت به او فرمودند: ارحام و نزدیکان حقی بر گردن انسان دارند، ولی نکند به دنیا تمایل پیدا کنی و دانش خود را تباه نمایی. او نیز قول داد که این پند را آویزه گوش خود کند. سفر او به درازا کشید، حضرت موسی علیه‌السلام حالش را از خدا جويا شدند. وحی آمد: دوست تو به صورت میمونی مسخ شده است؛ چون حضرت موسی علیه‌السلام علت را جويا شد، خطاب آمد که: این شخص علمی را به دست آورد، ولی آن را ضایع ساخت و حق آن را ادا ننمود...^۲

۱. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۱۱.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۰؛ منیه المرید، ص ۱۴۷.

* به یاد می آورند

«وَلَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ»؛

آنچه را به او یادآوری نموده اند، فراموش نمی کنند.

منظور از «مَا ذُكِّرَ» آنچه را به او یادآوری نموده اند. چیست؟

- شاید منظور علمی باشد که در عالم ذر و عالم ارواح به ما آموزش داده شد و در این دنیا پیامبران، آن دانش ها را به ما یادآوری نموده اند.

روایات فراوان اهل بیت دلالت دارند که انسان ها پیش از آن که در این دنیا در اصلاص و ارحام پدران و مادرانشان قرار گیرند و نسل به نسل پا به عرصه وجود نهند، مراحل دیگری را پشت سر گذاشته، از جهان های دیگری گذر کرده اند. در آنجا، نور علم و عقل به آن ها اعطا شده است، آنگاه خدای متعال نفس خویش را به آن ها معرفی نموده و از ایشان با خطاب (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ)، بر ربوبیت خود اقرار گرفته است. خداوند متعال پس از تأیید و اعتراف بندگان، از آنان عهد و پیمانی گرفت و فرشتگان را بر این عهد و میثاق گواه قرار داد.

از آنجا که همه فرزندان حضرت آدم عليه السلام در آن جهان به صورت ذرات بودند، به «عالم ذر» معروف است و به جهت اینکه خداوند متعال همه انسان ها را در آنجا به (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) خطاب فرموده، به «عالم أَلَسْتُ» شناخته می شود؛ همچنین چون خداوند متعال از همه آن ها به ربوبیت خویش عهد و پیمان گرفته است، «عالم عهد و میثاق» نیز نام گذاری شده است.

خداوند متعال در عالم ذر، همه فرزندان حضرت آدم عليه السلام را از صلب ایشان بیرون کشید و از آنان بر سه مسئله پیمان گرفت:

۱. ربوبیت پروردگار: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟»

۲. نبوت حضرت محمد ﷺ: «وَمُحَمَّدٌ رَّسُولِي؟»

۳. ولایت حضرت علی علیه السلام و اینکه ایشان امیر مؤمنان است.

مسئولیت پیامبران در طول تاریخ این بوده است که آن عهد و پیمان را به مردم یادآوری کنند: ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾.^۱ پارسایان آن عهد و پیمان را به یاد آورده و بر آن اساس عمل می‌کنند.

- از جمله اموری که پیامبران مأمور بوده‌اند آن را به مردم یادآوری نمایند، ایام‌الله است: ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾.^۲
مقصود از ایام‌الله چیست؟

۱. روزی که در آن نعمت بزرگی نازل شده است: مانند روز نزول مائده آسمانی بر بنی‌اسرائیل و روز عید غدیر.

۲. روزی که در آن عذاب یا بلای بزرگی نازل شده است.

این دو روز ایام‌الله نامیده شده‌اند چرا که انسان را به یاد خدا می‌اندازند.
در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است که ایام‌الله سه روز است:

۱. روز ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

۲. روزی که انسان دار دنیا را ترک می‌گوید؛

۳. روز قیامت.

پرهیزکاران هرگز این روزها را فراموش نمی‌کنند و خود را برای رویارویی با این روزهای بزرگ از نظر روحی، اخلاقی و عملی آماده می‌نمایند.

۱. غاشیه / ۲۱.

۲. ابراهیم / ۵.

* از لقب ناپسند به دورند

«وَلَا يُنَابِزُ بِاللَّقَابِ»؛

دیگران را با القاب ناپسند خطاب نمی‌کند.

واژه‌شناسی:

نَبَز: لقب زشت بر کسی نهادن.

در زبان عربی سه واژه داریم: نام، لقب و کنیه.

کنیه معمولاً با «اب» یا «ام» آغاز می‌شود، همچون ابوالحسن، ام‌اینها، اباصالح.

لقب در دو مورد استفاده می‌شود: گاهی برای مدح و احترام، همچون

سیدالشهدا، باب‌الحوائج و...؛ و گاهی برای سرزنش به کار می‌رود.

استفاده از القاب زشت و نام‌های ناپسند در مورد دیگران، یکی از حربه‌های افراد

فرومایه و پست است که از خود شخصیتی ندارند و سعی می‌کنند با این لقب‌ها و

نام‌های ناپسند، شخصیت دیگران را زیر سؤال برده و آنها را خوار و خفیف نمایند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدَمَ مُرُوءَتَهُ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ»؛^۲

هر کس درباره مؤمنی سخنی بگوید که وی را با آن سخن خوار نموده و جایگاهش را

تخریب کند، خدا او را از ولایت خویش خارج کرده و وارد ولایت شیطان می‌کند،

ولی شیطان نیز او را نمی‌پذیرد.

عایشه و حفصه دو همسر پیامبر بودند، آنان صفیه همسر دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله را به

۱. فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۵۸.

از لقب ناپسند به دورند / ۳۰۷

سخره می گرفتند و وی را «بنت الیهودی» یعنی «دختر یهودی» خطاب می کردند. او از سخن آنان آزرده شده و شکایت آنان را به پیامبر ﷺ نمود. ایشان فرمودند: آیا پاسخ آنان را نمی گویی؟ عرض کرد: چگونه پاسخ دهم؟ فرمودند: به آنان بگو: پدرم هارون نبی الله است، عمویم موسی کلیم الله و همسرم محمد رسول الله است. او این پاسخ را داد؛ آنان گفتند: این سخن تو نیست، رسول خدا ﷺ تو را چنین آموخته است. این آیه در سرزنش عملکرد آن دو نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ إِلَىٰ قَوْلِهِ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید! مبادا گروهی از شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنان برتر از شما باشند و با لقب‌های ناپسند یکدیگر را مود خطاب قرار ندهید...^۲

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

«من شمت بزلّة غیره شمت غیره بزلته»^۳

هر که دیگری را به خاطر لغزشش ملامت کند، خود نیز هنگام لغزش مورد شماتت دیگران قرار می گیرد.

۱. حجرات / ۱۱.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۹۷.

۳. غرر الحکم، ص ۲۲۴، کلمه ۴۵۱.

* الجار ثم الدار...

«وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ»؛

به همسایه زیان نمی‌رساند.

اسلام دینی است همه جانبه که تمام حقوق فردی و اجتماعی در آن محفوظ است؛ بنابراین دستورات زیادی برای هم زیستی مسالمت آمیز و رعایت حقوق دیگران دارد. از جمله این حقوق، حق همسایه است که روایات زیادی گویای اهمیت آن است. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْصَى بِهِمْ وَمَا زَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُورِثُهُمْ»^۱

شما را به خدا، شما را به خدا در حق همسایگانتان! پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن قدر به همسایه

سفارش می‌نمود که گمان بردیم سهم الارثی برای آنان مشخص خواهد نمود.

از لقمان حکیم نقل شده است که فرمود: صخره سنگین و آهن را حمل نمودم،

هر باری سنگین است، اما سنگین تر از همسایه بد حمل نکردم.^۲

۱. کافی، ج ۷، ص ۵۱.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۳۰. «قَدْ حَمَلْتُ الْجَنْدَلَ وَكُلَّ حَمَلٍ ثَقِيلٍ وَلَمْ أَجِدْ حَمَلًا هُوَ أَثْقَلُ مِنْ جَارِ السَّوِّءِ».

* در برخورد با مصیبت زدگان

«وَلَا يَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ»؛

مصیبت زده را سرزنش نمی‌کند.

برخورد افراد در سختی‌ها و مشکلات بستگی به روحیه آنان دارد. هر چه شخص از روحیه‌ی قوی‌تری برخوردار باشد، مقاومت او در برابر سختی‌ها بیشتر است. سرزنش نمودن دیگران در سختی‌ها و گرفتاری‌هایشان، سبب می‌شود شخص مصیب زده روحیه‌ی خود را بیازد و مقاومت او در برابر مشکل کمتر شود. گاهی این شماتت به قدری آزار دهنده است که از خود مصیبت برای مصیبت زده سخت‌تر و سنگین‌تر است.

از حضرت ایوب علیه السلام پرسش شد که سنگین‌ترین مصیبت برای شما چه بود؟ حضرت فرمودند: «شماتة الاعداء»؛ شماتت و سرزنش ملامت گران از تمامی آن مصیبت‌ها آزاردهنده‌تر بود.^۱

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«لَا تُبْدِي الشَّمَاتَةَ لِأَخِيكَ فَيَرْحِمَهُ اللَّهُ وَيُصَيِّرَهَا بِكَ»؛^۲

برادر خود را در مصیبت مورد شماتت و سرزنش قرار نده که در این صورت بازتاب

۱. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۴۴ و ۳۵۱. «وَسُئِلَ أَيُّوبُ بَعْدَ مَا عَافَاهُ اللَّهُ أَيُّ شَيْءٍ كَانَ أَشَدَّ عَلَيْكَ مِمَّا مَرَّ عَلَيْكَ قَالَ شِمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ».

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۵۹. همچنین روایت شده است که: «وَقَالَ مَنْ شِمْتَ بِمُصِيبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخِيهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُفْتَنَ».

کار تو این است که مصیبت از او برطرف شود و بر تو وارد گردد.
ملامت دشمنان به اندازه‌ای سخت و دشوار است که حتی اهل دوزخ، با آنکه از
سوء انتخاب خود بسیار پشیمانند، اما پشیمانی خویش را مخفی نگه می‌دارند و دم
نمی‌زنند و دلیل آن این است که نمی‌خواهند مورد سرزنش و ملامت دشمنان قرار
گیرند.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۸۸. «سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ قَالَ قِيلَ لَهُ وَمَا يَنْفَعُهُمْ إِسْرَارُ النَّدَامَةِ وَهُمْ فِي الْعَذَابِ قَالَ كَرَهُوا شِمَاتَةَ الْأَعْدَاءِ».

* در چهارچوب حق

«وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ»؛

در باطل قدم نمی‌گذارد و از چهارچوب حق خارج نمی‌شود.

امیر المؤمنین در نهج البلاغه بیش از چهارصد مورد از حق و باطل سخن به میان آورده است.

از دیدگاه نهج البلاغه سه معنا و مفهوم را می‌توان برای حق بیان کرد:

۱. حق در برابر باطل؛

۲. حق به معنای حقیقت و راستی، در برابر کذب و دروغ؛

گاهی حق به معنای صدق و راستی است، که مقابلش کلمه دروغ قرار دارد؛ به عنوان مثال امیرمؤمنان علیه السلام در جریان حکمت و قرآن بر سر نیزه کردن، در برابر کسانی که شعار «لا حکم الا لله» سر داده بودند، فرمودند: «کلمة حق یراد بها الباطل»^۱ سخن حقی است، اما باطل از آن اراده شده است.

۳. حق در برابر وظیفه.

معنای دیگری که برای حق بیان شده، حقی است که در برابر آن وظیفه قرار دارد. امام امیرمؤمنان علیه السلام در فرازی از نهج البلاغه می‌فرمایند:

«اوصیکم بتقوی الله فانها حق الله علیکم»^۲

شما را توصیه می‌کنم به تقوای خدا، که حق خدا بر گردن شماست.

بنابر این یک طرف خدا است و طرف دیگر بشر است، ذی حق خدا است، اما

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۶۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۵۲؛ المناقب، ج ۳، ص ۱۸۸.

۲. نهج البلاغه، ص ۲۸۴.

حقش کدام است؟ تقوی است. حضرت تقوی را به عنوان حق الله بیان می کند. حق در این معنی در مقابل وظیفه قرار دارد.^۱
این حقوق را - که در برابر آن وظیفه قرار دارد - می توان در چهار مورد خلاصه نمود:

۱. حق خدا؛

۲. حق خویشان؛

۳. حق دیگران؛

۴. حق طبیعت.

آنچه سربلندی، عزت و بزرگواری فرد را رقم می زند، میزان پیروی او از حق است. هر چه فاصله گرفتن از حق و حقیقت بیشتر گردد، سرافکنندگی و ذلت بیشتری گریبانگیر فرد می شود. چنانکه امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

«مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزٌ إِلَّا ذَلَّ وَلَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلٌ إِلَّا عَزَّ»^۲

هیچ عزیزی از حق روی گردان نمی شود، مگر این که مهر ذلت بر او زده شود و هیچ ذلیلی از حق تبعیت نمی کند مگر این که به خاطر پیروی از حق عزیز گردد.

همچنین از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

«لَمَّا حَضَرَتْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام الْوَفَاةُ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ يَا بُنَيَّ اصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا»^۳

پدرم در لحظات احتضار مرا در آغوش گرفتند و فرمودند: فرزندم! تو را به وصیتی سفارش می نمایم که پدرم در لحظات احتضار مرا به آن سفارش نمود: فرزندم! بر حق صبر نما هر چند تلخ باشد.

۱. آخرین سخنان گهربار مولا، شرحی بر وصیت امیرمؤمنان علیه السلام، گروه پژوهش اندیشه علوی، ص ۳۵-۳۶.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۲؛ تحف العقول، ص ۴۸۹.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۳۷.

* زیباترین سکوت

«إِنْ صَمْتَ لَمْ يَغُمَّهُ صَمْتُهِ»؛

اگر سکوت کند سکوتش او را اندوهگین نمی‌سازد.

واژه‌شناسی:

غَم: اندوه. در اصل به معنای پوشیدن است،^۱ به همین جهت به ابر «غمام» گفته می‌شود، چراکه فضای آسمان را می‌پوشاند و از آن جا که غم و اندوه فضای دل را می‌پوشاند، به آن غم اطلاق شده است.

صَمْتُ: سکوت به مدتی طولانی.^۲

پارسایان گاه به مقتضای وظیفه سکوت می‌کنند، ولی این سکوت آنان را اندوهگین و افسرده نمی‌سازد.

گویند که در میان بنی اسرائیل، رسم چنین بود که اگر کسی تصمیم می‌گرفت عابد شود، ابتدا باید ده سال سکوت می‌کرد تا زمینه برای عابد شدنش آماده گردد.^۳ از امام صادق علیه السلام روایت شده است که:

ربیع بن خثیمه همیشه ورق و قلمی با خود به همراه داشت و آنچه را می‌گفت، یادداشت می‌کرد. شب هنگام تمام نوشته‌های خود را مورد مطالعه و بررسی قرار

۱. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفوی، ج ۷، ص ۲۶۹.

۲. کتاب العين، خلیل بن احمد فراهیدی، نشر هجرت، قم، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۱۰۶.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۱۱. «إِنَّ الرَّجُلَ كَانَ إِذَا تَعَبَّدَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يُعَدَّ عَابِدًا حَتَّى يَصُمْتَ قَبْلَ ذَلِكَ عَشْرَ سِنِينَ».

می داد، تا ببینید چه سخنی به نفع او و کدامین گفته به ضرر اوست. سپس می فرمود:
آه! خاموشان رهایی یافتند و ما ماندیم!

برخی از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سنگریزه ای به دهان می گرفتند و چون می خواستند سخنی بگویند، اندک زمانی تأمل می نمودند و می اندیشیدند که آیا این گفتار مورد رضایت خداست یا نه؟ اگر آن سخن لله، فی الله و لوجه الله بود، سنگریزه را خارج نموده و سخن می گفتند و گر نه، از گفتن آن منصرف می شدند.^۱

در حدیثی قدسی خدا خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«يَا أَحْمَدُ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ قَصْرًا مِنْ لَوْلُؤَةٍ فَوْقَ لَوْلُؤَةٍ وَ دُرَّةٍ فَوْقَ دُرَّةٍ لَيْسَ فِيهَا قَصْمٌ وَلَا وَصْلٌ فِيهَا الْخَوَاصُّ أَنْظَرُ إِلَيْهِمْ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ أَكَلَتْهُمْ كُلَّمَا نَظَرْتُ إِلَيْهِمْ أَزِيدُ فِي مُلْكِهِمْ سَبْعِينَ ضِعْفًا وَإِذَا تَلَذَّذَ أَهْلُ الْجَنَّةِ بِالطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ تَلَذَّذُوا بِكَلَامِي وَ ذِكْرِي وَ حَدِيثِي قَالَ يَا رَبِّ مَا عَلَامَاتُ أَوْلِيكَ قَالَ هُمْ فِي الدُّنْيَا مَسْجُونُونَ قَدْ سَجَنُوا أَلْسِنَتَهُمْ مِنْ فُضُولِ الْكَلَامِ وَ بَطُونَهُمْ مِنْ فُضُولِ الطَّعَامِ...»^۲

در بهشت قصری است ساخته شده از مرواریدی فراتر از مرواریدهای شناخته شده و مصنوع از دری فراتر از در. در آن بندگان خاص من مسکن دارند و روزانه هفتاد بار به آنان نظر می کنم؛ چون به آنان نظر کنم، مسکن و ملک بهشتی ایشان هفتاد برابر شود... چون بهشتیان از طعام و نوشیدنی ها لذت برند، آنان با کلام و یاد من مشغوف می شوند... پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بارها! علامت های آنان چیست؟ پاسخ آمد: آنان کسانی هستند که در دنیا زندانی اند: زبان های خود را از زیادی گفتار و شکم های خویش را از زیادی خوراک بازداشته و زندان نموده اند.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۲۰. «وَ كَانَ رَبِيعُ بْنُ خَيْثَمٍ يَضَعُ قِرْطَاسًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَكْتُبُ كُلَّمَا يَتَكَلَّمُ بِهِ ثُمَّ يُحَاسِبُ نَفْسَهُ فِي عَشِيِّهِ مَا لَهُ وَ مَا عَلَيْهِ وَ يَقُولُ أَوْهَ نَجَا الصَّامِتُونَ وَ بَقِينَا وَ كَانَ بَعْضُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَضَعُ حَصَاةً فِي فِيهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِمَا عَلِمَ أَنَّهُ لِلَّهِ وَ فِي اللَّهِ وَ لَوْجُهُ لِلَّهِ أَخْرَجَهَا [مِنْ فَمِهِ]».

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۳.

حکایت لقمان حکیم

گویند که لقمان حکیم پسر را گفت: امروز غذا مخور، روزه دار و هر چه بر زبان راندى، بنویس. شبانگاه همه آنچه را که نوشتی، بر من بخوان؛ آنگاه روزهات را بگشا. شبانگاه، پسر هر چه نوشته بود، خواند. دیروقت شد و نتوانست طعام خورد. روز دوم نیز چنین شد و پسر هیچ طعام نخورد.

روز سوم باز هر چه گفته بود، نوشت و تا نوشته را بر خواند، آفتاب روز چهارم طلوع کرد و او هیچ طعام نخورد. روز چهارم، هیچ نگفت. شب، پدر از او خواست که کاغذها بیاورد و نوشته‌ها بخواند. پسر گفت: امروز هیچ نگفتم تا بخوانم. لقمان گفت: پس بیا و از این نان که بر سفره است بخور و بدان که روز قیامت، آنان که کم گفته‌اند، چنان حال خوشی دارند که اکنون تو داری.

* خنده‌های آنان

وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ

«اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی‌شود»؛

واژه شناسی:

تبسم به معنای لبخند است؛ قهقهه به خنده‌ای گفته می‌شود که با صدا باشد و دندان‌های پیشین آشکار شود.

ضَحِكٌ: به خنده بدون آواز و بی صدا گفته می‌شود، حالتی میان لبخند و قهقهه.^۱ پارسایان چون بخندند قهقهه نزده، آواز خنده ایشان بلند نمی‌شود، چرا که خنده با صدای بلند شخصیت فرد را پایین می‌آورد و با بزرگ منشی و وقار تعارض دارد. در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند: چون قهقهه زدی بگو: اللَّهُمَّ لَا تَمُتْنِي.^۲ روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمودند: چرا من هرگز میکائیل را خندان ندیده‌ام؟ عرض کرد: از آن هنگام که آتش جهنم خلق شد، میکائیل هرگز لب به خنده نگشوده است.^۳ البته قهقهه نزدن به این معنا نیست که آنان روتزش کرده و بداخلاقتند... خیر... آنان در عین خوشرویی و خوش اخلاقی، متین و باوقارند و خنده شان به قهقهه بلند نمی‌شود.

۱. قاموس قرآن، قرشی بنایی، ج ۵، ص ۱۷۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۶۴.

۳. مجموعه‌ی ورام، ج ۱، ص ۳۰۱.

* صبر در برابر بغی

«وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبْرٌ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ»

اگر به او ستمی شود صبر می کند تا خدا انتقام وی را بگیرد.

بغی به معنای طغیان و سرکشی است. متقی اگر مورد تعدی و ستم قرار بگیرد، صبر می کند تا خدا خود انتقام وی را بگیرد.

البته باید به دو نکته بسیار مهم توجه کرد:

۱. صبر او به معنای ایستایی و تسلیم شدن در برابر ظالم نیست.

صبر اگر چه پسندیده و ستوده است، ولی اگر سبب شود ظالم در ظلم و ستم خود بی پروا تر گردد، روا نیست؛ در این هنگام همه به مقتضای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، موظفند به پا خیزند و به ظالم اجازه طغیان ندهند. چرا امثال صدام‌ها این چنین بر گرده‌ی مردم سوار شده و به آنان ستم می کنند؟ اگر در همان ابتدا همه با هم همراه و همدل به پا خیزند، آنان نمی توانند قدرت را در انحصار خود بگیرند. بنابراین در کشورهای به ظاهر دموکراتیک، امثال صدام به دلیل وجود فشارهای مردمی، گروه‌ها و احزاب، فرصتی برای ظهور ندارند. این داستان شاهد صدقی بر این مدعاست:

صدام تصمیم گرفت یکی از مهم‌ترین علمای کربلا را تبعید کند. از آنجا که این شخصیت از محبوبیت زیادی برخوردار بود، از شورش مردم ترسید. به استاندار کربلا فرمان داد که دستور تبعید ایشان را صادر کند، ولی اگر با مقاومت و قیام مردم روبه‌رو شد، حکم را لغو نماید و متعرض ایشان نشود.

استاندار کربلا نیز طبق فرمان، حکم تبعید ایشان را صادر کرد، ولی متأسفانه تنها

عکس العمل مردم این بود که با چشمانی گریان به بدرقه ایشان آمدند! و با وی وداع نمودند! همین باعث شد صدام جرأت پیدا کند و بقیه علما را یک به یک تبعید نماید؛ در حالی که اگر همان هنگام مردم به پا می‌خاستند و در اعتراض به این حکم تظاهرات می‌کردند، چه بسا بسیاری از مشکلات و گرفتاری‌های بعدی گریبان آنان را نمی‌گرفت. پس صبر متقی به معنای تسلیم در مقابل ظالم نیست.

۲. صبر توهین به مقدسات را شامل نمی‌شود.

در واقع باید گفت ما دو محدوده داریم:

- محدوده خویشتن؛

- محدوده دین و مقدسات.

در محدوده دوم، صبر به هیچ وجه روا نیست. ما در برابر مقدسات خود باید غیور باشیم، کوچک‌ترین جسارتی را بزرگ دانسته و اجازه ندهیم مقدسات ما بازیچه دست دیگران شود. مقدسات هر امتی به منزله‌ی خط قرمز آن امت است که هیچ کس حق تعرض به آن را ندارد. هر چه امتی برای مقدسات خود اهمیت بیشتری قائل باشد، قدرت او بیشتر است.

متأسفانه امروزه با وجود ممنوع بودن تعرض به مقدسات و نشانه‌های دینی ادیان، مقدسات ما شیعیان دستخوش اهانت‌های زیادی می‌شود. فاجعه بقیع و پس از آن فاجعه سامرا، بزرگ‌ترین اهانت و توهین به مقدسات شیعه است. بسیاری از علائم و نمادهای شیعه و آثار امیرمؤمنان علیه السلام را در مکه و مدینه محو و نابود کردند. آیا این از ضعف ما شیعیان نیست؟ آیا سکوت ما خود عاملی برای جرأت بیشتر آنان نبود؟

پس از تخریب بقیع، وهابیون برآن شدند حرم مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز تخریب نمایند، ولی میلیون‌ها مسلمان در شهرها و کشورهای مختلف قیام کردند و آل سعود را تهدید نمودند، همین باعث شد که آنان عقب نشینی کنند و از اجرای تصمیم خود منصرف شوند!

صبر در برابر بغی / ۳۱۹

اگر میلیون‌ها شیعه نیز قیام می‌کردند، آیا غربت و مظلومیت بقیع چنین ادامه دار می‌شد؟ آیا اگر شیعیان این چنین سکوت نمی‌کردند، سامرا تخریب می‌شد؟ مسلماً خیر! این سکوت ماست که دشمن را این چنین پر جرأت ساخته است! پس در مورد صبر پارسایان، این دو نکته باید لحاظ شود که مبادا به این بهانه از زیر بار مسئولیت‌های خویش شانه خالی کنیم.

* زاو خلق عالم در آسایشند

«نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ»؛

نفس از او در رنج است و مردم از او در آسایشند.

واژه شناسی:

عَنَاءٍ: رنج، مشقت و زحمت.

رَاحَةٍ: آسایش و استراحت.

پارسایان در دو جهت گام برمی دارند:

۱. صیانت نفس و تخلیه‌ی آن از بدی‌ها؛

۲. آراسته نمودن آن به فضائل و نیکی‌ها.

یکی از مصادیق فضائل این است که شخص، خود بار خویش را به دوش کشد و

زحمت و بار خود را بر دوش دیگران نیفکند.

بهشت را ضامنم اگر...

گروهی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای رسول خدا! بهشت را برای ما ضمانت

نما.

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمودند: بهشت را برای شما ضمانت می‌کنم به این شرط

که هیچ‌گاه از کسی چیزی نخواهید و هرگز بار خویش را بر دوش دیگران نیفکنید.

هر یک از آنان به اندازه‌ای به گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله پایبند بود که اگر تازیانه از دستانش

بر زمین می‌افتاد، از همراه پیاده خویش تقاضا نمی‌کرد که آن را به وی دهد، بلکه

خود از مرکب پیاده می‌شد و تازیانه را برمی‌داشت؛ یا اگر بند کفش وی پاره

می‌شد، خود آن را اصلاح می‌نمود و از کسی تقاضا نمی‌کرد.^۱

آیت‌الله‌العظمی میرزا مهدی شیرازی در سال‌های آخر عمر، از پا درد شدیدی رنج می‌بردند و چون اتاق مطالعه ایشان در طبقات بالا بود، ناگزیر باید از پله بالا می‌رفتند. فرزند گرانقدر ایشان - آیت‌الله‌العظمی سیدصادق شیرازی - می‌فرمایند: من هر چه می‌خواستم ایشان را کمک کنم و دست ایشان را بگیرم، نمی‌پذیرفتند. گاه پنج دقیقه طول می‌کشید تا از یک پله بالا روند، اما حاضر نبودند بار خود را بر دوش فرزند خویش بیفکنند.

۱. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۵۷.

*** نفس خویش را خسته کرده‌اند**

«اتَّعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ وَ أَرَّاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ»؛

خویشتن را از نفس خود در سختی و مشقت می‌افکند تا به آخرت دست یابد و مردم را از خود آسوده نموده است.

واژه‌شناسی:

اتَّعَبَ: خسته کرده است.

أَرَّاحَ: آسوده نموده است.

علامه بحرانی در توضیح این جمله می‌فرماید: علت این که نفس او در رنج و سختی است، این است که وی همیشه با نفس خویش مبارزه می‌کند، از این رو هوای نفسش در سختی و مشقت است.

ولی مرحوم خوئی در شرح این جمله می‌فرماید: این جمله در توضیح جمله قبل آمده است. چرا نفس پارسایان در سختی و مشقت است؟ تا بتواند سرای اخروی خود را آباد نماید.

تا فرصت باقیست...

آری! بی رنج و سختی نمی‌توان سرای آخرت را آباد ساخت. در احوال آیت‌الله‌العظمی میرزا مهدی شیرازی نقل شده است که بسیار کم می‌خوابیدند. چون به ایشان توصیه می‌شد که آقا جان! بدن شما به خواب بیشتری نیاز دارد، کمی بیشتر بیاساید. ایشان می‌فرمودند: در قبر فرصت زیادی برای خوابیدن داریم... تا فرصت هست باید استفاده کرد...

شیخ محمد جواد بلاغی از علمای بزرگ عراق بودند که تألیفات مهمی را به

نفس فویش را فسته کرده‌اند / ۳۲۳

رشته تحریر درآورده و خدمات بزرگی به اسلام نموده‌اند. ایشان زمانی که در سامرا سکونت داشتند، نیمی از پول ماهیانه خود را - که مبلغ بسیار ناچیزی بود و کفاف خوراک ایشان را نیز نمی‌داد - به همسایه یهودی خود می‌دادند، تا زبان عبری را به ایشان بیاموزد و از این طریق تورات اصلی را خوانده و با تورات‌های ترجمه شده تطبیق دهند؛ بدین ترتیب توانستند از بسیاری از تحریفات کتاب‌های یهودیان پرده بردارند.

شخصی نقل می‌کند: من در نجف اشرف به منزل ایشان رفتم؛ ایشان در حجره خود مشغول مطالعه و تألیف بودند. تابستان بود و هوا بسیار گرم؛ اتاق ایشان به اندازه‌ای گرم بود که قابل تحمل نبود. حال شیخ بلاغی به اندازه‌ای بد بود که سرفه‌های خونین می‌کردند و از درد زیادی رنج می‌بردند؛ ولی ایشان با آن حال بد و آن گرمای جانسوز نجف، دست از تألیف و تحقیق برنمی‌داشتند و لحظه‌ای را هدر نمی‌دادند.

تأثیر تألیفات ایشان بر پرده برداشتن از تحریفات کتاب‌های یهودیان و مسیحیان به اندازه‌ای بود که روزی که خبر شهادت ایشان منتشر شد، کلیساهای بغداد و اروپا ناقوس‌های خود را به علامت شادی به صدا در آوردند...^۱

اگر دانشمندان بزرگ شیعه این چنین از خود گذشتگی نمی‌کردند و تا این اندازه نفس خویش را به مشقت و سختی نمی‌انداختند، نمی‌توانستند این خدمات بزرگ را به اسلام و تشیع تقدیم نمایند.

۱. موسوعة القصص و الحکایات، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

* به دور از تکبر، پاک از نیرنگ

«بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزَاهَةٌ وَ دُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَ رَحْمَةٌ؛ لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَ عَظَمَةٍ وَ لَا دُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ»؛

کناره گیری متنی از کسانی که از او دوری می کنند، از روی زهد و پاک ماندن است و معاشرتش با آنان که به وی نزدیکند، با مهربانی و نرمش است. دوری او از دیگران به خاطر خود برتر بینی و غرور نیست؛ نزدیکی او به افراد نیز برای فریفتن و نیرنگ بستن با آنان نیست.

واژه شناسی:

زُهْدٌ: بی رغبتی

نَزَاهَةٌ: دوری از بدی، پرهیزکاری.

لِينٌ: نرمش، نرم خویی.

تَبَاعُدٌ: دوری.

كِبَرٌ: خود بزرگ بینی، خود برتر بینی.

عَظَمَةٌ: بزرگی قدر و منزلت.

مَكْرٌ: خدعه کردن و فریفتن.

معیارهای جاذبه و دافعه

در تمامی اجزا و ارکان جهان، دو قانون جاذبه و دافعه حکم فرماست. این قانون نه تنها در عالم تکوین بلکه در عالم تشریع نیز وجود دارد. زندگی انسان نیز از این دو قانون خالی نیست، اما ملاک و معیار افراد در اجرای این دو قانون متفاوت است: برخی بر اساس خواسته و شهوات خویش دوست ها و دشمن هایشان را انتخاب

با دور و نزدیک: به دور از تکبر، پاک از نیرنگ / ۳۲۵

می‌کنند و برخی بر اساس مصالح شغلی یا سیاسی و یا جاذبه‌های حزبی، قومی، گروهی و... دایره دوستان و دشمنان خویش را ترسیم می‌نمایند.

اما ملاک و معیار پارسایان در انتخاب دوستی‌ها و دشمنی‌ها، نه خواسته‌های فردی و شهوت‌هاست و نه مصالح خویشتن. ملاک آنان در جذب یا دفع افراد، در دوستی و دشمنی، ارزش‌ها و معیارهای الهی است. چهارچوب دوستی و دشمنی آنان رنگ‌خدایی دارد که همین بزرگ‌ترین گام برای قرب الی الله و محکم‌ترین ریسمان‌رهایی و نجات است. امام صادق علیه السلام در سخنی می‌فرماید:

«مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِي اللَّهِ وَ تُعْطِيَ فِي اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِي اللَّهِ»^۱

محکم‌ترین دستاویز و ریسمان ایمان، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خداست، بخشش در راه خدا و امتناع از دهش به خاطر انگیزه‌های الهی است.

در روایت دیگری نقل شده است که خدای عز و جل از حضرت موسی علیه السلام پرسش نمود:

ای موسی! آیا تا کنون عملی را برای من انجام داده‌ای؟

فرمود: بارالها! نماز خوانده‌ام، روزه گرفته‌ام، صدقه و زکات داده‌ام.

ندا آمد: ای موسی!

نماز برای تو برهان و راهنما است؛

روزه برای تو سپر (از جهنم و عذاب) است؛

صدقه برای تو سایه است (که تو را از گزند گرمای قیامت در امان می‌دارد)؛

و زکات برای تو نوری است (که عرصه محشر را برای تو روشن می‌کند).

عملی را بگو که تنها برای من انجامش داده‌ای!

عرضه داشت: بارالها! تو خود مرا به آن عملی که تنها برای توست راهنمایی نما!

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۵.

وحی آمد: ای موسی! آیا برای من کسی را دوست داشته‌ای؟ آیا برای من کسی را (دشمنانم را) دشمن داشته‌ای؟^۱
این روایت بیانگر این است که:

۱. ملاک و معیار در جذب و دفع و در دوستی و دشمنی، باید ارزش‌های الهی باشد نه خواسته‌های شخصی؛
۲. دوستی‌ها و دشمنی‌هایی که در چهارچوب ارزش‌های الهی تنظیم شده است، از باارزش‌ترین اعمال است.

گویند مسلمانان نخستین چنان در برابر مؤمنین فروتن بودند و نرمش داشتند که هرگاه همدیگر را می‌دیدند، یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند و مصافحه می‌کردند (دست می‌دادند)؛

و به‌اندازه‌ای از کافران و مشرکان دوری می‌نمودند که اگر مشرکی از کنار ایشان رد می‌شد، به‌گونه‌ای خود را جمع‌وجور می‌کردند که لباسشان با لباس آنان و بدنشان با بدن آنان تماس پیدا نکند.^۲

معیار خداست یا گروهک‌ها و احزاب

شیخ مهتدی بحرانی این داستان را در یکی از کتاب‌های خویش نقل می‌کند:
در جوانی در یکی از دانشگاه‌های نیویورک درس می‌خواندم. روزی در مسیر خود، جوانی از خانواده‌ای متدین را دیدم که از کاباره خارج شد. از آنجا که خانواده

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۲۰. «رُويَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ عَمِلْتَ لِي عَمَلًا قَطُّ قَالَ صَلَّيْتُ لَكَ وَصُمْتُ وَتَصَدَّقْتُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ أَمَّا الصَّلَاةُ فَلَكَ بُرْهَانٌ وَالصَّوْمُ جُنَّةٌ وَالصَّدَقَةُ ظِلٌّ وَالزَّكَاةُ نُورٌ فَأَيُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِي قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ذُنِّي عَلَى الْعَمَلِ الَّذِي هُوَ لَكَ قَالَ يَا مُوسَى هَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالبُغْضُ فِي اللَّهِ».

۲. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۰۳. «بلغ من شدتهم على الكفار أنهم كانوا يتحرزون من ثياب المشركين حتى لا تلتزق بثيابهم و عن أبدانهم حتى لا تمس أبدانهم و بلغ تراحمهم فيما بينهم أن كانوا لا يرى مؤمن مؤمنا إلا صافحه و عانقه».

با دور و نزدیک: به دور از تکبر، پاک از نیرنگ / ۳۲۷

جوان را می‌شناختم، تصمیم گرفتم با او طرح دوستی بریزم و او را به راه راست رهنمون شوم. به مرور زمان وی تحت تأثیر گفته‌های من قرار گرفت و می‌کوشید مرتب در جلسات هفتگی مرکز اسلامی ما شرکت کند.

پس از مدتی به مسافرت رفتم؛ چون برگشتم دیدم آن جوان دیگر در مرکز حضور ندارد؛ سراغ او را گرفتم و دانستم دوباره به انحراف کشیده شده است. بسیار متأثر گشتم، به گفتگو با وی پرداختم و علت انحراف دوباره او را جویا شدم. او گفت: پس از این که تو رفتی، شخصی از مرکز اسلامی دیگری مرا دید؛ احوال مرا جویا شد. وقتی فهمید من به این مرکز می‌آیم، با من تندی نمود و گفت: تو نباید به آن مرکز بروی، چون آن مرکز وابسته به فلان مرجع است، بلکه باید به مرکز ما بیایی. آن قدر با تندی با من سخن گفت که از رفتن به هر مرکزی پشیمان شدم و گفتم به همان عیش و نوش مشغول شوم بهتر است.

گوینده داستان (شیخ مهتدی بحرانی) ادامه می‌دهد: نزد آن شخص مخرب رفتم و گفتم: تو از خدا نمی‌ترسی؟ من چقدر تلاش کردم تا این جوان را هدایت کنم و تو با یک جلسه، تمام رشته‌های مرا پنبه کردی! پاسخ خدا را چه خواهی داد؟ چرا که این جوان به خاطر حرف‌های تو به انحراف افتاد! حالا خودت برو و دوباره او را به راه بیاور.

او با کمال وقاحت گفت: برای من فرقی نمی‌کند این شخص به کاباره برود یا به حسینیه و مرکز دینی شما بیاید!

چنین شخصی چهارچوب حب و بغض خود را بر اساس افراد، احزاب و خواسته‌های شخصی تنظیم نموده است، نه بر اساس خواست و فرمان الهی. پارسایان اما دوستی و دشمنی‌شان در قلمرو فرمان الهی است.

* فرجام نیکوی همام

«قَالَ فَصَعِقَ هَمَامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: أَمْ هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا؟ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ فَمَا بِأَلْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟»

چون موعظه‌های رسا و بلیغ حضرت عليه السلام به پایان رسید، همام فریادی کشید و جان به جان آفرین تسلیم کرد. امیر مؤمنان عليه السلام فرمودند: به خدا سوگند من از همین پیش آمد بر او می‌ترسیدم. سپس فرمودند: آیا جز این است که موعظه‌های بلیغ، چنین تأثیری را بر نفوس پاک می‌گذارد؟ در این هنگام نادانی گفت: اگر موعظه‌های بلیغ این چنین تأثیر گذار است، پس چرا شما تحت تأثیر این موعظه‌ها، قالب تهی نمی‌کنید؟

این گوینده که بوده است؟ آیا شخص نادانی بوده و به راستی این پرسش برای او پیش آمده است؟ و یا از منافقین کوردل بوده و می‌خواسته به مولا طعنه بزند؟ برخی از شارحین گفته‌اند وی عبدالله بن کوا - منافق کوردل - بوده است و هدف او طعنه زدن به امام بوده است.

«فَقَالَ عليه السلام: وَيْحَكَ إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ فَمَهْلًا لَا تَعْدُ لِمِثْلِهَا فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ»

حضرت عليه السلام فرمودند: وای بر تو هر اجل وقت معینی دارد که از آن نمی‌گذرد و سبب مشخصی که از آن تجاوز نمی‌کند، آرام باش، دیگر چنین سخن مگوی، این سخنی بود که شیطان بر زبانت نهاد.

حضرت عليه السلام در پاسخ وی به دو نکته اشاره نمودند:

- اجل هر شخص علت مشخصی دارد، چنان‌که سبب شهادت خود امام عليه السلام

ضربت شمشیر ابن ملجم بود؛

- اجل هر شخص زمان مشخص و معینی دارد و در زمان رسیدن اجل حتمی انسان، فرد از دنیا نمی‌رود.

علت موت همام شنیدن این مواعظ بود و مدت عمر او، در همین زمان به پایان رسید؛ درحالی که زمان و علت شهادت امام علیه السلام این نبود.

علت عدم تأثیرگذاری موعظه‌های حضرت در موت ایشان

ظرفیت افراد متفاوت است. برخی دریادل‌اند و برخی ظرف وجودی‌شان به اندازه یک لیوان است. ولی آنچه مسلم و غیرقابل انکار است این است که ظرفیت وجودی معصومین حتی قابل مقایسه با پر ظرفیت‌ترین افراد نیست. امام علیه السلام به مرحله‌ای از ایمان، یقین و معرفت دست یافته‌اند که می‌فرمایند:

«لو كشف لي الغطاء ما ازددت يقينا»^۱

اگر پرده از چشمانم برگیرند، یقینم افزوده نگردد. (به منتها درجه یقین دست یافته‌اند.)

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت شده است:

«يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِي وَ غَيْرُكَ وَ مَا عَرَفَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ غَيْرُ اللَّهِ وَ غَيْرِي»^۲

ای علی! هیچ کس، جز من و تو، خدا را به حق معرفت نشناخته است؛ و هیچ کس، جز من و خدا، تو را نشناخته است.

و از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است:

«قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شَنْنَا»^۳

قلب‌های ما ظرف‌های خواست و اراده الهی است، جز آنچه خدا بخواهد ما نمی‌خواهیم...

۱. عین العبیره، ص ۲۲.

۲. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۸۴؛ المناقب، ج ۳، ص ۲۶۷.

۳. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۸؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۳۶؛ دلائل الامامه، ص ۲۷۳.

آری! آنان قله معرفت را فتح نموده‌اند و هیچ کس توان آن را ندارد که در معرفت به گرد پای آنان رسد.

موعظه‌های امام علیه السلام اگرچه در منتهای بلاغت و تأثیرگذاری است، ولی ظرفیت خود حضرت علیه السلام بسیار بالاتر و فراتر از آن است که ذکر نموده‌اند و مقام معنوی امام علیه السلام بسی والاتر از آن است که بدان اشاره نموده‌اند؛ به گونه‌ای که این سخن قطره‌ای است در برابر اقیانوس بی‌انتهای معرفت و مقام حضرت علیه السلام.

چرا امام این پاسخ را به آن شخص پرسشگر بیان نمودند

شاید به این دلیل بود که سؤال کننده از فهم بالایی برخوردار نبود و نمی‌توانست معنا و مفهوم کلام امام را درک کند، ازاین‌رو مولا سربسته سخن گفته‌اند؛ یا به این دلیل که پاسخ، مستلزم بیان برتری امام علیه السلام است و حضرت در آن مقام خوش نداشتند از برتری خود سخن برانند.

بار الها! تو خود دست‌های ما را بگیر تا هر روز و هر ساعت و هر آن قدمی به‌سوی تو برداریم و به خلق و خو و روش و منش پارسایان نزدیک‌تر گردیم...

اللَّهُمَّ أَحْيِنِي حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أَمِتْنِي مِمَّا تَهُمُّ وَ تَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِمْ وَ اخْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

امید است این کمترین، مورد توجه و عنایت آقا، امیر مؤمنان علیه السلام قرار بگیرد؛ و مرا به وادی علم و معرفت و تقوا و اخلاص رهنمون شود و در دنیا و آخرت هم‌نشین و مجاور آنان قرار دهد.

و الحمد لله رب العالمين و صل اللهم على محمد و آله الطاهرين.

۱۱ شعبان المعظم ۱۴۳۵ هـ.ق.

مصادف با میلاد شاهزاده حضرت علی اکبر علیه السلام

ز. ش

کتابنامه:

۱. قرآن کریم
۲. مصادر نهج البلاغه:
۳. بهج الصباغه، علامه محمدتقی تستری، دار امیرکبیر للنشر، تهران ۱۳۷۶ ش.
۴. ترجمه شرح نهج البلاغه، میثم ابن علی بن میثم بحرانی، قرن ۷، دفتر نشر الكتاب، ۱۳۶۲.
۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، قرن ۷، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی، قم، ۱۳۴۱.
۶. شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، دفتر نشر الكتاب، ۱۳۶۲.
۷. شرح نهج البلاغه، سیدعباس موسوی، معاصر، دار الرسول الاکرم ﷺ، بیروت، ۱۳۷۶.
۸. شرح نهج البلاغه، علامه مجلسی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ ارشاد، نوبت اول، تهران ۱۳۶۶.
۹. متقین، سید مهدی شجاعی، کتاب نیسان، ج ۱۰، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۰. منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، میرزا حبیب الله خویی، قرن ۱۴، مکتبه الاسلامیه، چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۸.
۱۱. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، شریف الرضی، محمدبن حسین، ۴۰۶ ق، محقق / مصحح: صالح، صبحی، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق.

سایر مصادر

۱۲. احتجاجات مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، احتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحار الأنوار)، ۲ جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۹ ش.
۱۳. الإختصاص، مفید، محمدبن محمد، ۴۱۳ ق، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ایران؛ قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۴. إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، دیلمی، حسن بن محمد، ۲ جلد، الشریف الرضی - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۲ ق.
۱۵. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، مفید، محمد بن محمد، ۴۱۳ ق، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.
۱۶. از چشمه سار معرفت، آیت الله العظمی سید محمد شیرازی، انتشارات جلال الدین، ۱۳۸۶.
۱۷. اسلام و جهانی شدن، آیت الله العظمی سید محمد شیرازی، ترجمه عبدالحسین هراتی، قم، یاس زهراء علیها السلام.
۱۸. الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث)، عدهای از علماء، قرن ۳، مؤسسة دار الحديث الثقافية، ایران؛ قم، ۱۴۲۳ ق ۱۳۸۱ ش.
۱۹. أصول الکافی، ترجمه کمره‌ای، کلینی، محمد بن یعقوب، ۳۲۹ ق، ترجمه کمره‌ای، محمدباقر، اسوه، ایران؛ قم.
۲۰. أعلام الدین فی صفات المؤمنین، دیلمی، حسن بن محمد، ۸۴۱ ق، آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ق.
۲۱. إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ابن طاووس، علی بن موسی، ۲ جلد، دار الکتب الإسلامیه - تهران، چاپ: دوم، ۱۴۰۹ ق.
۲۲. الأمالی (للمصدق)، ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۸۱ ق، کتابچی، تهران، ۱۳۷۶ ش.
۲۳. الأمالی، محمد بن الحسن طوسی، ناشر: دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ ق.
۲۴. انسان و معاد، محمد بیابانی اسکویی، انتشارات نبأ، تهران، چاپ دوم: ۱۳۹۰.
۲۵. آخرین سخن، شرحی بر نامه امیر مؤمنان علیه السلام به امام حسن علیه السلام، گروه پژوهش اندیشه علوی، نسخه خطی.
۲۶. الآداب و الاخلاق الاسلامیه، هیئه محمد الامین، چاپ سپهر، قم، ۲۰۰۱ م.
۲۷. بحار الأنوار (ط - بیروت)، مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۲۸. البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان، ۵ جلد، مؤسسه بعثه - قم، چاپ: اول، ۱۳۷۴ ش.

۲۹. بوستان سعدی، باب چهارم در تواضع.
۳۰. تحف العقول عن آل الرسول، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱ جلد، جامعه مدرسین - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق.
۳۱. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ ش.
۳۲. تربیت فرزند، شیخ محمدتقی فلسفی.
۳۳. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۴ جلد، مرتضوی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۴ ش.
۳۴. تفسیر الصافی، فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۵ جلد، مکتبه الصدر - تهران، چاپ: دوم، ۱۴۱۵ ق.
۳۵. تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم، قرن ۳ ق، دار الکتاب، قم، ۱۴۰۴ ق.
۳۶. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، امام حسن بن علی علیه السلام، ۲۶۰ ق، مدرسة الإمام المهدي علیه السلام، ایران؛ قم، ۱۴۰۹ ق.
۳۷. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمدرضا قمی مشهدی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۶۸ ش.
۳۸. تفسیر نور الثقلین، العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ ق.
۳۹. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ۳۰ جلد، مؤسسة آل البيت علیهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
۴۰. التمهید، ابن همام اسکافی، محمد بن همام بن سهیل، ۳۳۶ ق، مدرسة الإمام المهدي.
۴۱. توحید و اسماء و صفات، محمد بیابانی اسکویی، انتشارات نبأ، تهران، چاپ اول: ۱۳۹۰.
۴۲. جامع الأخبار (للشعیری)، شعیری، محمد بن محمد، ۱ جلد، مطبعة حیدریة - نجف، چاپ: اول، بی تا.
۴۳. الخرائج و الجرائح، ۳ جلد، قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، مؤسسه امام مهدی - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
۴۴. الخصال، ابن بابویه، محمد بن علی، / ترجمه جعفری، ۲ جلد، نسیم کوثر - قم، چاپ:

اول، ۱۳۸۲ ش.

۴۵. خواطری عن القرآن، آیت الله سیدحسن شیرازی، دارالعلوم، ۱۴۱۴ ه ق، لبنان.
۴۶. درسنامه امام صادق، آیت الله العظمی سیدصادق شیرازی، انتشارات یاس زهرا، چاپ نینوا، قم، فروردین ۱۳۸۵.
۴۷. درس هایی در تدبیر در قرآن، آیت الله سیدجعفر شیرازی، تدریس شده در حوزه علمیه حضرت زهرا علیها السلام، ۱۳ ذی القعدة ۱۴۲۸.
۴۸. دلائل الإمامة (ط - الحديثة)، طبری آملی صغیر، محمدبن جریر بن رستم، ۱ جلد، بعثت - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
۴۹. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - القديمة)، مجلسی، محمدتقی، ۱۰۷۰ ق، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانیور، قم، ۱۴۰۶ ق.
۵۰. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القديمة)، فتال نیشابوری، محمدبن احمد، ۲ جلد، انتشارات رضی - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۷۵ ش.
۵۱. شرح الصحیفه السجادیه، آیت الله العظمی سیدمحمد شیرازی، چاپخانه سیدالشهدا، قم، ۱۴۲۴ ه ق، شرح دعای اول.
۵۲. شرح الکافی - الأصول و الروضة، مازندرانی، محمد صالح بن احمد، ۱۲ جلد، المكتبة الإسلامية - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ق.
۵۳. طب الصادق، محمد علی خلیلی، نصیرالدین امیر صادقی، انتشارات عطائی، ۱۳۷۰ ش، چاپ ۱۲.
۵۴. عدة الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلی، احمدبن محمد، ۱ جلد، دار الکتب الإسلامی، چاپ: اول، ۱۴۰۷ ق.
۵۵. علل الشرائع، ابن بابویه، محمدبن علی، کتابفروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶ م.
۵۶. عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ابن أبی جمهور، محمدبن زین الدین، ۹۰۱ ق، دار سیدالشهداء للنشر، قم، ۱۴۰۵ ق.
۵۷. غرر الحکم و درر الکلم، تمیمی آمدی، عبد الواحدبن محمد، ۵۵۰ ق، دار الکتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق، چاپ دوم.
۵۸. فرهنگ ابجدی، ۱ جلد، بستانی، فؤاد افرام، انتشارات اسلامی - تهران، چاپ: دوم،

- ۱۳۷۵ ش.
۵۹. فرهنگ نامه آرزو، محمد محمدی ری شهری، سازمان چاپ و نشر دارالحديث، قم، ۱۳۸۵، چاپ اول.
۶۰. فقه السلم و السلام، آيت الله العظمى سيد محمد شيرازى، مركز الرسول الاعظم للتحقيق و النشر، بيروت، لبنان، ۱۴۲۵ هـ ق.
۶۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، منسوب به علي بن موسى، امام هشتم عليه السلام، ۱ جلد، مؤسسة آل البيت عليه السلام - مشهد، چاپ: اول، ۱۴۰۶ ق.
۶۲. قاموس قرآن، قرشى بنايى، على اكبر، دار الكتب الاسلامية، تهران، ۱۴۱۲ ق.
۶۳. الكافي (ط - الإسلامية)، كلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق، دار الكتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۴.
۶۴. كتاب العين، خليل بن أحمد فراهيدى، نشر هجرت، قم، ۱۴۰۹ ق.
۶۵. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، اربلى، على بن عيسى، ۲ جلد، بنى هاشمى - تبريز، چاپ: اول، ۱۳۸۱ ق.
۶۶. كمال الدين و تمام النعمة، ابن بابويه، محمد بن على، ناشر: اسلاميه، تهران، ۱۳۹۵ ق.
۶۷. كنز الفوائد، كراچكى، محمد بن على، ۴۴۹ ق، دارالذخائر، ايران؛ قم، ۱۴۱۰ ق.
۶۸. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۵ جلد، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر - بيروت، چاپ: سوم، ۱۴۱۴ ق.
۶۹. المجازات النبوية، شريف الرضى، محمد بن حسين، ۴۰۶ ق، دار الحديث، قم، ۱۴۲۲ ق / ۱۳۸۰ ش.
۷۰. مجموعة ورام، مسعود بن عيسى، ورام بن أبى فراس، ، مكتبة فقيه، قم، ۱۴۱۰ ق.
۷۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نورى، حسين بن محمد تقى، ۱۳۲۰ ق، مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، ۱۴۰۸ ق.
۷۲. مُسَكَّنُ الْفُؤَادِ عِنْدَ فَقْدِ الْأَحْبَةِ وَ الْأَوْلَادِ، شهيد ثانی، زين الدين بن على، ۱ جلد، بصيرتى - قم، چاپ: اول، بى تا.
۷۳. مصباح الشريعة، منسوب به جعفر بن محمد عليه السلام، امام ششم عليه السلام، ۱۴۸ ق، اعلمى، بيروت، ۱۴۰۰ ق، ج اول.

۷۴. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، طوسی، محمد بن الحسن، ۱ جلد، مؤسسة فقه الشيعة - بيروت، چاپ: اول، ۱۴۱۱ ق.
۷۵. معانی الأخبار، ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۸۱ ق، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۳ ق.
۷۶. معانی الأخبار، ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۸۱ ق، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۳ ق.
۷۷. مفردات الفاظ قرآن، حسین بن محمد راغب أصفهانی، دار القلم - الدار الشامیة، بیروت - دمشق، ۱۴۱۲ ق، ج ۱.
۷۸. مکارم الأخلاق، طبرسی، حسن بن فضل، ۱ جلد، الشریف الرضی - قم، چاپ: چهارم، ۱۴۱۲ ق / ۱۳۷۰ ش.
۷۹. من لا یحضره الفقیه، ابن بابویه، محمد بن علی، ۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳ ق.
۸۰. موسوعه القصص و الحکایات، آیت الله العظمی سید محمد شیرازی، دارالعلوم، لبنان، ۲۰۰۶.
۸۱. المؤمن، کوفی اهوازی، حسین بن سعید، قرن ۳، مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، قم، ۱۴۰۴ ق.
۸۲. النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین (للجزائری)، جزائری، نعمت الله بن عبدالله، ۱ جلد، مكتبة آية الله المرعشي النجفي - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۴ ق.
۸۳. وقعة الطف، ابو مخنف کوفی، لوط بن یحیی، ۱ جلد، جامعه مدرسین - ایران؛ قم، چاپ: سوم، ۱۴۱۷ ق.
۸۴. هزار و یک حکایت اخلاقی، محمد حسین محمدی، چاپ عترة، ۱۳۸۸، قم.

وب سایت:

http://hamsaran.astanemehr.ir.^{۸۵}